

مطالعه کتاب مقدس

۴

خدا چگونه سخن می گوید؟

سطح متوسط

مطالعه کتاب مقدس

۴

خدا چگونه سخن می گوید؟

این کتاب ترجمه ای است از:

“Les Dossiers de la Bible” No.18, 28, 29, 35, 52, 70, 95

فهرست

۷	فصل اول: وقتی خدا سخن می گوید	
	“Les Dossiers de la Bible” No. 18	
۳۲	فصل دوم: کتاب مقدس خدا را تعریف می کند	
	“Les Dossiers de la Bible” No.28	
۵۸	فصل سوم: خداوند عهد می بندد	
	“Les Dossiers de la Bible” No.52	
۸۲	فصل چهارم: روایت ها و کتاب	
	“Les Dossiers de la Bible” No.35	
۱۱۴	فصل پنجم: نبوت عمانوئیل	
	“Les Dossiers de la Bible” No.95	
۱۳۵	فصل ششم: فرشتگان و عید میلاد	
	“Les Dossiers de la Bible” No.70	
۱۶۳	فصل هفتم: با هم کتاب مقدس را مطالعه کنیم	
	“Les Dossiers de la Bible” No.29	

وقتی خدا سخن می گوید

پیشگفتار

در این دوران که دوره شیرین ارتباطات است، بیشتر و بیشتر سخن گفته می شود... از خلال تمام این سروصداهایی که رادیو و تلویزیون ایجاد می کنند و توجه ما را به خود جلب می کنند و یا حتی گاه حواسمان را پرت می کنند آیا باز هم می توان معنی این که خدا حرف می زند را فهمید؟ معمولاً با تردید می اندیشند که خدا پر حرف نیست و باید مدتها وقت صرف کرد و یا سکوت نمود تا بتوان کلام او را دریافت. و گاه این صدا مانند نسیم ملایمی می باشد.

وقتی می گوئیم که خدا در کتاب مقدس سخن می گوید، به پدرانی فکر می کنیم که خدا با ایشان عهد بسته بود و یا به موسی می اندیشیم که خدا شریعتش را به وی داده بود، و یا انبیایی که به نام او در گوش خلق سخن می گفتند. عهد، شریعت، وحی های نبوی همگی تصاویری «عینی» هستند که کتاب مقدس آنها را به کار برده است. اما سئوالی که مطرح می شود این است: موسی و انبیاء چه سهمی در انتقال کلام داشته اند؟ آیا ده فرمان، وحی های اشعیا یا ارمیا کلام خدا بوده اند یا فقط کلامی بشری بوده اند؟ در این جا سعی داریم به این سئوال دشوار جواب بدهیم. ما برای درک این مطلب که کلام خدا در اطراف خود ایجاد صدا نمی کند مقالات زیادی در مورد پیدایش، عهد، شریعت و یا انبیا ارائه نداده ایم. اگر خدا انسانها را دعوت به شنیدن می کند به این خاطر است که از آنها دعوت کند تا به نوبه خود سخن بگویند. به طور خلاصه جوابی که در طول این جمله خواهید یافت چنین می باشد.

کلام خدا در کتاب مقدس آن قدر غنی است که این ارزش را دارد که آن را تجزیه و تحلیل نمائیم. آقای ژ. دوپری، مسئول آموزش در حوزه اسقفی لیون و پرفسور تعلیمات دینی در انستیتو کاتولیک در این راستا اقدام لازم را به عمل آورده است. او در این موارد داده های قاطع و روشنی به دست می دهد. از او ویژه برای سهم نمودن ما در زحمات خویش سپاسگزاریم.



- اگر کسی هرگز ما را لمس نکرده باشد ما معلول می شدیم.
 - اگر کسی هرگز با ما حرف نزده باشد ما گنگ می شدیم.
 - اگر کسی هرگز به ما لبخندی نزده باشد و به ما نگاهی نکرده باشد ما نابینا می شدیم.
 - اگر کسی هرگز ما را دوست نمی داشت ما «کسی» نمی شدیم.

کلامی آفریننده

«زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. و خدا گفت: «روشنایی بشود» و روشنایی شد. و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت» (پید ۱: ۲-۴).

از همان سومین جمله کتاب پیدایش و در نتیجه کتاب مقدس چنین می خوانیم: «خدا گفت». پیش از آن که خدا سخن گوید، «تهی و بایر» بود، بی شکلی و بیابان. همچنین «تاریکی» و «لجه» بود که روح خدا سطح آن را فرو گرفته بود. ابتداء هرج و مرجی بود که خدا و حیات در آن راه نداشت. سرآغاز عمل، کلام خدا و یا ده سخن بود (به طور خلاصه نوعی «ده فرمان»). نویسنده ده بار تکرار می کند «خدا می گوید» و نشان می دهد چگونه هر بار که «خدا می گوید» خلقتی به ظهور می آید.

و چنین شد

این رؤیایی دیرینه انسان بود که از یک «هیچ» به طور ناگهانی با کلمه ای و یا با عملی، حقیقی خلق شود که در آرزویش بود. افسانه ها پر هستند از یک چنین داستان هایی: کلمه «محبت» حیوان ظالم را به شاهزاده ای محبوب مبدل می کند و چوب جادوی پری مادر خوانده کدو حلوائی سیندرلا را تبدیل به کالسکه ای زرین می نماید. به همین ترتیب، افسانه هایی بسیار باستانی ریشه دنیای ما و ساکنان آن را به کلام تقریباً سحرآمیز بعضی الهه ها نسبت می دهند. شعر کتاب مقدسی خود به این گونه شروع می شود: خدا گفت «که نور باشد و چنین شد» اما تاریکی ها نیز حاضر بودند، و کار خدا در واقع جدا ساختن نور از ظلمت بود.

کلام خدا جدا می کند، محدوده بوجود می آورد، تفکیک می نماید. این کلام با دعوت به داشتن حیاتی مستقل در قلمرویی معین، دست به آفرینش می زند. خدا می گوید و نور در برابر ظلمات ایجاد می شود، زمین در کنار دریا، فلک بر بالای زمین، گیاهان و جانوران «هر یک بنا به نوع خود». خدا می گوید و همه چیز به عنوان عمل دست او بوجود می آید، منفک از او. هیچ کدام از چیزهایی که انجام می دهد خود او نیستند، یا حتی از خمیره وی کلام به خودی خود فاصله ای بین خالق و موجود

خلق شده بوجود می آورد و کسانی که حرف نمی زنند تا مبدا باعث جدایی شوند این را خوب می دانند. نه آفتاب، نه ماه، نه حیوانات نه خود بشر، هیچ یک خدا نیستند. کلام، خدا را جدا از دیگران قرار می دهد. او است که به جهان فرمان می دهد.

خدا نام می دهد

هر مخلوقی نامی از جانب خداوند دریافت می کند و حیاتی مختص خودش. خدا روشنایی را «روز» نامید و تاریکی را «شب»، فلک را آسمان و خشکی و «زمین» و اجتماع آنها را «دریا» نامید. نامیدن یعنی از پرده ابهام بیرون آوردن، از عدم به وجود آوردن. این قرار گرفتن است و به معنی تسلط بر موجودی است که آن را نامگذاری می کند.

در واقع، کلام خدا برای هر یک از مخلوقات نقشی تعیین می کند. «نیرها» برای نشان دادن «آیات، و زمانها و روزها و سالها» و نیز «تا بر زمین روشنایی دهند» و بر «روز و شب سلطنت» نمایند. موجودات زنده برای «زاد و ولد»، «تکثیر» و «ازدیاد نسل» خوانده شده اند؛ از سوی دیگر انسان دعوت دارد تا به «کار زمین» بپردازد.

آنچه که خدا در ادامه می گوید این است که هر موجود مخلوق آنچه را که می تواند تولید کند، تولید نماید: «همه علفهای تخم داری که بر روی زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم داراست...»، «آنها از انبوه جانوران پر شود» و آسمان از پرندگان بارور و کثیر شوند؛ «زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد».

سپس خدا برای قضاوت نمودن در مورد عمل خود می گوید: «نیکو است»، «بسیار نیکو» او برکت می دهد، و این مانند یک فرستاده است: «آنچه از دهان خدا صادر می شود» حیات بخش است.

انسان را به شباهت خود بسازیم

وقتی نوبت به انسان می رسد عبارت «خدا می گوید» سه بار تکرار می شود. او نمی گوید: انسان بشود! بلکه می گوید: «انسان را بسازیم». در اینجا فعل به صورت جمع آمده که نشانه مقام والای انسان است و نیز کلام خدا به انسان: خدا می خواهد انسان را با همراهی انسان بسازد. او را «مرد و زن» می آفریند. دومین و سومین کلام به آنها تلاشی را محول می سازد: «به زمین حکمرانی کنید» و نیز باید از آن خوراک، خود را به دست می آورند: «خوراک شما خواهد بود».

از همان ابتدا انسان، مخلوق منحصر به فرد بود: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم» به او نیز این امکان داده شده تا بگوید و با گفتن خلق نماید. انسان می تواند وجود را از هرج و مرج بیرون کشد، ابهام و بیابان را عقب راند و زندگی را میسر سازد. اگر کلام به او داده شده، او نیز می تواند آن را برای خلق کردن به کار برد. با این حال، او فقط «تصویر» خداست و «نه تنها باید با نان زیست کند بلکه با هر کلمه خدا». در همان دوران، پیامبری که اشعیا نام داشت (اش ۴۰-۵۵)

به اسرائیلیان تبعیدی یادآوری می کند که این کلام که از همان ابتدا خلاق بود، می تواند باز هم و همیشه تازه گی بخشد، به گفته دیگر در هر شرایطی نجات دهد و یک روز عیان خواهد شد که «کلمه انسان شد»، چه می تواند و چه می خواهد بکند.

کلامی که وعده می دهد

هیچ یک از خدایان آشوری، بابلی و مصری مانند خدای کتاب مقدس منحصر به فرد نبودند: خدایی که وعده می دهد.

وقتی بعد از خروج از مصر موسی با ابهت قوم را خطاب می کند تا شریعتی به او بسپارد و با خطوط بزرگ مراحل تاریخ خود را دوباره ترسیم می نماید، تجربه استثنایی وعده قدیمی داده شده به ابراهیم را این گونه یادآوری می کند: «لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می داشت و می خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود به جا آورد و پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد...» (تث ۷: ۸).

بدین ترتیب، وقتی در کتاب تثنیه، قوم اسرائیل بر تاریخ خود تعمق می نماید و می خواهد برای نسل های آینده نموداری از روابط خویش با خدا به دست دهد، تجربه اساسی که به یاد می آورد آن خدایی است که به عهده می دهد وفادار می ماند.

خدایی منحصر به فرد

بدیهی است برای ما که وارثان سنتی دیرینه هستیم که توسط کتاب مقدس شکل یافته، هویت خارق العاده چنین بیاناتی به تدریج سایه روشن می خورد. ما به راحتی در مورد «خدای وعده» صحبت می کنیم بدون آن که بفهمیم تا چه حد این خدای «ابراهیم، اسحاق و یعقوب» با خدای مصریان، آشوریان و بابلیان و غیره فرق دارد. همه مردم خاور نزدیک نیز با طرز تفکر خدای آفریننده و یا تک خدایی (و حتی چند خدایی!) آشنا هستند که با نیکویی از مردم مراقبت می کنند، که می توان به درگاهشان دعا کرد، که حیات و برکات را بین مردم تقسیم می کنند. اما خدایان ایشان، اگر بتوان گفت، در برابر انسان همیشه «آزادی» خود را حفظ می کنند.

خدای کتاب مقدس، بر عکس واقعاً وارد تاریخ می شود؛ می پذیرد که با وعده ای خود را برای همیشه نسبت به یک انسان یا یک قبیله یا یک قوم متعهد سازد.

خدا به ابراهیم می گوید

وقتی نام «وعدۀ» را به زبان می آوریم، خیلی زود نام ابراهیم به ذهنمان می رسد. او که اعلام سرزمین و نسلی را شنید و به کلامی که از زبان خدایی ادا شده بود که هنوز او را نمی شناخت ایمان آورد. این وعدۀ و این عهد برای ابراهیم (و پشت سر ابراهیم سایۀ تمامی قوم اسرائیل دیده می شود) شرط وجودی او می شود. او درست مانند یک همراه ممتاز خدا در طول تاریخ طولانی خود می باشد. کلامی که یکبار و برای همیشه گفته شده و برگشت ناپذیر است: سنگ زیر بنای ایمان بنی اسرائیل این گونه خواهد بود و به او اجازه خواهد داد تا ایمان زندۀ خود راحتی در تجربیات حفظ نماید، زیرا خدا کسی است که «عهد خود را یاد می داد تا ابدآباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده» (مز ۱۰۵: ۸). ممکن است به نظر رسد که از انسان فاصله می گیرد و یا به او پشت می کند بی آن که ایمان شخصی که کلام او را شنیده سست شود. حتی اگر تجربه ای پیش آید که به طور ظاهری با وعدۀ او مغایرت داشته باشد، ایمان سست نمی شود. به این منظور باید متن زیبای قربانی نمودن اسحاق را بخوانیم که در آنجا می بینیم خدا از ابراهیم خواسته تا «پسر وعدۀ» را قربانی نماید. پسر قربانی نمی شود، ولی قربانی کردن تبدیل به یک آزمایش ایمان برای ابراهیم می گردد. همین وعدۀ را که خدا برای آن قسم خورده، پطرس هنگامی که در برابر مردمی قرار می گیرد که در اورشلیم در روز عید پنطیکاست گرد آمده بودند یادآوری می نماید، او رستاخیز عیسی را اعلام می کند. و یا پولس وقتی که «انجیل خدا را که از پیش وعدۀ داده شده بود ...» اعلام می نماید. خدای وعدۀ، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب ... خدای عیسی.

و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانۀ پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود» (پید ۱۲: ۱-۲).

بعد از این وقایع، کلام خداوند در رؤیا به ابراهیم رسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو ...» و او را بیرون آورده، گفت: «اکنون به سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هرگاه آنها را توانی شمرد» پس به وی گفت: «ذریّت تو چنین خواهد بود» و به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد. (پید ۱۵: ۱ و ۶ و ۵).

و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو، و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.» آن گاه ابرام به روی درافتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت: «اما من اینک عهد من با توست و تو پدر امتهای بسیار خواهی بود. و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امتهای بسیار گردانیدم. و تو را بسیار بارور نمایم و امتها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند. و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریّت بعد از تو، استوار گردانم که نسل بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریّت تو را خدا باشم. و زمین غربت تو، یعنی تمام کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریّت تو به ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود» (پید ۱۷: ۱-۸).

ده گفتار

«هر که برای خدای غیر از یهوه و بس قربانی گذرانند، البته هلاک گردد. غریبی را اذیت مرسانید. و بر او ظلم مکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. بر بیوه زنی یا یتیمی ظلم مکنید. و هرگاه بر او ظلم کردی، و او نزد من فریاد برآورد، البته فریاد او مستجاب خواهم فرمود. و خشم من مشتعل شود، و شما را به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم. اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سود بر او مگذار. اگر رخت همسایه خود را به گرو گرفتی، آن را قبل از غروب آفتاب بدو رد کن» (خروج ۲۲: ۲۰-۲۶).

در دموکراسی های مدرن ما باید گفت که دیگر ریشه قوانین چیز اسرارآمیزی ندارند. تدابیر قوانین به طور عمومی مورد بحث و گفتگو قرار می گیرند و بر اساس اکثریت آرا پذیرفته و یار می شوند... چه تفاوتی فاحشی با کتاب مقدس وجود دارد! «خداوند به موسی می گوید: نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی که نوشته ام تا ایشان را تعلیم نمایم به تو دهم» (خروج ۲۴: ۱۲). آنچه در قله کوه اتفاق افتاده و در ابرها نهان شده، راز موسی است، ریشه های شریعت نادیدنی هستند. مانند بسیاری از دفعات در کتاب مقدس، انسان دعوت شده تا با اعتماد گوش فرا دهد.

قانون خدا، قوانین بشر

درست مانند هر قوم دیگر صدها خانواده ای که در حدود سال ۱۲۰۰ ق. م با موسی در خیمه ها زندگی می کردند به قوانین و قواعدی برای زیستن نیاز داشتند، به خصوص هنگامی که در بیابان به سر می بردند. با این حال، قوانین قدیمی قوم اسرائیل بیشتر وقتها مشابه قوانین سایر ملل شرق باستان بودند از جمله با قانون حمورابی قابل مقایسه هستند. از میان رسوم قوم های مجاوری که نیاکان اسرائیل از آنها سربرآورده بودند، این قوم رسومی را پیروی می کند که با شکل زندگی اجتماعی و اقتصادی وی سازگاری دارد. اما آنها را با کاربرد هویت و دلایل حیات خود که همان عهد با خدای خویش است وفق می دهد. قید و بندهای زندگی جمعی و قیود وجدانی به عنوان اراده خدا در نظر گرفته می شوند، خدایی که آنها را از مصر آزاد کرده و به سوی بیابان هدایت نموده و او که «در قلب» و در ضمیر افراد سخن می گوید.

قوانین عهد (خروج ۲۲: ۲۰ - ۱۹: ۲۳) متعلق به دوران داوران می باشند. قوانین سنتی، اجتماعی و جزایی یکی پس از دیگری جایگزین هم می شوند و تمامی ابعاد زندگی را می پوشانند، چه ابعاد مقدس و چه کفرآمیز. متنی که به پیوست می آید منحصر به فرد بودن قوانین اسرائیل را نشان می دهد: خدا می گوید: «من»؛ او خود در روابط اجتماعی حضور دارد، با کشش های آن،

درگیری های آن و خشونت های آن آشناست، ممکن نیست بتوان او را در مذبذبش به دور از قوانین اجتماعی عادلانه و خدمات حبس نمود.

برای آزاد زیستن

در میان ده گفتار (ده فرمان: خروج ۲: ۲۰-۱۷) سه فرمان اول در ارتباط با آیین پرستی و پرستش هستند و اجرای آیین پرستشی برای سایر خدایان، تصاویر خدایان و یا جادوگری را ممنوع می کنند. پنج فرمان بعدی در مورد زندگی اجتماعی هستند که قتل، زنا، طمع، شهادت دروغ و دزدی می باشند و دو فرمان کانونی (دعایت سبت و احترام به والدین) در نهایت هر دو دامنه را هدف قرار می دهند. با این حال وده فرمان با عبارتی آغاز می گردد که یک فرمان نیست اما اساس همه فرامین است: «من هستم یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرن آوردم» (خروج ۲: ۲۰). پیش از آن که خدا شریعت خود را به قوم عطا نماید، قوم اسرائیل را آزاد می کند، پس فرامینی که به دنبال این عبادت آمده اند را باید در همین راستا شنید، آنها فرامینی هستند برای داشتن یک زندگی آزاد. با تخطی از این قوانین انسان دوباره دچار اسارت و بندگی یک زندگی تسلیم شده به خشونت و قوانین نیرومند تر می گردد. از نظر قوم اسرائیل این قوانین هیچ چیز غیر فردی نداشتند؛ آنها کلام خدایش بودند، اراده کسی که به آنها حیات بخشیده بود.

سنتی زنده

در طول قرن ها، قوم اسرائیل با توجه به رشد و تکامل اجتماعی - اقتصادی خود مجبور شد قوانین خود را با شرایط زمانه تطبیق بدهد و حتی قوانین تازه ای خلق کند، از این جمله اند تثنیه (قانون دوم...) با اصلاحاتی که یوشع در سال ۶۲۲ وارد کرد، قوانین کهناتی مانند آنچه که در مورد سبت و یا ختنه وجود دارد در طول دروان تبعید در قرن ششم. بنابراین، تمامی این قوانین با عبارت «خدا به موسی گفت» شروع شده اند، زیرا آنها توسعه قوانین قدیمی تر بودند. همگی این قوانین توسط یک خدا و کاهنان، انبیاء و دانشمندان او در طی قرن ها اعلام شده اند. یک متن آشنای تلمود وحدت سنت های زنده را که به موسی باز می گردد یعنی به خدا، به خوبی بازگو می کند:

«موسی تورات را در سینا دریافت می کند (شریعت) و آن را به یوشع می سپارد و یوشع آن را به مشایخ و آنها نیز به نوبه خود به انبیا می سپرند و انبیا آنها را به مردم مجمع بزرگ می سپارند (پس از خروج)» (وصیت پدران قرن اول).

خداوند چنین می گوید:

انبیا

کهن ترین حرفه بدون تردید آنچه تصور می کنیم نیست. از زمانی که انسان متوجه راز تقدیر خود شد نیاز به سؤال نمودن از الوهیت را درک کرد. برای این کار به واسطه هایی متوسل می شود که فکر می کند می توانند راه را برایش روشن نمایند. در اطراف اسرائیل به طور خاصی فالگیران زیادی وجود داشت که غالباً در مجاورت معابد زندگی می کردند و به نام خدا الهام هایی را اعلام می داشتند: «فلان خدا چنین می گوید». برای آن که بدین ترتیب دهان خدا شوند، این مردان از به کار بردن متونی از قبیل موسیقی، رقص و مواد مخدر مضایقه نمی کردند. بدین ترتیب آنها وارد عالم خلسه می شوند تا ابزاری در دست خدا شوند.

پدیده های مشابهی در تاریخ قوم اسرائیل وجود دارد. این چنین است که در آغاز پادشاهی، برادرانی نبی وجود داشتند که به طور جمعی زندگی می کردند و در جستجوی خلسه نبوی بودند. هیجانان آنها که توسط موسیقی برانگیخته می شد آن قدر مسری است که آن را به فرستادگان شاول که در پی داود آمده بودند سرایت می دهند: «روح خدا بر قاصدان شاول آمده ایشان نیز نبوت کردند» (۱- سمو ۱۹).

رفتار این برادران نبی برای انسان امروزی حیرت انگیز است. علی رغم وضعیت شگفت انگیزشان آنها در تاریخ متزلزل قوم اسرائیل معرف اعتراضی بر علیه بی وفایی قوم و پادشاهانش هستند.

خداوند چنین می گوید

در طول قرن هشتم، چهره هایی اعجاب انگیزی پدیدار می شوند که توسط خدا فرستاده شده بودند تا کلام او را به گوش ها برسانند. این مردان موضوع یک مکاشفه استثنایی بودند که از زندگی روزمره خود جدا می شوند تا سخنگویان خدا گردند. معنی کلمه «نبی» این است: آنها «به جای خدا حرف می زنند» نه به این معنی که آنها ابزاری بلا اراده در دست های خدا هستند و کلام او را به صورت خالص ابلاغ می کنند. «شخصی ناشناس می گوید: هرگز انسان به اندازه وقتی که می گوید «خدا حرف می زند» عمیق صحبت نکرده». بدین ترتیب، آنها مردان دوران خود و گفتگوهای آنها همچون کلامی قابل درک برای انسان باقی می ماند و آنها با شخصیت، فرهنگ و تاریخ خود مطابق آن زندگی می کردند. به همین خاطر است که بیشتر مواقع برای ما که با ظرائف و ریزه کاری های زبان آنها و تاریخ آنها آشنا نیستیم درک مطالب دشوار است.

با این حال، علی رغم تناقضاتی که مخصوص به هر زبان می باشد، انبیاء کلام خدا را بازگو می کردند. بدون آن که خود را درگیر شکل های متفاوتی که این کلام می تواند به خود بگیرد نمائیم

باید برای درک طبیعت آن به عهد سینا بیندیشیم. آنجا که خدا با وارد شدن به تاریخ قوم خود با او سخن می گوید و عهدی را به وی پیشنهاد می نماید. انسان دعوت شده تا به خدایی که در طول تاریخ شروع به سخن گفتن نموده و به آن ادامه می دهد، پاسخ دهد. اما ممکن است گاه انسان خود را فریب دهد و به جای پاسخ دادن، گفتار خود را پی ریزی کند، کلام خدا را تغییر شکل دهد و با انجام آن در واقع کلام خدا را به بازی بگیرد. پس صرف نظر از آیین عبادی معبد که در آن انسان خدا را پرستش می کرد، دیگر به سخنان خدا گوش داده نمی شد. ناگاه پیامبری ظاهر می شد که پرده از خدعه و نیرنگ برداشت و به آنانی که ده فرمان را از حفظ نمی خواندند نشان داد که وقت خود را صرف تخطی از آن نموده اند. جان کلام این که خدا توسط صدای انبیاء به مداخله در زندگی بشر ادامه می دهد، و ده فرمان تغییر ناپذیر را با شرایط عینی انسان هایی که درگیر تاریخ هستند وفق می دهد.

گفتار و نوشتار

از کجا بدانیم کدام گفته، کلام خداست؟ چگونه پیامبر دروغین را از پیامبر حقیقی تشخیص دهیم؟ این کار هرگز برای کسانی که هم دوره انبیاء بودند آسان نبود. بیشتر اوقات کلامی که توسط مرد خدا گفته می شد در بیابان طنین انداز می گردید. اشعیاء در برابر آخاز تنهاست و آخاز بیشتر ترجیح می دهد که بر قدرت پادشاه آشور تکیه کند تا بر کلام خدا (اش ۸). عاموس که رئیس ساقیان بود توسط خدا از شکل خویش بیشتر جدا می گردد تا کلام خدا را در بیت ایل موعظه کند ولی خیلی زود خاموش می شود (عا ۷).

خوشبختانه کلام خدا در یک بیابان مطلق نمی افتد، اگر نه مانند سایر کلام های درخشان به کلی ناپدید می شد، گویی هرگز وجود نداشته. عده ای که گرد نبی جمع می شوند. مانع از آن بودند که کلام بمیرد و چون به رشته تحریر درمی آمد مدت ها مداوم می یافت و نسل های ایمانداران را که توانسته بودند به اعماق آن دست یابند تغذیه می کرد اعماق که حتی خود نبی و شنوندگان او حتی فکرش را هم نمی کردند.

عیسای پیامبر

عیسی نیز تا وقتی زنده بود با موفقیت چشمگیری مواجه نبود و بیشتر یهودیان کلام او را به شیطان نسبت می دادند و نه به خدا. اما بعد از رستاخیز، نخستین شاگردان سخنان و اعمال او را گردآوری نمودند و آنها را در اناجیل بیان نمودند. ما همزمان با کتاب عبرانیان اقرار می کنیم که «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف به وساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود، در ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد».

خدا دیگر پاسخ نمی دهد

بحران تبعید

«وحی خداوند! خدا حرف می زند...». انبیاء کار خود را انجام داده اند. در هنگام بستن معاهده بین اسباط و سپس در دوران داود و سلیمان و به ویژه در دوره قلمروهای جدا شده شمال و جنوب آنها بر تاریخ گذشته تعمق می کنند و در آن اثری از خدا می یابند. بدین ترتیب، آنها مفسران خدا می شدند تا پیوستگی قوم خدا را در اطراف ایمانی مشترک حفظ نمایند. اما هر دو قلمرو ناپدید شدند، هر کس به نوبه خود توسط قدرت های بزرگ مجاور شکست خوردند. اورشلیم سقوط می کند و جمعیت فعال آن به زور به بابل تبعید می شوند. آیا خدا به کسانی که همه چیز خود را از دست داده اند کلامی برای تسلی دارد که بگویند؟ انبیاء او مانند حزقیال و «شعیاء دوم» سعی داشتند تا تبعید شدگان را اطمینان بخشند. چگونه می توان ناامید شد وقتی که می دانیم خدا همیشه هر چه می گوید را انجام می دهد؟ اگر خداوند در گذشته قادر بود تا قوم خود را از اسارت کشور مصر برهاند حال کافی بود از نو این کار را بکند: خروج بابل بسیار اعجاب انگیزتر از خروج موسی خواهد بود. تاریخ مقدس گذشته که دخالت های خدا را ارج می نهد و کلام او، متضمن موفقیت آمیزه هستند؛ پس باید در امتحان های حاضر پشتکار را حفظ نمود.

خدا سکوت می کند

اما دوران تبعید پنجاه سال طول می کشد، به اندازه عمر دو نسل... و رؤیای خروج زیبا پژمرده می شود برای نجات یافتگانی که به کشور بازگشته بودند اوضاع با آنچه که پیامبران نبوت کرده بودند و سرائیده بودند خیلی فرق داشت. منازل و اموالشان مصادره شده بود، معبد هنوز ویران بود و دیگر هیچ حصاری از اورشلیم محافظت نمی کرد. حکومت مبارک او و برای همیشه مرده بود. اداره امور به دست بیگانگان افتاده. بدبختی ها به درازا کشیده بود... آیا انبیاء اشتباه کرده بودند؟ آیا پیغام خدایی که خود را پیامبران او می دانستند را اشتباه درک کرده بودند؟ بعضی از انبیاء علی رغم همه چیز باز هم سعی می کردند دوران بهتری را اعلام کنند، اما چه کسی به حرف هایشان اعتنا خواهد کرد؟ به نظر می رسد که خدا دیگر پاسخی نمی دهد. خدا سکوت نموده است.

چگونه باید ایمان داشت؟

پیامبران ناپدید می شوند ولی آیا باز هم می توان افکار خدا را شناخت؟ به چه کسی باید اطمینان کرد؟ به بیان دیگر چطور باید با سکوت خدا برخورد کرد؟ دو پاسخ داده شده است: یکی از پاسخ ها نشأت یافته از نهضت «مکاشفه ای» است با این اطمینان که خدا نبردی سکوت خود را خواهد

شکست و در آن روز دنیای ما ناپدید خواهد شد تا جای خود را به دنیای تازه ای بدهد که خدا آن را مهیا نموده است (به مقاله در مورد مکاشفه رجوع کنید). پاسخ بعدی خیلی تازه گی ندارد و طرز تفکر حکیمان را از سرگرفته و توسعه می دهد. ثلث بیشتر کتاب مقدس کاتولیک ها با نوشته های حکیمان شکل گرفته! اما چه چیز موفقیت حکیمان را در دوران بین تبعید و آمدن عیسی توجیه می کند؟

مشاهده زندگی

«خوان بقول در جایی که محبت باشد بهتر است. از گاو پرواری که با آن عداوت باشد» (امث ۱۵: ۱۷). «کسی که دیر غضب باشد کثیر الفهم است و کج خلق حماقت را به نصیب خود می برد» (امث ۱: ۲۹). تفکر در مورد حکمت از دوره تبعید ایجاد نشده؛ بلکه همیشه در اسرائیل موجود بوده. حکیمان تلاش می کردند تا با مشاهدات زندگی روزمره قوانینی بسازند، و یا خط مشی هایی بدهند تا هر چه بهتر بتوان کشتی زندگی را در میان صخره های سر برآورده از دریای زندگی جلو برد، تا علی رغم خطرات موجود بهتر بر خطرات زندگی غلبه یابیم. در اسرائیل حکیمانه زیستن به طور مسلم به معنی در جستجوی راه خوشبختی بودن می باشد ولی به معنی در صدد هماهنگی بودن با خدایی است که خود حکیم مطلق می باشد. حکمت انسان ها مانند انعکاس حکمت خدا بود و در نتیجه نباید در مورد آن سهل انگاری نمود و حکمت راهی است برای دست یافتن به معرفت خدا. حکیمان اسرائیل به ساختن یک دفترچه راهنما با حداکثر راهنمایی های لازم برای داشتن رفتار درست قناعت نکردند. افکار آنها تمام بخش های زندگی هم عصران ایشان را مانند تعلیم و تربیت، زندگی جمعی، محبت، رنج و مرگ را در بر می گیرد...

بحران تبعید

بحران تبعید برای حکیمان مانند انبیاء نبود. تفکر حکیمان از زندگی روزمره سرچشمه می گرفت و تفکر انبیاء به طور مستقیم از کلام خدا. حکیمان توسط داستان غم انگیز تبعید کاملاً پراکنده نشده بودند زیرا آنها مانند انبیاء به طور مستقیم با تعالیم بزرگی که بافت ملت را تشکیل می داد ارتباطی نداشتند: زمین، معبد، حکومت. ناپدید شدن انبیاء آنها را پیش می کشد، آنها که بیشتر مواقع در مقام دوم زندگی ملت خود نقش داشتند.

حکیمان پس از تبعید، علی رغم سکوت ظاهری خدا نمی خواهند گرفتار تردید شوند. موقعیت ناپایدار قوم، و یا بازماندگان قوم پس از تبعید آنها را به سوی از سرگیری و عمیق نمودن تفکری که پیشینیان ایشان از زمان سلیمان به بعد تکه تکه نموده بودند سوق می دهد.

به عنوان مثال، کتاب ایوب موضوع رنج ناعادلانه را بسط می دهد. حکیمان به وضوح تأیید می کنند که دیگر اعتباری برای این گفتار کلاسیک قدیمی که بنا به آن شخص خوب همیشه پاداش می یابد و شخص بدکار مجازات می شود قائل نیستند. رنج، حتی اگر نتوان آن را توضیح داد،

مجازات برای اشتباهات شناخته شده و یا مبهم نیست. واقعیت نشان داده که درد و رنج به یک اندازه گریبان افراد عادل و شیربر را می گیرد. چگونه خدا می تواند اجازه دهد که شخص عادل رنج بکشد؟ این سؤال به وضوح مطرح شده حتی اگر جواب رضایت بخشی به آن داده نشده باشد.

حکیمان دیگر تا آنجا پیش می روند که حماقت زندگی را انکار نمایند (رجوع کنید به کتاب حکمت) در حالی که توصیه می نمایند که زندگی کنیم و از لحظات خوبی که خدا می دهد بهره مند شویم. فراسوی ایوب و کتاب حکمت حدس می زنیم که حکیمان موقعیت قوم اسرائیل را بعد از دوران تبعید ترسیم می کنند.

سؤالات نوین

اگر حکیمان در گذشته فکر می کردند که به راحتی حکمت خدایی را کشف کرده اند اینک با دیدن ضعف و بیچاره گی برادرانشان محتاط تر از گذشته شده اند. بعضی ها به این نتیجه رسیده اند که یافتن حکمت خدا غیر ممکن است آیا محدودیت هایی از قبیل مرگ، درد و رنج و بطالت زندگی به ما نشان نمی دهند که میان ما و خدا ورطه ای است که نمی توان از آن عبور کرد. خدا همان خدا باقی می ماند و نمی توان به او نزدیک شد و تنها کاری که از ما ساخته است دنبال نمودن سنت های نیاکانمان است: «ترس خداوند حکمت است» (ایوب ۲۸:۲۸).

حکمت و کلام خدا

تفکر حکیمان به موضوع کلام خدا می پیوندد که این جلد از «فرازهایی از کتاب مقدس» به آن پرداخته است. همگام با نهضت نبوی، حکیمان سعی کرده اند تا در زندگی روزمره به ما بنمایانند که چگونه خدا می تواند راه سعادت را به ما نشان دهد و یا چگونه خدا قادر است توسط امور پیش پا افتاده و روزمره با ما سخن بگوید. آخرین مرحله تفکر حکیمان بنی اسرائیل، امید به آمدن قریب الوقوع خدا را تحکیم می نماید. مسیحیان در عیسی مسیح و یا در روح القدس تظاهرات این حکمت الهی را خواهند دید. آنها از تفکرات حکیمان در مورد حکمت فردی برای روشن نمودن راز عیسی استفاده می کنند.

حکمت دعوت کننده

ای پسر من سخنان مرا نگاه دار، و اوامرا و نزد خود ذخیره نما. اوامر نگاه دار تا زنده بمانی و تعلیم مرا مثل مردمک چشم خویش. آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها را بر لوح قلب خود مرقوم دار. به حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم را دوست خویش بخوان تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملق آمیز می گوید. زیرا که از دریچه خانه خود نگاه کردم، و از پشت شبکه خویش. در میان جاهلان دیدم، و در میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم (امث ۷:۱-۷).

در این متن حکمت مانند یک صاحب خانه عمل می کند و از همه دعوت می کند تا سر میز بیایند، اما او بیش از یک میزبان است، زیرا غذایی که تعارف می کند، خودش می باشد.

رخدادهای زمان‌های آخر، کلام مکاشفه

کتاب مکاشفه افراد زیادی را مخاطب قرار نمی دهد. زبان دشوار و مبهم آن، تصاویر درهم و برهم عجیب آن خوانندگان را عقب می راند. چگونه بفهمیم که خدا از خلال تمام این قبیل چیزها حرف می زند؟ سطوری که در زیر آمده همگی در پی آن هستند که شروعی برای پاسخ به این سؤال باشند.

ادبیات

مفهوم کلمه مکاشفه «آشکار نمودن و پرده برداشتن» است. مسیحیان به صورت عمده فقط کتاب مکاشفه یوحنا را می شناسند اما خود مکاشفه ادبیاتی را تشکیل می دهد که به نام ادبیات مکاشفه ای شناخته شده و از قرن دوم ق. م. به بعد ابتدا در محیط‌های یهودی و سپس مسیحی شکوفا می گردد. نویسندگان کتب مکاشفه که در زمان‌های پراغتشاش دست به نوشتن زده اند روش را که خدا در خفای آسمان جهان را اداره می کند «آشکار» می سازند. با شناساندن «واپسین کلام تاریخ» آنها ایمانداران یهودی و مسیحی را تشویق می کنند تا با مشکلات زمان حاضر روبه روشوند و امید خود را حفظ کنند.

آسمانی بسته

ادبیات مکاشفه ای زمانی بوجود آمد که قوم محبوب خدا متوجه گردید که درهای آسمان مدتهاست که بسته است و در آسمان سکوت حکمفرماست. انبیایی که در تسخیر روح خداوند بودند دیگر وجود نداشتند. به نظر می رسید آسمان، زمین را به حال خود رها کرده است. آیا خدا نسبت به قوم خود بی علاقه شده به نشانه‌های زیادی دال بر این مطلب وجود داشت. دنیا توسط تکانهای شدید سیاسی دچار هرج و مرج شده بود. امپراتوری‌ها ایجاد می شوند و از بین می روند و قوم محبوب خدا به زحمت سرنوشت خود را که توسط بازی معاهدات بین ابر قدرت‌ها رقم خورده می پذیرد. او تجربه بزرگ تبعید را شناخته بود. در این دوران هم انبیایی پیدا می شدند تا مفهوم تمامی وقایع را بازگو نمایند قوم را تشویق به امیدواری کنند. اما بعد از آن دیگر انبیاء در کار نخواهند بود و امپراتوری‌ها مردم را به بازی خواهند گرفت، درست مثل اینکه حق الهی مرگ و زندگی در دست آنهاست.

بعد از بابلیان، مادها و پارس‌ها و به دنبال کشورگشایی‌های اسکندر، اینک نوبت یونانیان بود که بر دنیا تسلط یابند. حکومت‌های یونانی گرای بزرگی بنیاد نهاده شدند، و آنتیوخوس چهارم اپیفان پادشاه سوریه بر قوم اسرائیل ظلم می کند. او معبد را ملوث می کند و پیروی از شریعت آبا و اجدادی را برای یهودیان قدغن می کند تا اقوامی که تشکیل دهنده پادشاهی وی هستند همه یکی گردند (۱- مک ۴:۱). چه کسی قوم را در این تجربه کمک خواهد کرد؟ در غیاب انبیاء نگارندگان مکاشفات دست به کار می شوند.

به طور مثال، دانیال

«در سال اول بَلْشَصَر پادشاه بابل دانیال در بسترش خوابی و رؤیاهای سرش را دید پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود». نویسنده کتاب دانیال، ابتدای فصل هفتم این کتاب را که قسمت مکاشفه‌ای کتاب دانیال را تشکیل می‌دهد با چنین جمله‌ای آغاز نموده است. گفته شده که در آن زمان آسمان‌ها به نظر بسته می‌رسیدند. اما نگارندگان مکاشفه این امتیاز را داشتند که آشکارا ببینند. این نویسندگان مانند دانیال خواننده خود را تا آسمان جایی که او در رؤیا به نوعی «به پا می‌ایستد» بالا می‌برند و بدین ترتیب می‌توانند اسرار آسمان را که دور از دسترس بشر است توضیح دهند. او می‌تواند نشان دهد که چگونه خدا تاریخ و سرنوشت جهان را هدایت می‌کند، و این که حتی عظیم‌ترین پادشاهی‌های این جهان در دست‌های او هستند و روزی توسط او داوری خواهند شد. او خواننده خود را به آسمان‌ها می‌برد، به هوا، او رؤیاهای اعجاب‌انگیزی را به وی نشان می‌دهد که در آسمان و بر زمین اتفاق می‌افتند و آغاز جهان و پایان تاریخ را جلوی نظر خود قرار می‌دهد، زمانی که خدا خواهد آمد تا از پادشاهان و شاهزادگان حساب پس بگیرد. در آن زمان دنیای جدیدی برای قومی عادل بوجود می‌آید، درد و رنج، بحران و مرگ ناپدید خواهند شد.

بنابراین، افق ایماندار مسیحی وسعت می‌یابد. روزهایی که سپری می‌کند دشوار است، او از آزارها رنج می‌برد و باید برای حفظ وفاداری خود نسبت به خدای پدرانش مبارزه کند و گاه از خود می‌پرسد که آیا خدا افراد عادل را رها کرده؟ اگر نه، چرا شکنجه‌گران قوانین خود را به آنها تحمیل می‌کنند. اما به کمک رؤیاهای مکاشفه‌ای او معنی تاریخ را درک می‌کند. او درک می‌کند که خدا سرنوشت بشر را هدایت می‌کند. او می‌داند که خدا روزی جهان را داوری خواهد کرد و یک روز آنانی را که نسبت به او وفادار مانده اند ارج خواهد نهاد. او خود را در با ایمان خود راحت می‌یابد و در می‌یابد که دعوت شده تا میان ساعت‌های تاریک زندگی امید را محفوظ بدارد.

رستاخیز مردگان

زمانی می‌توانیم تمامی ادبیات مکاشفه‌ای را دریابیم که به عنوان مثال بدانیم همین ادبیات بوده که برای اولین بار ایمان به رستاخیز از مردگان را تصریح نموده قسمتی از کتاب دانیال می‌گوید: «... و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هریک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی» (دان ۱۲: ۱ و ۲).

عبارت «در آن زمان» نشان دهنده آخر زمانهاست. سرنوشت متفاوتی در انتظار عادلان و آنانی که وفادار مانده اند و آزار دهندگان ایشان است.

خدایی که تکلم می کند

۱ یک خوانندهٔ ایماندار، کتاب مقدس را می گشاید و همراه با آن می گوید: خدا حرف می زند. به طور همزمان، خوانندهٔ امروزی که نه یهودی است و نه مسیحی به این ادبیات عجیب که از قعر سال ها برون آمده و به غنای تاریخی و نمادین آن علاقه مند می شود بدون آن که در این ادبیات با توصیف خدا روبه رو شود. تأیید این نکته که خدا حرف می زند مشخصهٔ ایماندار امروزی است، درست همان طور که نشانهٔ قطعی ایمانی کتاب مقدسی است که به هیچ ایمان دیگری شباهت ندارد.



کسی می گوید «در اینجا خدا حرف می زند» درست همان گونه که یعقوب در بیت ایل می گوید: «... البته یهوه در این مکان است و من ندانستم» (پید ۲۸: ۱۶)، در واقع چه می گوید؟ ما دلایل کافی برای هرچه عمیق تر نمودن مفهوم عبارت «خدا سخن می گوید» داریم، چرا که این عبارت ممکن

است «پیش پا افتاده» شود. یعنی در فرهنگ ما پیش پا افتاده شود، فرهنگی که خیلی ها بدون بر زبان راندن حتی یک کلمه با معنی که می توانند بی سروته بودن زبان ما را بشکافد، در آن اظهار نظر می کنند. آیا به این ترتیب با خدا «بدون آن کتفاوتی میان خود و او بگذاریم محبت نکرده ایم؟ و یا پیش پا افتادگی مذهبی. شبیه ساختن، درست همان طوری که گاه خود ما انجام می دهیم. مثلاً کلام خدا را با یک کتاب مقایسه می کنیم، یعنی کتاب مقدس، و آیا همین کار نشان دهنده نقص تجربه روحانی ما نیست؟ نه، خطوط چاپی کتاب مقدس «کلامی» نیستند که در گذشته خدا به موسی خطاب نموده. نه کتاب مقدس نوعی مخزن «کلام خدا» نیست که آماده بهره برداری باشد. نه، خدای ابراهیم و عیسی خدای پرحرفی نیست که مثل ما «پرچانگی» کند فقط برای وقت گذرانی، و یا شکستن سکوت به وسیله صوت صدایش ...

دیدن یا شنیدن؟

خدایی که حرف می زند ... برای نزدیک شدن به تازگی خدایی که ابتکار ارتباط داشتن با انسانها را به دست دارد. این تمامی ماجرای قوم اسرائیل و خود ما است - باید در ابتدا در شرایط مذهبی کتاب مقدس و محیط آن غوطه ور شویم. تجربه اساسی قوم اسرائیل بر مبنای غیبت دائمی خداست، خدایی که از این جهان نیست و هرگاه بخواهد از سکوتش خارج می شود. «ما صدای او را شنیده ایم» (تث ۵: ۲۴). همسایگان و اقوام مجاور بت هایی دارند. بت ها که موجب حقارت و عامل وسوسه قوم اسرائیل بودند - خدایان قابل رؤیتی بودند از همین دنیا، قابل دسترس. بت های گنگ، خدایان مرده. اما یهوه زنده است، او حیات است. بت ها را می بینیم، آنها را لمس می کنیم، آنها را دور معبد و یا شهر به گردش درمی آوریم، آنها ظاهری خوش دارند اما ساکتند: انسان به جای ایشان سخن می گوید. یهوه، «هرگز کسی او را ندیده است» و قوم اسرائیل فقط با او صندوقچه عهدی به دست می آورد تا یادبود خدایی باشد که «با پدران ما سخن گفته» تصویری از این خدا در کار نیست، (مز ۴۴: ۱). قوم با اشتیاق شدید در انتظار سخن گفتن مجدد او است (مز ۵۳: ۲). اگر لازم بود عناوین زیر به قسمت های مختلف کتاب مقدس بدهیم احتمالاً چنین عنوانی به این قسمت داده می شد: «سخن بگو خداوندا، خادمتم می شنود» (۱- سمو ۳: ۱۰).

در نمادشناسی کتاب مقدسی دیدن و شنیدن با یکدیگر مغایرت دارند درست به همان اندازه که بین خدایان ساخته شده دست و خدای غیری که ناشناخته بود. و بدون آن که خود را به دست قوم بسپرد خود را آشکار می کرد مغایرت وجود داشت. قوم اسرائیل دیدگاه خود را نسبت به خدا تغییر می دهد: خدا، خداست و ساخته و پرداخته تمایلات ما و یا صنعت دست های ما نیست. قاطعیت شریعت خود شاهد این تفاوت است: «تورا به حضور من خدایان دیگر نباشد. به جهت خود صورت تراشیده و یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان یا از آنچه پایین در زمین یا آنچه در آب های زیرزمین است مساز. آنها را سجده و عبادت منما ...» (تث ۵: ۷-۹). وفاداران سفت و سخت قوم عهد نسبت

به خدایی کاملاً متفاوت از دیگران نیز تاره گی خدایی که در میان خدایان زمینی جای ندارد نشان می دهد. موسی که درخواست آیتی کرده بود این گونه جواب می گیرد: «روی مرا نخواهی دید» (خروج ۳۳: ۱۸-۲۳).

خدای پنهان

در روز مکاشفه عظیم، به گفته نبی، ملت ها فریاد شادی برخواهند آورد: «یقیناً خدایی هستی که خود را پنهان می کنی» (اش ۴۵: ۱۵).

یهوه خدایی پنهان است، درست همان گونه که پاسکال به هنگام موج بزرگ بت پرستی و در موقع شب آتش خود آن را کشف می کند. خداگرایی نویای قرن هفدهم میل داشت «عمای بزرگ جهان» را در دسترس منطق قرار دهد، درست همان گونه که بت های تراشیده شده باستانی در نظر داشتند آن را در معرض دید و در دسترس قرار دهند خداگرایی در رؤیای یک مذهب جهانی بود و پیش درآمدی بود برگرایش به کفر.

مطالعه کتاب مقدسی ما را در لحظاتی از تاریخی بشر قرار می دهد، یعنی در ریشه مکاشفه، که عبارت «خدا تکلم می کند» شکافی میان آنچه از خداست و آنچه از خدا نیست بوجود می آورد، یهوه، نام راز گونه ای که فقط به خود او تعلق دارد؛ به خدای جدید، ایمانداران جدید ایمان می آورند. هنگامی که چشم از دیدن چیزی عاجز است، شنوایی قوت می یابد و گوش ها تیزتر می شود. در واقع، کلام کمیاب تر و فرارتر از چیزهایی است که می توان به چشم دید و یا با دست لمس نمود. کلام بی مقدمه گفته می شود پس باید گوش سپرد. صدای خدا در این مکان مرکزی و آشنای وجود ما یعنی قلب به گوش می رسد (تث ۴: ۲۹). در این آشفتگی که بین نمادی قابل «دیدن» و نمادی قابل «شنیدن» روی می دهد، تمامی تازه گی خدای کتاب مقدس که خلق نشده و نمی توان او را به دلخواه خود ساخت قرار دارد، خدایی که به ابتکار خود، خود را به انسان ها نشان می دهد و این کار را با پرده برداری از «چیزهای مخفی شده از بنای عالم» انجام می دهد. (مت ۱۳: ۳۵).

آیا مغایرت میان بت گنگ و خدایی که سخن می گوید داستانی قدیمی است؟ روح بشر کارخانه ای دائمی از خدایان و الوهیت است. یادآوری این نکته در چنین دورانی که «از مذهب روی گردان» هستند مفید است، دورانی که حیثیت خدا را محکوم می نمایند (مثلاً در بازار آشفته فرقه ها)، درست مانند آزادی بشر که از نو در معرض گرفتاری در «کام هر نوع شریعتی» قرار دارد (افس ۴: ۱۴). کتاب مقدس ما را از سپردن خودمان به دست خدایان شفا می دهد، خدایانی که حرفی برای گفتن به ما ندارند، زیرا آنها انعکاس اشتیاق های ما هستند، انعکاس ترس ها و عقاید ما که بر پرده تصویر کشیده شده اند. کتاب مقدس اگر نسبت به آن وفادار باشیم می تواند از ما شاهدانی و انبیایی بسازد، ما خدا را به بازی نگرفته ایم. ما حافظان اسرار او هستیم، حافظان حیثیت وی.

«بایست، با تو حرف خواهیم زد»

«خدا سخن می گوید» عبارتی استعاره و غنی در معنی است. استعاره در ارتباطات این عبارت در مورد انسان در برابر خدا و خود خدا با ما حرف می زند. درست مانند عهدی که خود ریشه آن است، کلام به معنی ایجاد ارتباط است. و قبل از هر چیز باید بپرسیم خدا با که سخن می گوید؟ بیهوده در متنی که برای ابد آن را دیکته کرده با در و دیوار حرف نمی زند، کلی صحبت نمی کند. او افراد مشخصی را مخاطب قرار می دهد و با آنها به گفتگو می پردازد، به آنها در دروناً به طرز صاف ناپذیر نزدیک می شود و سخن می گوید، به نحوی که حتی پیش از آن که کلمات بر زبان آیند روح به وجد می آید. آن گاه روح خداوند بر من نازل شده مرا فرمود: بگو که خداوند چنین می فرماید . . .» (حزق ۵: ۱۱). پاتریارک ها و یا انبیاء هر کدام توسط کلام اعلی شکل می گیرند درست همان طور که آسمان و زمین به ناگاه سر برمی آورند، خدا خلق می کند. هیچ چیز ابراهیم را از حزقیال و خیل انبیاء دیگر متمایز نمی کرد اگر کلام خدا آنها را بر نمی انگیخت، «ای پسر انسان بر پای های خود بایست تا با تو سخن گویم» (حزق ۱: ۲). یکی در مقابل خیمه و دیگری در کنار نهر، و روح در هر کدام وارد شده بود و او را «بریا» داشته بود، درست همان طور که حزقیال می گوید. آنها مردانی شدند که تاریخ را ساختند، تاریخ عهد را، تاریخ مسیحایی را.

آنها به عنوان پدران و الهام کنندگان یک قوم شناخته شده اند، در حالی که پادشاهان و کاهنان را پشت سرگذاشته اند. «شما شاهدان من هستید و من شما را برگزیدم تا مرا بشناسید و به من ایمان آورید» (اش ۴۳: ۱۰).

شخصیت روحانی ایشان از آنها موجوداتی استثنایی ساخته و در رساله به عبرانیان باب یازدهم روند این رهروان ملکوت دوباره ترسیم شده است. هنگامی که خدا، خداست انسان، انسان می شود و در میان ایشان آنچه معنی دارد و آینده را برای همه چیز میسر می سازد، امکان پذیر می شود: عهد، ثمره کلامی است که داده شده و هر یک از دو طرف را در جای خود رعایت کرده، متعهد می سازد. با گفتن این که «خدا با انسان حرف می زند» به طور همزمان می گوئیم که خدا با ایجاد ارتباط با ما، ما را انسان خلق می کند، یعنی مانند موجوداتی آزاد، که قادر به برخاستن از زمین هستند، به کسانی که قادرند در طرح های دیگر و امکانات دیگر شریک شوند. شریعت، پیام انبیاء، و وعده های سعادت جاودان همگی قوانین بشری را توسعه می دهند که بالا برنده سطح تمدن و حتی بیش از اینها هستند. در آن لزوم وجود عدالت، دعوت محبت، همه آن چیزهایی که اجازه می دهند در برابر خدای جداگانه زندگی کنیم. کلام الهی مردی جدید را بلند می کند، درست همان طور که پولس قدیس پیش بینی کرده بود.

کلام پدر

موضوع کلام الهی در الهیات کتاب مقدسی گنجانیده شده، ساختاری عمیق که با ساختارهای دیگر تلاقی می کند و آنها را سازماندهی می نماید، به انضمام آنچه قرار است بر سر قوم اسرائیل بیاید. ما

نمی توانیم از نو تمام مسیر عهد را که به مسیح و به کلیسای او منتهی می شود ترسیم نمائیم ولی دست کم می توانیم ثمرات ارتباطی که خدا با ما ایجاد نموده ذکر کنیم.

هنگامی که زمان به کمال می رسد، «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف به وساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد ...» (عبر ۱: ۱-۲). عیسی کلمه است، کلام پدر. تصویر کتاب مقدسی بنیادین از خدایی متفاوت از سایر خدایان که می آید، که خلق می کند، که نجات می دهد توسط عهد جدید به عمانوئیل نسبت داده شده. عیسی بدان معنی کلام الهی نیست که یعنی یک بار دیگر جایگزین پیغام انبیاء پیشین می شود بلکه به این معنی که او خود بیان نمایی الوهیت است، پیغامی که در کتب انبیاء به انجام رسیده. عبارت «در ابتدا کلمه بود» هرگز متخصصان را آرام نگذاشته، و مقدمه کتاب یوحنا دستخوش تجزیه تحلیل های متعددی شده است. بعد از این روش کتاب مقدسی و آسان برای ربط دادن موضوع خدایی که سخن می گوید با عیسی هست.

خدا توسط پسرش که انسان شده چه می گوید؟ کلام در حال عمل که هر چه می گوید را به انجام می رساند، او خود را بلاعوض می بخشد و بروز می دهد، او که «از جانب پدر آمده» در عین حال پرده از تثلیث بودن و پسر خواندگی بشریت برمی دارد. «تا جایی که من می باشم، شما نیز باشید» (یو ۱۴: ۳). اگر او دو دنیا را در شخصیت خود پیوند می دهد یعنی آنچه از خداست و آنچه از انسان است، به این خاطر است تا آنها را در ملکوت به مرور ایام مطابق اراده پدری که او را فرستاده جمع نماید. عهد «تجدید می شود و جاودانی می گردد» پیام غایی خدایی که سخن می گوید، کلام مؤثری که اثر نمودن آن آغاز گردیده: «ای حبیبان الان فرزندان خدا هستیم» (۱- یو ۳: ۲) و در انتظار تحقق یافتن کامل این کلام می باشیم.

«کلام نزد توست»

وقت آن فرا رسیده که دوباره به مطالعه کتاب مقدس بپردازیم. آیا در ایجاد ارتباط میان خدا و انسان، بهترین قسمت آن متعلق به کلام زنده است یا کلام نوشته شده؟ در برابر کلام زنده خطوط عقب نشینی می کنند، کلام، کمین کننده ای است که خواننده او را بر می خیزاند. در حالی که زیر نظر او علائم و جملات رژه می روند، دنیای مخصوص کتاب مقدس برای خواننده حاضر ذهن از نو ساخته می شود، این ماجرا می تواند در مورد من اتفاق بیفتد. نفخه کلام که نوشته ها به آن شهادت می دهند قابل دسترسی است درست مانند اعماق آب های خفته که از همان سطح آن می توان به اعماقش پی برد. در من به عنوان خواننده اتفاقی رخ می دهد تا آنچه که در اینجا خفته امروز، همان اندازه دیروز تازه شود. نوشته ها مهر شده اند اما کلام زنده است، خدا هنوز هم حرف می زند.

اما در مطالعه همراه با ایمان، اتفاقات زیادی می افتد. دست و پای خواننده باز است، باز به سوی دنیایی دیگر، و می تواند تصمیم بگیرد که آنچه در آنجا آشکار شده به خود تعلق دهد. اما باید در

مورد نوع برکتی که وابسته به مطالعه کتاب مقدس است تأکید کنیم. در اینجا است که گفته می شود: «این که کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است» (تث ۱۰: ۳۰؛ روم ۸: ۱۰). چنین عبارت و اعلامی، با همین کلام محض است که مطالعه کتاب مقدسی را به عنوان عملی مسیحی بنیانگذاری می کند که طی آن با کسانی که گوش شنوا دارند، خدا حرف می زند... در راه عموآس، کلیوپاس و همراهش این حقیقت را تجربه کردند: «آیا دل در درون ما نمی سوخت وقتی که در راه با ما تکلم می نمود و کتب را به جهت ما تفسیر می کرد؟» (لو ۲۴: ۳۲).

گروه های کتاب مقدسی

مرحله اول: ابراز نظر در مورد موضوع

به تک تک افراد باید فرصت داد تا در مورد برداشتی که از عبارات «خدا گفت» و «خدا حرف می زند» می کنند توضیح دهند. وقتی که این شخص می گوید: خواندن، گوش کردن و بررسی کلام خدا، چرا ادعا می کند که این خداست که حرف می زند؟ وقتی خدا حرف می زند چه اتفاقی می افتد؟ چه چیز به نویسندگان کتب مختلف کتاب مقدس اجازه می دهد تا بگویند: «وحی خداوند» و یا «یهوه چنین می گوید؟» سؤالی که این چنین به روش های مختلف توضیح داده شده به یک نظر خواهی عمومی منتهی خواهد شد که طی آن می توان نگرشها و تفاسیر مختلف را گروه بندی کرد.

مرحله دوم: تحلیل جواب ها به کمک پرونده ها

پس از این «مرحله نمایشی» بسیار آزاد، روشن نمودن اولین واکنش ها امکان پذیر خواهد بود. ابتدا متون پیدایش مطرح می شوند (پید ۱ و ۲): «خدا گفت». کافی است او حرف بزند و دنیا به وجود می آید. متن «کلامی آفریننده» اجازه می دهد تا در این مورد تجسس کنیم: آیا این کلام، کلامی جادویی است؟ کلامی تولید کننده و یا کلام داوری که آشکار کننده معانی است؟ این تفکر با بررسی اش ۵۵ ادامه می یابد. کلام تا هنگامی که به مقصودی که فرستاده شده عمل نکند باز نمی گردد. این کلام در طول تاریخ چه ارزشی دارد؟ وعده های خدا چه ارزشی دارند؟ چگونه تحقق می یابند؟ خدا توسط کلام خود جهان را پی ریزی می کند و به این اجتماعی که قوم او هستند نظم می بخشد برخی پیشوایان بیش از سایرین اراده خدا را توضیح می دهند، از جمله موسی که خود را مفسر ده گفتار یا ده فرمان می نماید. اما چگونه می تواند ادعا کند که این قوانین زندگی از جانب خدا هستند؟ مقاله آقای گروسون از همان اهمیتی برخوردار است که مکاشفه خدا بر موسی در کوه سینا، سرچشمه تورات گفتاری و نوشتاری برای برادران یهودی ما، که حائز اهمیت است. فراسوی این زمان ممتاز قرون بسیار دیگری نیز از نقطه نظر وحی غنی بوده اند، قرون انبیاء این

مردان که روح القدس تسخیرشان نموده بود و از خدا و به نام خدا سخن می گفتند و کلام صحیح را از کلام نادرست تشخیص می دادند. سخنگوی خدا بودن مأموریتی استثنایی است که مستلزم تعلیم دادن گوش و چشم است، درست مانند آنچه در مورد ارمیا صدق می کند، و نیز وفاداری در انتقال مطالب. خدا حرف می زند ولی ممکن است سکوت کند و انبیاء نیز ناپدید شوند. مردانی مانند ایوب و جامعه شاهدان سکوت خدا هستند که به سؤالات بشر امروزی ملحق می شود. گروه ما، مقاله «خدا پاسخ نمی دهد» در حین دادن جواب های خود روبه رو می شود.

مرحله سوم: به خود اختصاص دادن

گروه در مورد این که چگونه امروز می تواند حرف های خدا را بشنود تحقیق نمایند. آیا شریعت، وعده، نبوت ها در کتاب مقدس، کلام خدا به اجتماع هستند؟ چه کلامی توسط «او» که خود را به وسیله شخصیت ها و یا نویسندگان کتاب مقدس ابراز نموده، گفته شده است؟ نحوه تحلیل تاریخ، و خواندن وقایعی که نویسندگان وقایع زمان آخر پرورش داده اند خود کلیدی است بر مطالعه امروزی که ما را از پیش «آخرین کلام تاریخ» آشنا می سازد. تحلیل جورج دو پرای، ما را به سوی فردیت بخشیدن پیش می برد (حکمت خدا). کلام خدا نزد ما است، در قلب ما. نوشته ها مهر شده، اما کلمه زنده است. قانون حمورابی یک ... سنگ انتظار است، که توسط یک «بت پرست» که در پی عدالت و مساوات در اجتماع می باشد تهیه شده. مبارزه کنندگان برای قوانین بشر و مشارکت بین اقوام نسبت به روح خدا وفادار هستند. بت پرستان نیز به نام خدا حرف می زنند (۲ تو ۳۵: ۲۰-۲۵، تیط ۱: ۱۰-۱۴).

کلام مفید

و چنان که باران و برف از آسمان می بارد و به آنجا بر نمی گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومند می سازد و برزگر را تخم و خورنده را نان می بخشد، هم چنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید. (اش ۵۵: ۱۰-۱۱).

وقتی به خدای آفریننده فکر می کنیم به طور خود به خود به اولین باب های کتاب پیدایش رجوع کرده ایم. کلام آفریننده خیلی زود اولین روایت شاعرانه آفرینش را متذکر می شود.

در واقع به کتاب اشعیا و به ویژه باب های ۴۰ تا ۵۵ که به اشعیا دوم معرف هستند بدون وقفه از خالق سخن می گویند. در آن زمان قوم اسرائیل در تبعید در بابل به سر می بردند و نبی، اقتدار خدای خود را برابر خدای مشرکان که در اطراف آنهاست یادآوری می کند. خداوند هنوز حرف می زند و کلامش هنوز مؤثر است. این همان چیزی است که آیات ۱۰ و ۱۱ توضیح می دهند.

۱- قرار دادن این قسمت در يك مقوله تاریخی

اهالی بابل، قلمرو جنوب را تسخیر کردند و از بین بردند. از اسرائیل و وعده هایی که خدا برای او تکرار می کرد دیگر چه چیزی باقی مانده؟ با آن که فقط قسمتی از مردم به تبعید رفته بودند اما این ویرانی برای تمامی قوم محسوب می شد. در قرن ششم پیش از قرن ما امیدها زائل شدند، به ویژه امید تبعید شدگان. اشعیاء دوم درست در هنگامی که امید تازه ای سر بر می آورد، تبعید شدگان را طی شب قرار می دهد. در واقع خود اهالی بابل توسط یک کشور گشایی دیگر در معرض خطر قرار گرفته اند، یعنی کورش پادشاه پارس از همان موقع کورش به عنوان یک نجات دهنده در نظر اسرائیلیان جلوه می کند.

خداوند به کسانی که در آنجا انتظار ظهور نجات را نداشتند می فرماید: «زیرا افکار من، افکار شما نیست و طریق های شما، طریق های من نی». خدایی که اسرائیل را در گذشته آفریده، ساخته و تشکیل داده «امروز نیست مانند هنگامی که در اسارت در مصر به سر می بردند او را رها نخواهد کرد. کلامی که به داود داده شد علیه هر نوع ظاهر بینی است (وحی ناتان در ۲- سمو ۷ را ببینید). در واقع در سال ۵۳۸ کورش که بابل را تسخیر کرده بود به اسرائیلیان تبعیدی اجازه می دهد تا به سرزمین خود بازگردند. کلام به انجام می رسد.

۲- کار در اطراف نماد باران

در یکی از فرهنگ نامه های نمادها گفته شده: «باران در همه جای دنیا مظهر نفوذهای آسمان بر زمین است».

از دیدگاه مادی و در یک نگاه خیلی آسان است که بفهمیم باران تا چه اندازه برای ساکنان سرزمین های خشک، سرزمین هایی مانند سرزمین های کتاب مقدس، مفهوم نفوذ برکت را داشته، رحمت مسلم: زمین غنی و آماده بذرافشانی است، حرار تضمین شده است، به محض آن که آب حاصل می شود معجزه ثمر دادن اتفاق می افتد. در نتیجه باران به منزله عطای خدا برای ادامه حیات تلقی می شود، برای حیات گیاهان، جانوران و انسان ها. باران «خوراک را برای کسی که می خورد» مهیا می سازد. پس وقتی که باران در کار نیست از خدا آن را می طلبند (دعای ایلیا را در ۱- پاد ۴۱:۱۸ مطالعه کنید).

با این وصف باران بیشتر مصرف برکت است تا آب. هم چنین معرف نماد نجات، نجات دهنده، عدالت، و هدیه ای که قوم ظلم دیده در انتظار آن هستند نیز می باشد: «ای آسمان ها از بالا ببارانید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافد تا نجات و عدالت نمو کننده آنها را با هم برویاند، زیرا که من یهوه این را آفریده ام» (اش ۴۵:۸).

عطای دیگر خدا که باید از بالا بیاید و زمین را بارور کند و اسرائیل را از نو بیافریند. به طور سنتی اجتماعات مسیحی برای طلب آمدن نجات دهنده این گونه دعا می کند. بررسی در مورد باران با خواندن مزامیر ۶۳، ۶۵، ۷۲، ۷۸، ۱۰۴ جالب تر هم می شود.

۳- بررسی در مورد کلام مؤثر: حلقه‌ای از متون

«هم‌چنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود، نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت. بلکه آنچه را که خواستم به جا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید». در اطراف این عبارت می‌توان یک سری متون کتاب مقدسی را گردهم آورد: متونی که در آنها کلام خلق‌کننده دیده می‌شود، وعده‌هایی که به آنها وفا شده، کلامی که زنده می‌کند و یا از نو زنده می‌کند. این امر با وجود متون کلاسیک آفرینش با ماجرای ابراهیم و آفرینش دوباره در کتاب خروج، با عهدی که ما دارد یا اسرائیل به طور کلی بسته شد تا آشکار شدن «کلمه‌ای که جسم پوشیده» میسر می‌شود. در اشعیا ۴۰ تا ۵۵ با انبوهی از متون مواجه می‌شویم: متونی که کلام خداوند را اعلام می‌کنند، حاصل این کلام، امیدی که بوجود می‌آورد، و توقعاتی که در آنانی دارد که وی را دریافت نمایند. اسیری هیجان‌انگیز است!

یک گروه می‌تواند این کار را در میان خود تقسیم کند و نتیجه را روی یک تابلوی بزرگ در معرض دید قرار دهد. در وسط تابلو اشعیا ۵۵: ۱۰-۱۱ را بنویسیم و در اطراف آن سایر متونی که یافته‌ایم و یا برگرفته‌ایم. آنچه در نهایت ظاهر می‌شود دعوتی است مشتاقانه: «گوش خود را فرا داشته نزد من بیایید، و تا جان شما زنده گردد» (اش ۵۵: ۳).

مطالعه پیوسته کتاب یوشع

(مطلب دوم: یوشع ۱۳ تا ۲۴)

در یکی از کتابچه‌های فرازهایی از کتاب مقدس تحت عنوان «، یک کار گروهی در مورد بابهای اول تا دوازدهم کتاب یوشع وجود داشت، ماجراهای فتح کشور کنعان تحت رهبری یوشع. می‌توان ملاحظه نمود که طرح این داستان‌ها، ارجاعات متعددی که به موسی داده شده و اشارات متناوبی که به عمل الهی شده همگی فاکتورهای مهمی بوده‌اند برای این که فصول نامبرده را مذهبی بدانیم و نه صرفاً برخورد در مورد رویدادهای روزانه. بدین ترتیب، خواننده کتاب یوشع آگاه می‌شود که موفقیت پسران اسرائیل در گرو وفاداران آنها نسبت به خداوند است.

پس از فتح، سرزمینی که توسط خدا داده شده بود بین اسباط تقسیم شد (باب ۱۳ تا ۲۲). پس کتاب یوشع می‌تواند در هنگام بزرگداشت عهدی که قوم را با خدایش پیوند می‌دهد، خاتمه یابد. آیا همین عهد نبود که تحقق یافتن وعده‌های داده شده به ابراهیم را میسر ساخت: «به ذریه تو این زمین را می‌بخشم» (پید ۱۲: ۷).

زمان نخستین

فصول ۱۳ تا ۲۲ کتاب یوشع دربردارنده تعدادی اسامی خاص است که غالباً حوصله خواننده را سر می برد. از آنجا که اصل در «مطالعه پیوسته» برای این است که تماس اولیه ای با یک کتاب از کتب مقدسه بیابیم، پس مطالعه ای سریع در مورد خصوصیات جغرافیایی ذکر شده بودن انجام کوچکترین درنگی انجام می دهیم. مداد به دست به شیوه های مختلف، بیشتر سعی خواهیم کرد موارد زیر را از متن بیرون بکشیم:

- مانند باب های ۱ تا ۱۲ آیاتی را یادداشت خواهیم کرد که مربوط به موسی و خروح هستند:
- قسمت های مربوط به هر یک از اسباط را نامحدود می کنیم. با توجه به تعداد آیات مربوط به هر سبط، کدام یک از اهمیت بیشتری برخوردارند؟
- تمامی قسمت هایی که مربوط به سبط لاوی می شود را نیز یادداشت کنید.
- سرنوشت خاندان کالیب قنزی (به معنی بیگانه) چه می شود (ر.ک یو ۱۴: ۱۰-۱۵).
- آیا در باب های ۲۳ و ۲۴ شباهت هایی با توبه و بازگشت هایی که در کتاب تثنیه آمده دیده نمی شود (ر.ک. تث ۴ تا ۱۱؛ ۵: ۶-۹). یوشع ۲۴ را با تثنیه ۱۰: ۲۶-۱۰ مقایسه نمایید.

زمان دوم

کتاب یوشع، تصریح تحقق یافتن کامل و جامع وعده خدا به ابراهیم است (پید ۸: ۱۲). مشاهداتی که به تدریج در زمان اول انجام شده این امکان را بوجود می آورند تا دریافت نمائیم که این کتاب نیز تعلیمی مذهبی به ما می دهد.

عهد

فتح و تقسیم سرزمین موعود تنها منظور کتاب یوشع نیستند، بلکه همین عهدهای که در نهایت بسته می شود و به مجموعه این کتاب مفهوم می بخشد. مهمترین مسئله کدام است: زمین، و یا عهد با خدا؟ آیا بخشیدن زمین ها به قوم خود دلیلی بر وابستگی خدا و قوم او و نیز محبتی که خدا با آن قوم خود را احاطه نمود نیست؟ نباید نشانه را با واقعیت اشتباه کرد. آخرین فصول کتاب یوشع ما را از این وسوسه برحذر می دارد تا خدایی را که خود را آشکار کرده و در طول تاریخ خود را به آنانی که دوستشان دارد آشکار می کند را از یاد ببریم. خدا نسبت به ایشان وفادار می ماند، در حالی که قوم همیشه در بلا تکلیفی است.

اجتماع

تمامی اسباط مورد ملاقات قرار می گیرند. یهودا و یوسف، دو سبط بزرگی که هسته قلمروهای شمال و جنوب را می سازند و نیز اسباط کوچکتر، آنانی که در تاریخ بنی اسرائیل کوچکترین اهمیتی ندارند. به نظر می رسد که کتاب یوشع می خواهد بر وحدت لازم میان اعضا تأکید نماید. این وحدت

باید در زمینه ایمان نیز آشکار گردد، هر کس مسئول همه می باشد (رجوع شود به واقعه معترضه یوشع ۲۲:۹-۳۴) بیگانگان فراموش نشده اند (رجوع شود به کالیب)، حتی در نخستین لحظه تقسیمات حضور دارد!

«قانون ایمان» در تثنیه

کتاب یوشع «قانون ایمان» را به حساب خود می گذارد. بنا به مقایسه هایی که در زمان اول با کتاب تثنیه صورت گرفته موضوعات اصلی این اعتقادنامه چه چیزهایی هستند؟ در ارتباط با کاری که روی کتاب یوشع صورت گرفته باب های ۱ تا ۱۲، چه تصویری از خدا ارائه داده شده است؟

زمان سوم

فتح کنعان از دیدگاه مذهبی به معنی شناخت خدایی است که خود را با تاریخ ما مرتبط ساخته و برای ایجاد پیوستگی میان ما با ما عهدی بسته. آیا دوره چنین فتوحاتی سرآمده؟ آیا نباید امروز این روش را ادامه دهیم؟



کتاب مقدس خدا را تعریف می کند

مقدمه

خدا را کسی هرگز ندیده است «با این حال، بسیاری از مردان و زنان به طور دائمی از او حرف می زنند، او را می خوانند، و حتی با او حرف می زنند. تمام راه های بشری، تمام موقعیت های وجودی، حیاتی محبت و مرگ می توانند راه هایی به سوی خدا شوند، هر زیبایی، هر حقیقت می تواند از او سخن گوید. کتاب مقدس نیز این راه های متعدد را می شناسد، اما تأکید دارد که خدا بیشتر در جستجوی انسان است و خود را به او می نمایاند، او را به خود خوانده با وی سخن می گوید. بازگشتی غیرقابل تصور، که باید به طور دائمی آن را تجربه کرد تا کلام زنده او در حد یک «شیئی» قرار نگیرد، حتی اگر شیئی پرارزش باشد و نباید تصور کرد که مالک آن شده ایم.

چگونه کتاب مقدس در مورد خدا سخن می گوید؟ توصیف و تعریف او غیرممکن است. زبان رایج بشری از توصیف او قاصر است. فقط شعرا هستند، که توسط تصاویر می توانند خط سیر او و درخشش حضور او را بیابند. با این تصاویر، داستان سرایان، داستان ها نگاشته اند، آنها داستان مردانی که به خدا گوش فرا داده و او را دوست داشته اند، نوشته اند. پاتریارک، کاهن، نبی و حکیم یکی بعد از دیگری در طول قرن ها آمده اند تا خدا را در زندگی خود تعریف نمایند. ما ابتدا به آنها گوش خواهیم داد.

یوحنا ی قدیس می گوید: «خدا را هرگز کسی ندیده است به پسر یگانه ای که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد.» پس ما از طریق شاهدان، انجیل نگاران و رسولان به کلامی که تن یافت گوش فرا می دهیم. آنها در وجود عیسی حضور خدای زنده را یافته اند. وقایعی که بوجود آورنده این پرونده محقر و باریک هستند برگزیده شده اند تا غنای تجربیات در مورد خدا و گوناگونی زبانهای آنها را به ما نشان دهند.



خدای پاتریارک‌ها

در زمان پادشاهان اسرائیل و یهودا، دوست داشتند تاریخ اسباط قدیمی را که موفق به حفظ وحدت و یکپارچگی خود در اطراف داود شده بودند تا ملتی حقیقی به وجود آورند، تعریف کنند. کاتبان پادشاه اورشلیم (حوالی سال ۷۰۰) روایات شمالی و جنوبی را که به مناسبت اعیاد سنتی در قربانگاه‌های محلی سینه به سینه نقل می شد جمع آوری می کنند. مردم ماجراهای نیاکان قدیمی را که در آن منطقه به سر برده بودند و به آن محل برای پرستش می آمدند را به یاد داشتند. به عنوان مثال در بیت ایل یعقوب را به خاطر داشتند؛ در شکیم، اسرائیل را، در جنوب در بشرشیع یاد اسحاق زنده بود، بالاخره در حبرون که مهد حکومت داود بود ابراهیم را به یاد می آورند.

خدایی طایفه‌ای

طایفه ابراهیم از بین النهرین علیا آمده بود، از حرّان، او از سرزمین کنعان عبور می کند و در حبرون مستقر می شود. اما خدایی راهنمای این طایفه بود، خدای شخصی رهبر طایفه و او نامی جز «خدای ابراهیم» نداشت. او قربانگاه به خصوصی نداشت، این چادرنشینان از هر مکان پرستشی که عبور می کردند و می توانستند او را پرستش نموده، اکرام نمایند. خدا نیز مانند خود ایشان چادرنشین بود. در بین النهرین بین سالهای ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ بیشتر دعاها گواه بر وجود چنین مذهبی در برابر چنین خدای شخصی هستند. چند عبارت دعا گونه را ذکر می کنیم: «باشد که خدایم به دست راستم بایستد، و الهه من به دست چپم و خدایی محافظ در کنارم». «خدای انسان شبانی است که در جستجوی خوراک انسان است». «خدای من، خداوند من، خالق نام من، حامی زندگی من، او نسل مرا بوجود می آورد...» حتی معنی کلمه آب - راهیم «خدای پدر که دوست می دارد» است. خدای ابراهیم او را برکت می دهد و او فرزندان (پید ۱:۱۵-۶، ۱۰:۱۸، ۱۱:۲۱-۵)، گله ها و مراتع (پید ۱۳) می بخشد. او را هنگام اقامت در سرزمین بیگانه محافظت (پید ۱۰:۱۲-۲۰، ۲۰) و حتی به او اجازه می دهد تا با همسایگانش عهد ببندد (پید ۲۱:۲۲-۳۴) و این برکات در نسل های او ادامه می یابد، اسحاق (پید ۱۲:۲۶-۱۴ و ۲۴) و یعقوب یا اسرائیل (پید ۲۸:۲-۴، ۱۳-۱۵ و غیره). بهترین نمونه آن رشد طایفه توسط دوازده پسر یعقوب است.

خدایی که وعده می دهد

پاتریارک‌ها افراد نیمه کوچ نشین بودند که کارشان پرورش گوسفند و بز بود و در فصول خشک و بی آب به دنبال مراتع با الاغهای خود از جایی به جای دیگر کوچ می کردند. بدین ترتیب، آنها در رقابت با چادرنشینانی بودند که در زمین های نزدیک به منابع آب به کشاورزی پرداخته بودند.

پید ۲۶: ۱۵-۳۳، پیش از آن که دیدگاهی از این مشکلات مربوط به مالکیت چاه ها و مراتع به ما بدهد، خاطر نشان می سازد که طایفه اسحاق شروع به کشاورزی می کند (۲۶: ۱۲-۱۴). علائم مستقر شدن تدریجی این طایفه به عنوان داده شدن آن سرزمین به پاتریارک ها و به نسل ایشان تلقی شده. زیرا اگر خدا مهاجرت ابراهیم و یعقوب را در این مناطق هدایت کرده برای آن بوده که سرزمینی را که زیر پا می گذارند به آنها ببخشد، سرزمینی که آنها در آن فقط مهاجرانی بیش نبودند. خدا به آنها وعده ای دوگانه می دهد، وعده یافتن نسل و زمین، یعنی وعده تشکیل یک ملت مستقل و خوشبخت. نسلهای آنها، یعنی پسران اسرائیل می توانند بر تحقق یافتن این وعده شهادت دهند چرا که از قرن دهم به بعد آنها به همراه داود و سلیمان قلمرو بزرگی را تشکیل می دهند، آنها جمعیت ساکن در آنجا را به خود جذب می کنند و بر همسایگان خود بارها فائق می آیند. این پیروزی اعجاب انگیز به خدای اسرائیل نسبت داده می شود، او که در طی قرن های گذشته محبت خود را به پاتریارک ها ظاهر نموده بود.

خدای عهد

چرا خدا خود را به جد ما ابراهیم و طایفه او پیوند داده است؟ حکیمان که بعدها در مورد این موضوع تفکر نموده اند فقط یک پاسخ برای آن یافته اند: «چون خداوند شما را دوست دارد و به سوگند خود وفادار است» (تث ۷: ۸). «لیکن خداوند به پدران تو رغبت داشته، ایشان را محبت می نمود و بعد از ایشان ذریه ایشان یعنی شما را از همه قوم ها برگزید چنان که امروز شده است» (تث ۱۰: ۱۵). برای صحبت در مورد این لطفی که تا به حال شنیده نشده، قوم اسرائیل از عهد سخن گفته اند، از قراردادی که طی آن خدا شخصاً خود را متعهد ساخته تا وعده های خویش را تحقق بخشد و نسل پاتریارک ها را برکت دهد.

با این وجود، چنین عطایی فقط به او اختصاص ندارد؛ عهد شامل سایر اقوام نیز می شود؛ «و برکت و هم با آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم به آن که تو را ملعون خواند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت» (پید ۱۲: ۳). ابراهیم با رفتار توأم با اعتماد خود و یا عدم اعتماد نسبت به وعده الهی به اقوام اطراف نشان می دهد که با برکت و یا لعنت روبه رو می شود به تدریج ابراهیم می آموزد که به کلام خدای خود اعتماد کند، او ملاحظه می کند که بی ایمانی و ترس او نتایج خوبی به بار نمی آورند (روایات مربوط به همسرش که از او می خواست خود را خواهر وی معرفی کند: ۱۲: ۱۰-۲۰: ۲۰)، و این که ایمان کامل و بی قید و شرط پسر محبوبش اسحاق را از مرگ رهایی می بخشد (۲۲). همین خداست که موسی را می خواند و قوم خود را که در مصر برده شده بودند دعوت می نماید.

خدای کتاب خروج

کسی که کتاب خروج را برای یافتن چهره خدا در آن می خواند در خود متون زخم هایی ایجاد می کند که گواه بر تجربه تازه ای در تاریخ مذاهب هستند. روایت ملاقات موسی و خدا (خروج ۳-۴) به نحو چشمگیری تأکید می کند که امری در شرف وقوع است.

موسی که با گله پدر زن خود يترون به صحرا رفته بود، در پایان روایت از صحرا باز می گردد و در حالی که گله به طور ناگهانی ناپدید شده است. آیا راوی فراموش کرده در این مورد بنویسد؟ فکر نمی کنم. در واقع بین شروع و پایان روایت موسی تغییر رویه داده است. او که گله ها را از میان صحرا عبور می داد به فیض ملاقات با خدا رهبر یک ملت شده ... «قوم من نبی اسرائیل را از مصر بیرون آور» (۱۰:۳).

بوته متشعل که به عبری آن را (سِنه) می گویند و می تواند یادآور سینا باشد مرکز توجه موسی می شود. او به بوته می نگرد و دور می زند تا ببیند چرا بوته نمی سوزد. داستان اولویت را به امور قابل رؤیت می دهد. سپس از هنگامی که «موسی روی خود را پوشانید» (۶:۳)، دیدنی ها را واگذارده و به محدوده گفتار، شنیدن و اطاعت گام می گذارد. به جای بوته ای که بدون سوختن مشتعّل است نام خدایی را می یابد که همین عمل را انجام می دهد: ... «این است نام من تا ابدالابد و این است یادگاری من نسلاً بعد نسل» (۱۵:۳). نام، هویت و کنه وجود شخص را دربر می گیرد. موسی و با وی همه قوم اسرائیل در مذهبی وابسته به مکان می میرند تا در مذهب خدای سیار، که در برابر هر جا به جایی و نقل مکان آزاد است متولد شوند.

مرگ خدای مذاهب

تمامی این جزئیات ساختاری علائمی از تجربه جدیدی از خدا هستند که در سینا شروع شده و در طول تاریخ اسرائیل عمیق تر می شود. برای درک هر چه بهتر نوین بودن خدای خروج لازم است تا او را با چهره های سنتی الوهیت مقابل هم قرار دهیم.

خدایان متعدد

انسان شروع به داشتن این باور نمود که جهان خدایان انعکاسی آرمانی از اجتماع بشری است. در طبقات مختلف آسمان به طرزی کمابیش هماهنگ توده ای از الهه ها با یکدیگر به سر می برند که

اغلب به صورت خروج هستند. این خدایان مسئول کل فعالیت های بشرند از قبیل عشق، باروری، جنگ، کشاورزی و غیره و تعدد آنها نیز از همین امر ناشی می شود به طور طبیعی انسان خدایی را مخاطب قرار می دهد که از تقاضای او سر در می آورد. گاه حتی برای اینکه از کنار خدایی مؤثر که برایش ناآشناست عبور نکند به «خدایان ناشناخته» متوسل می شود.

خدای شروع

تقریباً تمام ملل داستان هایی بنیادی در مورد تولد خدایان، آفرینش جهان و انسان دارند. این دوران بدوی خارج از تاریخ قرار دارد اما پایه هر تاریخی است. به همین خاطر، انسان نیاز دارد در فواصل معین باروری آغازین را از نو بیابد، و برای نیل به این هدف، همان طور که به عنوان مثال در جشن سال نو در بابل دیده می شود، افسانه خلقت را می سرایند، البته با رعایت آداب توصیه شده. و بدین ترتیب تنزل بی رحمانه و بطئی انسان را می سراید که او را از به تدریج از بهشت گمشده آغازین دور می سازد.

خدای طبیعت

از زمانی که انسان تجربه ای از تقدس پیدا کرد، جایگاه مهمی به طبیعت که با سرنوشت منحصر به فرد و نامعلوم او پیوند دارد، داد. این طبیعت اسرار آمیز که او را احاطه کرده و گاه او را می ترساند با او از الوهیت سخن می گوید. هر سال، در پاییز به نظر می رسد که طبیعت در مرگ فرو می رود و هر بهار از نو متولد می شود. به این ترتیب است که آهنگ طبیعت، با ضمانتی که در هر شروع دارد در مورد خدایی با انسان حرف می زند که می میرد و زنده می شود این اضافه در بابل، در فنیقیه و نزد کنعانیان یافت شده. شناخته شده ترین تجربه آن از مصر آمده و داستان مرگ سالانه اُزیس است که زنش ایزیس هر سال او را از هاویه بیرون می کشد، بازگشت او فرصت خوبی برای یک عید بزرگ است.

خدای مذبح ها

انسان ها برای حمایت از خود در برابر قدرت مطلقه خدایان، سرزمین هایی نامحدود را تصور کرده اند که خدای هر سرزمین در داخل آن به قدرت نمایی می پردازد و تا حضور خود را نشان دهد. چنین اماکنی معمولاً کوهستان های شگفت انگیز، درختان اعجاب انگیز، سنگ های برپاداشته شده و یا مذبح هایی هستند. بدین ترتیب، تقدس که توسط کیفیتی فردیت یافته و کاهنان اداره می شود معرف جهانی است که خدایان در آن ساکنند و جدا از جهان پلید است که انسان ها بدون هیچ خطری در آن رو به تکامل هستند.

تولد يك خدای جدید

پس تازگی بنیادینی که هر تعریفی را می زاید و با این وجود بسیار سرای انسان طبیعی جلوه می نماید در چیست؟ به واسطه مکاشفه کشف این مطلب که خدا در آنجایی حاضر نیست که انسان به طور دل خواه او را قرار داده.

خدایی یگانه

بدون شک تجربه خروج کافی نبود تا قوم اسرائیل به یگانگی خدا پی ببرند، بلکه برای رسیدن به این مرحله موعظهٔ پیامبران لازم بود. اما تا فرا رسیدن آن زمان قوم خود را از ملل همسایه جدا حفظ نموده بودند، آن هم با پرستش خدای خروج و احترام گذاردن به او. خدای ایشان «خدای حسودی» است که با خدایان دیگر مخالفت دارد. در اینجا نوعی تک خدایی عملی دیده می شود که در زمان تبعید به تأیید مذهبی خدای یگانه منتهی می گردد.

خدایی شخصی

خدا دیگر نیرویی مبهم، بی نام و نشان و هولناک نیست. او نام خود را آشکار می کند. به طور مسلم این نامگذاری اسرار آمیز باقی می ماند: «آهیه آشرا هیه» عبارتی ترجمه ناپذیر (که به معانی «هستم او که هست»، «هستم آن که هستم»، «خواهم بود آن که خواهم بود» است). این خود آشکارسازی خدا از دهان موسی به صورت «او هست» بیرون می آید («یهوه»). معین این کلمه از نظر واژه شناسی اهمیت چندانی ندارد. اصل مطلب دریافت این نکته است که خدا خود را به صورت موجودی دارای فردیت نشان می دهد که دارای نام است و با انسان وارد گفتگو می شود. بین خدا و انسان (قوم) روابط جدیدی افتتاح می شود که به صورت عهدی پدیدار می گردد.

خدایی حاضر

بر خلاف خدایانی که محدود به چهارچوب زمان و مکان هستند خدای سفر خروج حضور خود را در کنار قومی که خود را به ایشان می دهد تأیید می نماید: «من با تو خواهم بود». این حضور از طریق علائم رهایی که قوم تجربه می نمایند آشکار می شود. این تاریخ قومی است که دعوت شده تا مکان جدیدی باشد برای خدا تا او راجع به خود سخن می گوید، تا جایی که از تاریخ به عنوان «تجلی خدا» و یا ظهور خدا توانسته اند بگویند. از آن زمان بی آن که از انسان دعوت شده باشد که تاریخ را ترک گوید و به دوران های اسطوره ای آغازین به طبیعت و یا معابد بپیوندد، از او دعوت شده تا خود را نسبت به ماجرای آزادیش متعهد نماید زیرا خدا به طرز اسرارآمیزی در تفسیر و تحولاتی وجود دارد که قوم را از اسارت به رهایی می رسانند.

خدای وعده

اما خدا در زمان حضور خسته نیست. به طور یقین تاریخ به تاریخ نجات مبدل می شود اما خدای خروج خدای وعده باقی می ماند. او نامی دارد که متعلق به مردمانی است که ره می سپرند. برای یافتن وی باید خطر خروج را پذیرفت و از اسارت مصر به سوی خدمت خدا رفت. «هستم آن که خواهم بود» این جمله بدون شک ناقص ترین ترجمهٔ این عبارت از زبان عبری است. حضور خدا با نشانه هایی همراه است که در اینجا و هم اکنون داده شده است. اما این حضور دائمی و کامل نیست. این حضور در عیسی مسیح چهرهٔ انسان به خود می گیرد: «کلمه جسم گرفت» از همان زمان خروج همکاری بین خدا و انسان افتتاح می شود. خدایانی که انسان از بدو تولد وجدان روحانی متصور شده جای خود را به خدای تاریخ می دهند.

خدای عاموس

س xxx، شهر بزرگ شمال در سال های دهه ۵۰ است. رشد اقتصادی این شهر رونق دارد. دوران سختی به دست فراموشی سپرده شده، زمانی که همه گرسنه بودند و سردشان بود، زمانی که تمامی همبستگی های خانوادگی، اجتماعی و کاری لازم بودند؛ هنگامی که برای بقاء به دیگران نیازمند بودند و هر کس یاد می گرفت چگونه نسبت به نیازهای دیگران توجه داشته باشد.

سال های اولیه قرن بیستم

امروزه همه به فکر خویش هستند و اگر کسی نتوانسته و یا بلد نبوده شروع خوبی داشته باشد اهمیتی ندارد. به خاطر ثروت نیست که سفره بعضی ها همیشه باز است. به خاطر انجام مراسم مذهبی نیست که باید هر نوع ادعایی را محق دانست، وقتی انسان هیچ چیز ندارد اعلام برابری بسیار ساده است... این گونه ها که به طور نوعی می توانند گفته های یک خانواده شهرنشین در فردای جنگ جهانی دوم باشند به طور مسلم همان گفته هایی هستند که می شد در شهر سامره، مرکز فرمانروایی شمال در حدود سال ۷۵۰ قبل از میلاد شنید. قلمروی سعادت مند که صلح و آرامش و خیرخواهی بر آن حکم فرماست. آیا همین خوشبختی نشان دهنده برکت خداوندی نیست که آئین نیایش توصیه شده را در مذبح های خود دریافت می دارد؟ پس همه چیز خوب جلو می رود!

خشم خدا

عاموس بدون ملاحظه عقاید خود را علیه بزرگان و ثروتمندانی که «فروتنان را از بین می برند»، «شیره فقیران را می کشند»، «بر شخص عادل ظلم می کنند» و «فقیران را به محکمه می کشانند» ابراز می کند:

«بر قصرهای آشدود و بر قصرهای زمین مصر ندا کنید و بگویید بر کوه های سامره جمع شوید و ملاحظه نمایید که چه هنگامه های عظیم در وسط آن و چه ظلمها در میانش واقع شده است. زیرا خداوند می گوید: آنانی که ظلم و غارت را در قصرهای خود ذخیره می کنند راست کرداری را نمی دانند» (عا ۹: ۱۰-۳)

حتی مذهب نیز نمی تواند در برابر این عصبانیت که تصویر پریده رنگی از خشم خداست ملجایی باشد: «من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم

و (عطر) محفل های مقدس شما را استشمام نخواهم کرد

و اگر چه قربانی های سوختنی و هدایای آردی خود را برای من بگذرانید،

آن را قبول نخواهم کرد و ذبایح سلامتی پرواریهای شما را منظور نخواهم داشت.

آهنگ سرودهای خود را از من دور کن زیرا نغمهٔ بریطهای تو را گوش نخواهم کرد»

(عاموس ۵: ۲۱-۲۳)

زیرا از نظر عاموس در وهلهٔ اول خدا را نمی توان در مذبح یافت بلکه او را در به جا آوردن روزانهٔ عدالتش می توان یافت.

«از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید و انصاف را در محکمه ثابت نمایید،

شاید که یهوه خدای لشکرها بر بقیهٔ یوسف رحمت نماید. ...

و انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دایمی جاری بشود». (عاموس ۵: ۱۵ و ۲۴)

خشونت که اعتراض عاموس را در برگرفته، اعتراض وی نسبت به قدرت پول، او را نبی مطلقهٔ بیچارگان ساخته. اما اگر پیش از موعد او را یک «چپ گرا» بسازیم اشتباه کرده ایم زیرا آنچه عاموس اعلام می کند (یا بهتر بگوئیم آنچه خدای عاموس اعلام می کند) انتخابی سیاسی و یا اجتماعی نیست، که اختیاری باشد، بلکه اطاعت از الزامات اساسی شریعت می باشد.

خدای قدوس

درست مانند همهٔ انبیا، عاموس آنچه خدای عهد از ایشان می طلبد و از ذهن ها رفته را یادآوری می کند:

«تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم ... مال همسایه خود را غصب منما، و ستم مکن، و مزد مزدور نزد تو تا صبح نماند ... در داویر بی انصافی مکن، و فقیر را طرفداری منما، و بزرگ را محترم مدار، و دربارهٔ همسایهٔ خود به انصاف داوری بکن ... از ابنای قوم خود انتقام مگیر، و کینه موزر، و همسایهٔ خود را مثل خویشان محبت نما. من یهوه هستم» (لاو ۱۹: ۲ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۸).

برای انبیا در مجموع و به طور وضوح برای عاموس، مرکز شریعت عدالت، احترام به دیگران و محبت نسبت به هموعان است. هنگامی که حدود هفت قرن بعد یکی از حکام از عیسی ناصری در مورد بزرگترین حکم شریعت سؤال می کند، او جواب می دهد «خداوند خدای خود را دوست بدار ... همسایهٔ خود را چون نفس خود محبت نما».

خدای ایوب

کتاب ایوب بسیار تعجب انگیز است. هر چند متأسفانه کتابی طولانی است اما ارزش خواندن را دارد. هیچ یک از شخصیت هایی که به نمایش درآمده اند، ایوب و دوستانش، اسرائیلی نیستند، آنها همه خارجی هستند. نویسنده که یکی از حکمای اسرائیلی است یک ایماندار، خواسته که همه مردم بتوانند بازتابی از خود در این کتاب داشته باشند.

چرا بدبختی؟

برای مطرح ساختن مشکل بدبختی افراد بی گناه، نویسنده داستانی قدیمی را از نو شروع کرده (مقدمه و خاتمه حاضر) که در حدفاصل این دو قسمت اشعار بزرگ را به شکل گفتگوی دو نفره گنجانده. دو چهره متفاوت ایوب از همین جا بدست آمده، در قسمت مقدمه او بدترین بدبختی ها را بدون کوچکترین عصیانی می پذیرد، بی آنکه خدا را ملامت کند، در حالی که از همان ابتدای سخنان باب سوم او از خدا ایراد می گیرد و شکایت ها و سؤالات خود را به عرضه می نماید. به محض آن که ایوب «شیوه نوین» در باب سوم دهان می گشاید لحن سخن او تعیین می شود «روزی که در آن متولد شدم هلاک شود!» سپس در پاسخ به هر یک از دوستانش که حرف های بیهوده ای را که معمولاً در این مواقع می گویند تکرار می کردند ایوب موضوع خود را تغییر نمی دهد چرا خدا با او مانند شخصی شریر رفتار کرده در حالی که او می داند که هرگز نسبت به خدا بی وفا نبوده؟

تا به کی چشم خود را از من بر نمی گردانی؟
 مرا واگذار تا آب دهان خود را فرو برم.
 من گناه کردم اما با تو ای پاسبان بنی آدم چه کنم؟
 برای چه مرا به جهت خود هدف ساخته ای،
 به حدی که برای خود بار سنگین شده ام؟ (ایوب ۷: ۱۹-۲۰).

آیا روزهایم قلیل نیست؟
 پس مرا ترک کن، و از من دست بردار تا اندکی گشاده رو شوم،
 قبل از آنکه بروم به جایی که از آن برنخواهم گشت،
 به زمین ظلمت و سایه موت! (ایوب ۱۰: ۲۰-۲۱).

وقتی خدا سکوت می کند

کاش می شد شخص ثالثی را مخاطب قرار داد، داوری بی طرف، اما این کار ممکن نیست، خدا به طور همزمان هم داور است و دارای موضع است. غیرقابل تحمل ترین وضع از نظر ایوب این بود که

نمی توان با خدا بحث کرد زیرا او زحمت جواب دادن را به خود نمی دهد.
«یقین می دانم که چنین است.

لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟
اگر بخواهد با وی منازعه نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد». (ایوب ۹: ۲-۳)

«نزد تو تضرع می نمایم و مرا مستجاب نمی کنی،
و بر می خیزم و بر من نظر نمی اندازی.
خویشتن را متبذل ساخته بر من بی رحم شده ای،
با قوت دست خود به من جفا می نمایی». (ایوب ۳۰: ۲۰-۲۱)

روش او برای مخاطب ساختن خدا ممکن است گستاخانه و یا تحریک آمیز به نظر رسد. طرز رفتار و سکوت خدا را آزرده نموده. با برآوردن چنین فریاد عصیانی تصور می کرد از شرافت انسان تجلیل می کند و یا حتی از خود خدا، چرا هم که نه. به هر حال بهتر بود نصیحت کنندگان وی ساکت می شدند و ایوب باز هم ترجیح می دهد که با خدا سر و کار داشته باشد تا با ایشان.
«لیکن می خواهم با قادر مطلق سخن گویم.
و آرزو دارم که با خدا محاجه نمایم.
اما شما دروغ ها جعل می کنید،
و جمیع شما طبییان باطل هستید» (ایوب ۱۳: ۳، ۴)

چرا گوشت خود را با دندانم بگیرم و جان خود را در دستم بنهم؟
اگر چه مرا بکشد، برای او انتظار خواهم کشید.
لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت.
این نیز برای من نجات خواهد شد زیرا ریاکار به حضور او حاضر نمی شود». (ایوب ۱۳: ۱۴-۱۶).

وقتی خدا پاسخ می دهد

پرده نمایش پیش از آن که خدا سکوت خود را بشکند پایین نمی افتد، درست همان طور که خدا می خواهد. اما خدا از دل «توفان» پاسخ دهد و با همان لحن مخاطب خود: «الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از تو سؤال می نمایم مرا اعلام نما» (ایوب ۳۸: ۳). خدا به دنبال این نیست که وی را خاموش سازد بلکه می خواهد او را به تفکر وادارد. با لحنی کمی آمیخته به شوخی به نوعی محبت آمیز او را دعوت می کند تا سرجای وی قرار گیرد مشکل شرارت را حل کند.
«شدت غضب خود را بریز و به هر که متکبر است نظر افکنده، او را به زیر انداز.
بر هر که متکبر است نظر کن و او ا ذلیل ساز ...
آنگاه من نیز درباره تو اقرار خواهم کرد،
که دست راستت تو را نجات تواند داد». (ایوب ۴۰: ۱۱-۱۲ و ۱۴)

خدا با سؤالاتی که در زمینهٔ اعجاب طبیعت، حیوانات وحشی و حتی حیوانات عظیم الجثه که معرف شرارت هستند از ایوب می نماید می خواهد به او بفهماند که او همه چیز را نمی داند، یا حتی چیز زیادی نمی داند! و نیروی او از دانش وی نیز محدودتر است. در نهایت جواب خدا ایوب را به سوی مقولهٔ دیگری، سوای مقولهٔ توضیحات هدایت می کند. حکمت بشر محور زمین و تاریخ نیست. انسان خدا نیست و خدا آن چیزی نیست که انسان تصور می کند. ایوب «دریافت که زخم سربازی که توسط سکوت خدا در ما ایجاد شده چیزی جز امیدواری نیست و پذیرفت که از این جراحت شفا نیابد».

«می دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابداً قصد تو را منع نتوان نمود.

کیست که مشورت را بی علم مخفی می سازد.

لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم.

به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی دانستم». (ایوب ۴۲:۳۰)

آخرین شگفتی برای خواننده این است که در نهایت به نظر خدا ایوب از همه بهتر در مورد وی صحبت کرده، درست بر خلاف سه دوست خود که پاسخهای سنتی آنها منسوخ شده بود.

«و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود که خداوند به الیفاز تیمانی فرمود: «خشم من بر تو و بر دو رفیق افروخته شده، زیرا که دربارهٔ من آنچه راست است مثل بنده ام ایوب نگفتید. پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیرید و نزد بندهٔ من ایوب رفته قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگذرانید و بنده ام ایوب به جهت شما دعا خواهم نمود زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مبادا پاداش حماقت شما را به شما برسانم چون که دربارهٔ من آنچه راست است مثل بنده ام ایوب نگفتید.» پس الیفاز تیمانی و بلدد شوحی و صوفر نعماتی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود عمل نمودند و خداوند ایوب را مستجاب فرمود». (ایوب ۴۲:۷-۹)

نیایش به درگاه خدای مزامیر

نحوه صحبت کردن ما با یک نفر نشان می دهد که او چه ارزشی برای ما دارد، هم چنین دعای ما شناختمان را از خدا آشکار می کند. این موضوع در مورد ۱۵۰ دعایی که کتاب مزامیر را تشکیل می دهند صادق است. در آن میان نام های یهوه (خداوند) و الوهیم (خدا) نیز یافت می شوند اما به طور مخصوص خدایی هزار چهره که او را می خوانیم، از او درخواست می کنیم، او را پرستش می نمائیم و از او قدردانی به عمل می آوریم. هر مزمور یک یا چند چهرهٔ خداست.

نیایش های دشوار

بهتر است اعتراف کنیم که آیاتی از مزامیر و یا حتی خود یک مزمور را ما مسیحیان امروزه نمی توانیم به راحتی به حساب خود بگذاریم. چگونه می توان خدایی را مخاطب قرار داد که لازمه عدالت و نیکویی او زیر پا له کردن دشمنان است و فقط افراد نیکوکار یعنی فقط من و اطرافیانم البته؟ «ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل می باشند و اما آنانی که به راه های کج خود مایل می باشند، خداوند ایشان را با بدکاران رهبری خواهد نمود» (مز ۱۲۵: ۴-۵) مزمور ۶۴ ادعای حقیقی علیه «جنایتکاران» است «اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت» و «جميع آدمیان خواهند ترسید». غالباً شخص نبایشگر نجات خود، صهیون و قوم اسرائیل را می طلبد و بقیه برایش اهمیتی ندارند: «خجل و برگردانیده شوند همه کسانی که از صهیون نفرت دارند» (مز ۱۲۹: ۵). چنین فریادهایی در دعای مزمورنویس بی شمارند؛ و گاه با بقیه متن گره خورده اند، البته نه همیشه.

هم چنین آثاری از مشقت وحشتناک به چشم می خورد. بدین ترتیب مزمور ۸۸ در اعتماد آغاز می گردد اما با ملامت ها و توصیف رهاشدگی ها ادامه می یابد و با اعتراضی بی امید خاتمه می یابد: «تو دوستان و آشنایانم را از من دور می داری و ظلمت مرا فرو گرفته است». «خداوند انتقام گیرنده، خدای بعضی از انسان ها، خدایی که شخص بدبخت را به دست تقدیرش می سپرد و یا حتی باعث از پا درآمدن وی می شود» (مز ۳۹: ۱۱-۱۴)، هم چنین تصویری از خدا در کتاب مقدس کشیده شده و بدون شک این تصاویر گاه از نظر هر ایمان داری به نوبه خود حقیقی ترین و امکان پذیرترین هستند هر چند آنها را ناقص و موقت بدانند.

خدای وفادار

با این حال، خدای عهد بیشتر وقت ها ظاهر می شود. این خدا با خویشان خود که می توانند رویش حساب کنند مشارکت دارد. «خداوند قدم های انسان را متسحکم می سازد و در طریق هایش سرور می دارد، اگرچه بیفتد افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را می گیرد» (مز ۳۷: ۲۳-۲۴). خدا به قوم خود این افتخار را می دهد که توقع زیادی از آنها داشته باشد. ابتدا باید زندگی مطابق شریعت داشته باشند: «از بدی بر کنار شو و نیکویی بکن سپس ساکن خواهی بود تا ابدالابد زیرا خداوند انصاف را دوست می دارد» (مز ۳۷: ۲۷) او «قربانی سوختنی و قربانی گناه» را نمی خواهد (مز ۴۰: ۶) بلکه گوشی شنوا و انجام اراده اش را طالب است (مز ۴۰: ۷-۹).

او هم چنین طالب اطمینان کلی است. مزمور ۷۸ در این مورد با معنی است «و ایشان به خدا توکل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند». با این حال وقتی چنین اطمینانی در بین نیست خشم خداوند با داده های دیگر ابراز می شود. برای «پدران» که در صحرا نسبت به وی بی اعتماد شدند «درهای آسمان را گشود ... و آذوقه برای ایشان فرستاد تا سیر

شوند» (آیه های ۲۳-۲۵). ارتباط طرفین عهد ارتباطی شگفت انگیز است: «هنگامی که ایشان را کشت او را طلبیدند» (آیه ۳۴). «اما به دهان خود او را تملق نمودند و به زبان خویش به او دروغ گفتند ... و به عهد وی مؤتمن نبودند ... اما او به حسب رحمانیتش گناه ایشان را عفو نموده ایشان را هلاک نساخت ...» (آیه ۳۶-۳۸). زیرا خدایی که عهدی بندد می داند که با چه کسی عهد را بسته، با موجوداتی که مانند «بادی که می رود و بر نمی گردد» (آیه ۳۹).

خالق همه چیز و همه کس

بسیاری از مزامیر در وصف خدای خالق هستند، از آن جمله مزمور ۱۹: «آسمان جلال خدا را بیان می کند و فلک از عمل دست هایش خبر می دهد» مزمور ۱۰۴ نیز ستایش طولانی از مالک همه چیز است: «ای یهوه خدای من تو بی نهایت عظیم هستی. به عزت و جلال ملبس هستی. خویشتر را به نور مثل ردا پوشانیده ای آسمان ها را مثل پرده پهن ساخته ای ... فرشتگان خود را بادها می گردانند ... او از عرفات خود کوه ها را سیراب می کند ... جمیع اینها از تو انتظار می کشند.»

انسان کم ارزش ترین مخلوقات خدا نیست: «او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی» (مز ۸) و در حالی که محو این مفهوم شده: «پس انسان چیست که او را به یادآوری و بنی آدم که از او تفقد نمایی» خدا با آفرینش انسان قلب او را نیز شناخت (مز ۱۳۹) به او شریعتی می دهد تا بتواند خود را هدایت کند و حکمت و خوشبختی داشته باشد (مز ۱۹: ۸-۹؛ مز ۱۱۹). در برابر لطافت طبع وی بی تفاوت نیست؛ مزمور ۱۱۶ اعلام می کند: «موت مقدسان خداوند در نظر وی گران بهاست» (آیه ۱۵). مزمور نویس به طور مداوم تکرار می کند که پادشاه زمین و آسمان قدرتش را ثابت می کند، او بر جهان حاکم است و انسان ها را داوری می کند. اما بیش از همه این حرف ها او مخلوق خود را دوست دارد.

اقتدار و محبت

مزامیر با کلمات و لحن های مختلف در مورد خدایی مقتدر و نیکو حرف می زنند. عبارت «تو پناه من هستی» بی وقفه تکرار می شود. خدا «قلعه، صخره فتح نشدنی، برجی بلند علیه دشمن، سلاح و سپر» است. او یک «شبان» است که در کنارش «به هیچ چیز محتاج» نخواهیم شد، و یا «نوری در ظلمت» است «سایه ای» در زیر آفتاب سوزان، «نگاهبان» دقیق؛ و در یک کلمه او «نجات» است. در نزد او «چشمه حیات» است (مز ۳۶: ۱۰).

خدای عادل، متکبران را پست می سازد و نسبت به فقیران بی دفاع توجه خاص دارد. «پدر یتیمان، داور بیوه زنان ... خدا بی کسان را ساکن خانه می گرداند و اسیران را به رستگاری بیرون می آورد» (مز ۶۸: ۶-۷). زیرا او همه چیز را در دست دارد و حتی «خداوند پادشاه است تا ابد الابد» (مز ۱۰: ۱۴-۱۶).

دعای مزامیر آثار قرون زیادی از تاریخ هیجان انگیز بین خدایی که خود را آشکار می کند و قومی که به روشی بشری در جستجوی او است برخورد دارد. در مزامیر بعضی از صفات خدا را می یابیم که مدام تکرار می شوند.

محبت پر لطف و توقع که قادر به همه کار است و در برابر هر چیز مقاومت می کند. به این خدا همه چیز می توان گفت و از او هرتوقعی می توان داشت. چگونه می توان او را به طرزی پایان ناپذیر مورد ستایش قرار نداد؟ «خوشا به حال آن قوم که یهوه خدای ایشان است» (مز ۱۴۴: ۱۵).

رؤیای حزقیال

مجسمه های عظیم سنگی ورودی معابد بابل را محافظت می کنند. پیکر هیولاهایی نیمه بشر و نیمه حیوان، بدن آنها همانند گاو نر وحشی است، پاهای شیرها را دارند، بال ها و بال بندها و سری انسانی دارند. آنها تجمع تمامی قدرت الهی، ذکاوت، تحرک، حضور در هه جا و نیرو و توانایی زاد و ولد را تداعی می کنند.

عکس العمل يك كاهن تبعیدی

آیا این مجسمه ها قوم اسرائیل که پس از شکست در سال ۵۸۷ به تبعید فرستاده شده بودند را تحت تأثیر قرار می داد؟ آیا خدای بنی اسرائیل که اورشلیم را به ویرانی سپرده بود از خدایان بابلی ها شکست نخورده بود؟ در میان تبعیدشدگان، کاهنی از معبد اورشلیم، حزقیال متوجه خطری که تبعیدشدگان را تهدید می کند می شوند. او نبی می شود تا هموطنان خود را تحت حمایت قرار دهد، به آنها شهامتی دوباره ببخشد، و ایشان را به امید و وفاداری دعوت کند. داستان دعوت او توسط خدا (حزق ۱: ۱ تا ۲۱: ۳) «تجلی های خدا» را در کتاب مقدس به خاطر می آورد جاهایی که آنچه «دیده» می شود آنچه «شنیده» شده را مهیا ساخته و توجیه می کند.

رؤیایی درخشنده

در آنچه دیده شده بارها آتش، درخشش روشنائی، و درخشندگی مطرح شده، حزقیال در اینجا از این تصاویر کلاسیک برای یادآوری حضور الهی که بر او آشکار می شود استفاده می کند. اما او پی در پی واژه های «شباهت» «منظر» و «مثل» را به کار می برد تا به خوبی این مفهوم را برساند که خدا دست نیافتنی باقی می ماند. او با مهارت تمام از مجسمه های معبد الهام می گیرد تا دنیای آسمانی را توصیف کند اما این «حیوانات» هیچ کدام مستقل نبودند، آنها به روح خدا وابسته بودند (۱۲: ۱). «چرخ ها» (۱۵: ۱-۲۱) نماد متحرک بودن حضور الهی هستند که از اورشلیم به راه افتاده و در تبعید به آنان ملحق شده است (۲۳: ۱۱-۲۴).

نخستین قسمت رؤیا زیر فلک آسمان می گذشت در همین جهان زمینی. اما بالای آسمان، این بار نزد خدا شخصیتی در وسط نوری درخشان بر تخت که به زحمت او را می توان تشخیص داد. او «جلال» خداست، یعنی آنچه انسان هاست می تواند از مکاشفه خدا درک نمایند.

خدای اسرائیل

در باب های ۲ و ۳ تصاویر محو می شوند؛ فقط کلام خدا باقی می ماند و شنیدن آن توسط «پسر خدا» که به سوی تبعید شدگان فرستاده شده بود. علامت طوماری که آن را می خورد بر مأموریت نبی تأکید می کند و با او خاطرنشان می سازد که هیچ استراحتی نخواهد داشت. سرانجام داستان او انتقادی بیرحمانه از خدایان بابل است که تنها خدمتگزاران خدای اسرائیل بیش نیستند. آنها پایه تخت او را حمل می کنند. که کاملاً توسط خویشتن خویش ناتوان شده اند، روح خداوند خدا است که به آنها جان می بخشد و به دلخواه خود آنها را به هر طرف می برد، خدایان بابل می توانند ناتوان باشند، در واقع آنها تصاویری به نفع خدای اسرائیل هستند!

حتی اگر اهالی بابل ندانند، خدای اسرائیل خدای آنها نیز هست زیرا تنها او خداست، او اجازه معرفی مجدد خود را نداده. بهترین تصاویر از جلال وی باز همان انسان مخلوق است که به «به صورت و شباهت» خدا آفریده شده. تبعیت از پیغام پیامبران پیش از خود حزقیال رفعت خدای اسرائیل را که با خدای خود حرف می زند و با وی ره می سپرد، موعظه می کند.

خدا در مثل ها

مسیحیان در عیسی سرانجام پذیرفتن تمامی مکاشفات کتاب مقدسی در مورد خدا را می بینند برای چهره و کلام بخشیدن به خدایی که او را فرستاده بود عیسی از تمامی امکانات گفتاری بهره می جوید. اما از آنجا که خدا شباهت زیادی با انسان ندارد و کلام بشری همان اندازه که مفهوم وی را بازگو می کند چهره او را تغییر می دهد. برای پشت سر نهادن مانع حاصل از کلمات، عیسی وسیله ای منحصر به فرد را از نظر فایده به کار می برد یعنی امثال. او خدا را توسط داستان هایی تخیلی تعریف می نماید.

مثل ها، چهره های خدا

چهل مثل و سی مقایسه عیسی تقریباً ثلث متن انجیلی را به خود اختصاص می دهد؛ یعنی جایگاه اصلی به آنها اختصاص دارد. از نظر عیسی، به کار بردن مثل ها بهترین روش برای صحبت در مورد خدا است. در سنت یهود از قبل به کار بردن داستان ها، معماها و مقایسه ها برای نزدیک تر شدن به راز خدا رواج داشت.

بدین ترتیب، نخستین باب های کتاب پیدایش ماجرای خارق العاده ای که بین خدا و انسان ایجاد می شود را به صورت داستان های خیالی تعریف می کنند.

مثل ها پدیده ای است که به شخصیت های تخیلی و تمثیلی جان می بخشد (یک پادشاه و رعایای او، یک پدر و فرزندان، یک شبان و گوسفندان و غیره)، حقایق زندگی را بازگو می کند (ضیافت، انگورچینی، کاشت و برداشت محصول، ازدواج و غیره) بحث و گفتگویی که استدلال کند و یا توضیح دهد و یا به نمایش در آمد و نیست بلکه حکایتی است از زندگی.

دسیسه کلام، دو انگیزه متفاوت را در هم می آمیزد: عادی و فوق العاده، طبیعی و خارق العاده. از سوی مثل ها به صورت مستقیم از خدا سخن نمی گویند، آنها در تجربه های روزمره بشری ریشه دارند، از کاشت و برداشت محصول، سفرهای خطرناک در راه های اورشلیم به سوی اریحا، عصیان فرزندان علیه والدینشان خشونت پنهانی که ناگهان در قتل پسر صاحت یک باغ رخ می دهد و غیره سخن می گویند.

از سوی دیگر، در درون این حقایق مختلف که به طور روزمره اتفاق می افتند، عیسی عنصری عجیب را داخل می کند یعنی شبانی که ۹۹ گوسفند خود را در معرض از بین رفتن قرار می دهد تا یکی را که گمشده پیدا کند، مردی که از باز یافتن پسر خویش آن قدر خوشحال شده که بیم آن می رود دیگری را از دست بدهد که تا به آن روز نسبت به پدر خود وفادار مانده بود، سامری (کافری) که نیکویی می کند و دو شخص مذهبی (یک کاهن و یک لاوی) که نسبت به مرد مجروحی بی تفاوت می مانند، در حالی که معمولاً خلاف این مطالب شنیده می شد.

خدای مثل ها

پس خدا کیست؟ عیسی برای توصیف آن به تخیلات پناه می برد. مثل ها که یکی یکی افزوده می شوند معرف دنیایی خیالی هستند که شباهت بسیاری به محیط خدا دارد. در نزد انسان ها عدالت باید تابع برخی قواعد مادی شود. در دنیای خدا، کارگران ساعت یازدهم همان حقوق کارگران ساعت اول را می گیرند: «مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟» (مت ۱۵: ۲۰). پس این خدایی که با طیب خاطر به یک گناهکار، یک باجگیر که «دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه بر سینه خود زده می گفت: خدای بر من گناهکار ترحم فرما» گوش فرا می دهد کیست؟ (لو ۱۸) بر عکس، شخص فریسی که با وسواس شریعت خدا را رعایت می کرد، از محضر او تبرئه شده بیرون نیامد.

مثل سامری نیکو (لو ۱۰) به طور یقین یکی از پرشورترین متون در مورد خداست، حتی اگر نامی از او در این متن برده نشده باشد. در واقع عیسی در این داستان به گوش همه می رساند که محبت خدا نمی تواند از محبت در حق نزدیکان جدا باشد. دو متخصص در مورد خدا در حالی که از کنار آن مرد می گذشتند ... با توجه به دومین فرمان آنها نمی توانستند نسبت به حال آن مرد بی تفاوت

باشند. برعکس، شخص سامری که در ابتدا فاقد شرایط لازم به نظر می رسید و کافر به شمار می رفت، موقعیت را تغییر می دهد و نشان می دهد که قادر است آن مرد مجروح را با تمام دل، با تمام جان و با تمام نیرو دوست بدارد.

تصویر داوری بزها و میش ها (مت ۲۵) بدون آن که یک مثل باشد، خیلی به آن شباهت دارد. موضوع خارق العاده در اینجا از سوء تفاهم و شگفتی سرچشمه گرفته و آن این که خدا در آنجایی نیست که مذهب یون بنا به انتخاب خود او را قرار داده اند. «آنچه به یکی از برادران کوچک ترین من کردید به من کرده اید... آنچه به یکی از این کوچکان نکردید به من نکرده اید.» پس خدای عیسی مسیح در چهره برادر طرد شده، بیمار، رها گشته و شکنجه دیده روئیت می شود.

پدر و دو پسرش

در میان تمام مثل ها، مثل «پسر گمشده» گویاترینشان در مورد خدای عیسی است. داستان از دیدگاه پدر تعریف شده و از سوی دیگر خود اوست که از این سو تا آن سوی داستان حضور دارد. وقتی پسر کوچکتر سهم خود را از دارایی پدر می خواهد، پدر به طرزی که از دیدگاه بشری عجیب است در نهایت سکوت با رفتن او که به قلبش آتش می زند موافقت می کند و می گذارد که او برود. باقی داستان نشان می دهد که پدر از رفتن او بی تفاوت نمانده. وقتی همان پسر تصمیم به بازگشت می گیرد پدر دوباره وارد صحنه می شود، در حالی که باز هم ابتکار عمل را بدست دارد که البته به نظر می رسد آن را به طور ظاهری ترک کرده او در انتهای راه به انتظار پسر ایستاده گویی هرگز از چشم به راه بودن دست برنداشته. او پسرش را با تمامی آرزوهایش غرقه می گرداند. او غذا می خواهد و پدرش او را به ضیافت می خواند. او پذیرفته بود که دیگر مانند یک پسر با او رفتار نشود، اما پدر او را با نشانه های افتخار که نشان می دهند وی امروز هم مثل دیروز پسر اوست، می پوشاند.

سرانجام چنان چهره غیر منتظره ای از روابط پدر فرزندی ارائه داده می شود که پسر بزرگتر سر به عصیان می گذارد. ما نمی دانیم سرانجام این عصیان به کجا ختم می شود، اما ممکن بود داستان دیگری رخ دهد که ادامه این داستان پایان نیافته باشد. اما داستان با جمله ای از پدر به پایان می رسد که در بردارنده درس اخلاق است: «می بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود زنده گشت و گم شده بود یافت گردید» (لو ۱۵: ۱۱-۳۲).

پس این داستان مربوط به یک پسری از دست رفته است که برای ما نقل شده. پدر با تصمیم به پذیرفتن پسر گمشده خطر از دست دادن پسر دوم را به جان خرید. مقدمه مثل در این راستا پیش می رود: و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می آمدند تا کلام او را بشنوند، فریسیان و کاتبان همه کنان می گفتند، این شخص گناهکاران را می پذیرد و با ایشان می خورد. «همه مردم به واسطه تصویری فضاحت بار از نظر کسانی که شریعت را رعایت می کردند بوجود آمد یعنی عیسی در حالی که طرد شدگان و گناهکاران را می پذیرفت. خدایی که در قالب عیسی جسم پوشیده بود با

نمادهای یهودیت زمان خود برخورد پیدا می کرد. برای جدا کردن انسان ها از پیش داوری هایشان، عیسی آنها را روی زمینی خیالی که به ظاهر بی خطر است به دنبال خود می کشد: «مردی را دو پسر بود.» اما هر قدر که داستان جلوتر می رود تصویر خدا بر تصویر پدری که لبریز از محبت است و پذیرای پسر گمشده خود می باشد حتی به قیمت دل شکسته شدن سایر فرزندان تفوق می یابد از هر کس دعوتش شده تا دید خود را عضو کند. خدای عیسی مسیح مانند همین پدر است که تا سرحد جنون دوست دارد، تا مرز فاجعه پذیر است، برای انسان احترامی وصف ناپذیر قائل است، معتقد به انسان هنگامی که به نظر می رسد خسارت جبران ناپذیری به او وارد شده.

خدا در درد و رنج

(به روایت مرقس قدیس)

باب های ۱۴ و ۱۵ انجیل مرقس از درد و رنج عیسی با چنان تقوا و عفتی حکایت می کنند که خواننده به نوعی در آنها ماجرای غم انگیز واقعی را پیدا می کند. درد و رنج عیسی همان درد و رنج پدر است

بازی قدرت بشری

وقایع، مسیر خود را دنبال می کنند و نظر عمومی این است که بازیها از همان ابتدا صورت گرفته اند. «رؤسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حيله او (عیسی) را دستگیر کرده به قتل رسانند.» به نظر می رسد که خود عیسی نیز در نبردی نابرابر چاره ای جز مرگ نمی بیند. او در مورد زنی که در منزل شمعون عطری گران بها بر سر وی می ریزد و چنین می گوید: «جسد مرا به جهت دفن پیش تدهین کرد.»

در واقع دستگاه شروع به کار کرده یهودا، «یکی از آن دوازده به نزد رؤسای کهنه رفت تا عیسی را بدیشان تسلیم کند.» در طول آخرین شامی که عیسی با دوستانش صرف می کند اعلام می نماید: «یکی از شما که با من غذا می خورد مرا تسلیم خواهد کرد» و پیاله را به گردش درآورده گفت: «این است خون ریخته شده من.» سپس کم کم وارد انزوا می شود. به پطرس که دوست او از همان ابتدا بود می گوید: «امروز در همین شب قبل از آن که خروس دو مرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» در جتسیمانی هنگامی که او با اندوه شدید در محلی جداگانه دعا می کرد پطرس، یعقوب و یوحنا خفته بودند. «در ساعت ... یهودا که یکی از آن دوازده بود با گروهی بسیار با شمشیرها و چوب ها ... آمدند» عیسی دستگیر شد؛ در نتیجه «همه او را واگذارده گریختند» او در برابر «جميع رؤسای کاهنان و مشایخ و کاتبان» که «در جستجوی شهادت در عیسی بودند تا او را بکشند» و سرانجام توانستند از زبان خود عیسی این شهادت را بدست آورند، تنها بود.

بعد از آن، همه چیز به سرعت اتفاق می افتد. پطرس که تا آن موقع عیسی را متابعت می کرد او را انکار می کند. جماعت که توسط رؤسای کاهنان تحریک شده بودند بیشتر آزادی باراباس جانی را طالب هستند تا عیسی. پیلطس تسلیم می شود «چون خواست که مردم را خوشنود گرداند... عیسی را تازیانه زده تسلیم نمود تا مصلوب شود». واژه «تسلیم نمود» (۰۱ بار تکرار شده) این عبارت داستان را که ناگزیر به سوی پایان غم انگیز خود پیش می رود خوب خلاصه می کند. عیسی به دست لشکر رومیان سپرده می شود که پیش از بردن وی به موضعی که جلجتا نام داشت و مصلوب نمودن و تقسیم لباس های وی میان خودشان او را مسخره کرده تاجی از خار بر سرش گذاردند و عابران، رؤسای کاهنان و کاتبان و حتی دو دزد، او را به باد استهزاء و ناسزا گرفتند.

راه صلیب عیسی توسط حسادت، نفرت، پستی و سادیسیم بشری کشیده شده و به نظر می رسد که خدا در هیچ یک از این موارد حضور ندارد. فریاد عیسی قبل از مرگ تأثرانگیز است زیرا این گونه خود را توجیه می کند: «الهی الهی چرا مرا واگذاری؟» و شاید حتی آخرین «فریاد عظیم» او باشد که گفته نشده خطاب به کیست؟

کلامی مطمئن

با این حال، داستان دیگری در ماجرای عیسی انسان نقش دارد. مرقس بارها نشان می دهد که کتب مقدسه در شرف انجام هستند. به عنوان مثال از ذکر یا نبی نقل می کند: «شبان را بزن و گوسفندان پراکنده خواهند شد» هم چنین مرقس ما را به قسمتی از کتاب مقدس ارجاع می دهد که خدا تأیید می کند که «دست» و قادر است و قوم که «مانند قال گذاشته شدن طلا» قال گذاشته شده اند در این مورد خطا نمی کنند: «ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می باشد» (زکریا ۱۳: ۹).

از این هم بیشتر مزبور ۲۲ که بارها ذکر و یادآوری شده دعای توکلی است در میان تنگی ها که با این فریاد و شروع می شود: «ای خدای من ای خدای من چرا مرا ترک کرده ای» او پستی، طرد شدن، کامل، پوزخند تماشاچیان که «سرهاشان را تکان می دادند» و تهی شدن مطلق را توصیف می کند. اما امید هم چنان پا برجا باقی می ماند که بر روی لوح خاطر بنا شده: «پدران ما بر تو توکل داشتند پس خجل نشدند» (آیه ۵). برگزیدگی اولیه رد نشده: «از شکم مادرم خدای من تو هستی» (آیه ۱۰) و تمامی پایان مزبور (آیات ۲۱-۳۱) فریادی است از پیروزی خداوند و اطمینان به آینده ای شادمان برای کسی که در آن زمان قربانی بود: «ذریتی او را عبادت خواهند کرد». نه کلام خداوند نه ایمان هیچ یک مرتکب اشتباه نیستند.

درد و رنج پسر و پدر

بالاخره و به خصوص رابطه پسر و پدر علی رغم آنچه رخ داده ادامه می یابد. عیسی پدرش را از عمق نگرانی ها با همان کلمات همیشگی مخاطب قرار می دهد: «ابا، پدر» اعتماد او مجال تفکر نمی دهد: «همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو».

انجیل نگار در طول مدت سؤال و جواب، تأییداتی ضمنی را بر دهان عیسی می گذارد، او در مورد خود می گوید «مسیح، پسر خدای متبارک» و یا «پسر انسان» که دانیال در مورد او حرف زده (۱۳:۷-۱۴) که به «حضور خداوند» پذیرفته شده و «سلطنت، جلال و ملکوت» به او داده شده، عبارت خارق العاده و کوتاهی بازگو می کند که این مرگ دارای هدف بوده: «این است خون من در عهد» اما عهد هرگز محدود به قوم اسرائیل نبود. «پرده هیکل از بالا تا پایین پاره شد»، بدین ترتیب راه دست یابی به خدا از آن به بعد باز شده بود و قبل از همه برای یوزباشی «که مقابل وی ایستاده» بود و چون «دید که بدین طور صدا زده روح را سپرد گفت فی الواقع این مرد پسر خدا بود».

پدر در هنگام آزمایش پسر غایب نیست. فقط عطای آزادی که به انسان هاداده شده برگشت ناپذیر است. اما خدا در درد و رنج کنار پسرش است و مرقس این مطلب را به صورت نمادین با یادآوری «تاریکی تمام زمین را فرو گرفت» بیان می کند که عاموس آن را (۹:۸) «روز خداوند» برای «ماتم پسر یگانه» ذکر کرده بود. به طرزی عینی تر، حضور خدا در توانایی روحی عیسی دیده می شد که بر حسب موقعیت گاه سکوت می کند و گاه سخن می گوید، و هر چند رنج می برد اما هرگز به واسطه وقایعی که رخ می دهد از وفاداری به آنچه هست و آنچه پدرش «می خواهد» سر باز نمی زند. درد و رنج به روایت مرقس از آنچه که پسر خدا بودن تا به نهایت می تواند باشد حکایت می کند. در انتها مرگ کمین کرده و محبت پدر که زورآورتر از مرگ است.

خدای پولس

خدای اسرائیل، پدر عیسی

بدون در نظر گرفتن دو حقیقت که به طور دائم در کنار یکدیگر قرار دارند و گاه یکی بر دیگری می چربد نمی توان حتی به میزان کم به «خدای پولس» نزدیک شد. خدا همیشه برای پولس خدایی باقی ماند که به ابراهیم وعده داده بود، اسرائیل را جدا کرده بود، شریعت را به موسی بخشیده بود، توسط کتب مقدسه تکلم کرده بود و عالم را خلق کرده بود (روم ۳:۹-۵) او خدای واحد بود، مافوق جهان، که به خاطر نجات بشر در دنیا آزادانه فعالیت می کرد. اما این خدا در راه دمشق برای سولس «خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح شد»، پدر آن مصلوب شده، خدایی که خدا را از طریق ضعف و دیوانگی صلیب پسرش می شناساند. (غلا ۱:۱۵-۱۶؛ ۱- قرن ۲۲:۲۵-۲۵).

بدین ترتیب و شاید اولین نتیجه این حقایق روحانی و الهیاتی این بود که نام «پدر» نزد پولس نام مخصوص «خدا» شد و در عین حال، نام خدا تقریباً همیشه برای شخص پدر محفوظ ماند زیرا عیسی به ندرت خدا نامیده شد. این نکته به ویژه در دعای پولس پدیدار می شود که حالا از همان بدو شروع با پریشی در مورد اولویت خدا نزد پولس همراه است.

«متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمت ها و خدای جمیع تسلیات است» (۲-قرن ۱-۳) به طرز کنجکاوی برانگیزی این نهضت بسیار قوی برکت که روح پولس را به سوی خدا می برد، این نهضتی که تا «خدای پدر خداوند ما عیسی مسیح» بالا می رود، این نهضت خدا - محور که بارها در نامه های پولس قید شده، مقام اصلی خود را در کتاب های اختصاص الهیات پولسی ندارد. در حالی که باب های اختصاص یافته به عیسی مسیح، نجات به زندگی مسیحی و کلیسا افزوده می گردند، تفکر درباره «خدای پولس» تکه تکه و پراکنده باقی می ماند به ندرت در رؤیایی تا حدودی ترکیبی گردآوری شده اند. علت اولیه آن ملاحظات ممکن است در خود رسالات یافت شود به همین خاطر در اینجا دیگر توقف می کنیم. همه چیز طوری اتفاق می افتد که گویی بسیاری از توضیحات پولس قطبی از نوشته های وی را تسهیل می کند آن هم به ضرر قطب دیگر که از همان اهمیت برخوردار است.

مرکز و افق

به نظر می رسد که دوگانگی رسالات و تمامی زندگی پولس را اشباع کرد است. چنین بگوئیم، برای به تصویر کشیدن، و به علت فقدان چیزی بهتر یا موضوعی اصلی و افقی دائمی. به طور مداوم بر حول این محور و این افق نظر خود را توضیح دهیم.

وقتی پولس برای «ایمانداران» می نویسد (و این در مورد همه رسالاتش صدق می کند) موضوع اصلی او خدا نیست. حتی به جرأت می توانم بگویم که موضوع مرگ و قیام عیسی مسیح هم نیست. دقیق تر بگوئیم، خدا امروز در بین جامعه بشری مشغول تغییر شکل دادن توسط عیسی مسیح است آن هم به منظور نجاتی کامل که هنوز در پیش است (روم ۱: ۱۶) از همین امر می توان به متضاد بودن کمی بیش از حد بسیاری از نوشته های پولس درباره مسیح نجات دهنده پی برد و نیز به دشواری و شاید ملاحظه کاری که از نزدیک چهره خدای پولس را پوشانده. برای جدا کردن او از مسیح نجات دهنده وحشت دارند.

تمامی این مطالب را باید مدنظر داشت، اما آنها به طور جدی ناقص هستند. درد و رنج پولس برای نجات انسان، ریشه، مفهوم و هدف دارد که بالاتر از بشریت و حتی به نوعی بالاتر از بشریت پسر خداست. به همین خاطر است که می توان نزد پولس و بالاتر از مرکز سخنان وی به نوعی افقی دائمی دست یافت که با خدا و در راز پدران او خود را می آمیزد. در ایمان، در امید، در عمل و حتی در نوشته های پولس اولویتی به خدای داده شده که به طور مسلم فقط پسر می تواند به آن دسترسی داشته باشد. اولویت خدا یا اولویت پدر را پولس می بیند و آن را بازگو می کند و یا به روش های مختلف و در طول نامه هایش آن را تجلیل می کند.

به طور مثال به شکرگزاری ها و برکت دادن هایی که ما را وارد رسالات کرده و یا خاتمه آنها هستند و یا سرودهای کمابیش اختیاری که لحظات عمیق تعالیم پولس را نشان می دهند بپردازیم.

(روم ۸: ۳۱-۳۹؛ افس ۱: ۳-۱۴؛ و غیره) تقریباً همه شکل های دعا‌هایی که تا این اندازه نوشته ها و زندگی پولس را در خود خیسانده اند خطاب به پدر هستند. آنها در فریادی که روح پسر خواندگی برآورده می گویند «با! پدر!» (روم ۸: ۱۵؛ غلا ۴: ۶).

به مفهوم نهایی که پولس از رستخیز آینده مردگان مدنظر داشت بیندیشیم. بی کم و کاستی منظور فرمانروایی دائمی خدای پدر و روزی که «او کل در کل خواهد بود» است (۱- قرن ۱۵: ۲۴-۲۸). او در خود محتوای مطلق نجاتی خواهد شد که توسط قیام مسیح آن را افتتاح نموده!

سرانجام به یک دستورالعمل تغلیظ شده بیندیشیم که با این وصف هماهنگی هایی در سایر قسمت های نوشته های پولس دارد: ... «لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم» (۱- قرن ۸: ۶). پروفیسور فویلر پیشنهاد می کند که به خاتمه جمله توجه کنیم: ... «ما از او هستیم که متعلق به خدا و به پدر هستیم».

این خطوط موجز و مختصر در مورد خدای پولس عمیقاً فقط نوعی مقدمه چینی هستند. باز هم برای گفتن همه چیز درباره «عدالت خدا»، «قوت خدا»، «حکمت خدا» و به خصوص «محبت خدا» جا هست اما باید بر مکانی که خدای پدر در ضمیر و در نوشته های پولس اشغال کرده تأکید نمود، یعنی اولین و آخرین جا ... او نخستین محبت و نیز آخرین است «توسط خداوند ما عیسی مسیح».

گروه های کتاب مقدسی

نخستین پیشنهاد

کار مقدماتی

برای مهیا کردن مقدمات ملاقات، هر یک از اعضای گروه می توانند تمرین زیر را انجام دهند:

برای شروع در چند خط بنویسند که خدای کتاب مقدس را چگونه می دانند:

الف) خصوصیات او چیست؟

ب) وقتی با یک بی ایمان در مورد خدا صحبت می کنند چه تصویری خود به خود در ذهنشان نقش

می بندد؟

ج) وقتی به چنین خدایی فکر می کنیم چه چیزی از همه دشوارتر است؟

- سپس مقالات این شماره خوانده شود و عبارات و تصاویری که برای حرف زدن در مورد خدا به کار

رفته زیرشان خط کشیده شود. مطالبی که در این جلد آمده با طرز فکرهای شخصی بدو شروع مقابله

کنید. آیا این کتابچه خلاف آن گفته، اصلاح کرده، روشن نموده و یا تأکیدی بر این طرز فکرها دارد؟

آیا اکتشافاتی را مجاز داشته؟ آیا نکاتی وجود دارد که تاریک هستند و آیا آنها مسئله ساز می باشند؟

ملاقات جمعی

- نخستین قسمت ملاقات (نیم ساعت) شامل تهیه بیلان از اکتشافات یکدیگر می شود. این جمله چه اثری بر روی طرز فکر افراد در مورد خدای کتاب مقدس داشته؟

- سپس از میان مشکلات بوجود آمده دو یا سه تا از آنها که به نظر اکثریت جمع از اهمیت بیشتری برخوردارند انتخاب می شوند. تلاش خواهد شد که با هم به آنها پاسخ داده می شود، بی آن که جواب قطعی برایشان در نظر گرفته شود. جستجو نمودن خدا به قدری وسیع و پیچیده است که جا برای نقطه نظرهای مختلف و تکمیلی همیشه هست. زمان اختصاص داده شده به هر سؤال انتخابی را به طور آمرانه محدود باید کرد.

- با یکدیگر لیست تصاویر خدا را که باید نفی کرد تهیه نمایید، اعم از آنچه در مغایرت با گفته های کتاب مقدس است و یا آنچه در اطراف ما و یا نزد ما در گردش است (صحبت ها، روزنامه ها، داستان ها، تلویزیون و غیره ...) بر عکس، تصاویر باید در اطراف ما و مثلاً بچه های کوچک تقویت شوند کدامها هستند تا بیشتر نسبت به کتاب مقدس وفادار باشند؟

پیشنهاد دوم

این کتابچه به معرفی چهره خدا که در این یا آن کتاب پیدا می شود اکتفا کرده. اما راه های دیگری هم برای رفتن به سوی اکتشاف خدا وجود دارد، راه های دیگری که به وسیله آنها او به سوی ما می آید. در اینجا دو دامنه برای گروه های کتاب مقدسی که علاقه من به عمیق تر نمودن موضوع این کتابچه هستند پیشنهاد کنیم.

خدای اشعیای دوم

کتاب (اش ۴۰-۵۵) برای چنین تحقیقی غنی است خدا بارها درباره خود و عمل خود برای نجات در این قسمت ها سخن می گوید. پروفیسور بونار به عنوان مثال چنین برمی شمرد: خدا یگانه است، مقایسه ناپذیر، جاودانی، خالق، همگانی، او اسرائیل را برگزید، او را پشتیبانی نمود، نجات را به وی اعلام نمود؛ او عادل است، با محبت است، می بخشد و نجات داده، جلال می دهد.

خدای انجیل یوحنا

سخنان عیسی در مورد خدا در انجیل چهارم متعدد است و تشکیل دهنده چهره پدر عیسی هستند. از خلال عمل و شخص عیسی مسیح است که پدر خود را به ما نشان می دهد و نیز توسط ارتباطی که ما را با عیسی پیوند می دهد.

نام های کتاب مقدسی خدا

مردمان کتاب مقدس چگونه خدا را نامیدند؟ آنها که در بین قوم هایی زندگی می کردند که هر یک خدایان و الهه های خود را داشتند، چگونه بنی اسرائیل تفاوت و ایمان خود به یک خدای واحد را حفظ نمود؟ یک نام چیزی بیش از یک کلمه برای صدا کردن یک نفر می باشد؛ نام هر کس مانند همتای اوست، حضور اوست، درخشش او و راز او. و اهمیت شناخت نام یک نفر از این جاست حال چه رسد به شناخت نام خدا می زنده.

یکی از احکام قدغن کرده که «نام خدا را به باطل» نباید برد. نمی توان از اقتدار خدا که در این نام وجود دارد برای جادوگری استفاده کرد، کاربرد این نام حتی در پیمان ها روز به روز محدودتر می شد: «به بردن نام قدوس خویش را عادت مده» اندرزهای بنسی راخ (۹:۲۳). در نهایت به زبان آوردن این نام امتیازی بود که در روز کیپور به کاهن اعظم اختصاص داشت (بنسی ۴۱:۲۰). با این حال، قوم اسرائیل از حرف زدن درباره خدا در دعا دست نکشید. چگونه او را می نامید؟ چه «لقب هایی» به او داده بود؟

ال: سامی ها همه عموماً نام الله و یا خدای بزرگ را این گونه می نامند. نام او با ریشه «قوی بودن» در ارتباط است. «ال» در نزد فنیقی ها که از شمال همسایه اسرائیل بودند «پدر خدایان»، «خالق» «سزاوتمند در رحمت» نامیده می شد. او را به خاطر قدرت خلق کننده اش به وسیله یک گاو نر وحشی نشان می دادند در کتاب مقدس این نام در متون قدیمی و یا شاعرانه به کار رفته (خروج ۵:۲۰) بسیاری از افراد نام او را بر خود دارند ایلیا، اسرائیل، سموئیل، عمانوئیل و غیره) و بسیاری از مکان ها نیز (بیت ایل، یزرعیل و غیره) به خدا «ال خدای پدرت» (پید ۲۸:۱۳؛ خروج ۳:۱۳) و یا «ال ابراهیم» (پیدا ۲۴:۱۲) هم گفته می شود. هم چنین شادای واعلی علین را هم نگاه کنید.

الوهیم: نام کتاب مقدسی خدا که بسیار متداول بود (۲۶۰۰ بار در کتاب مقدس) و جمع (Eloah) است (که به زبان عربی الله آمده) این اسم جمع که وقتی در مورد خدایان مشرکان صحبت می شود صورتی طبیعی دارد (خروج ۱۲:۱۲) در هنگام استفاده برای نشان دادن خدای یگانه اسرائیل تعجب آور می شود. در این موقع حالت جمع آن برای نشان دادن کبویایی، پری است، تمامی قدرت های الهی به شکل های متعدد در این نام جمع هستند. این نام به ویژه در برخی متون اسفار خمسه به کار رفته (که به همین خاطر متون الوهیست نامیده شده اند) و در برخی از مزامیر (مزمور ۴۲ تا ۸۳). شاید این هم طریقی باشد تا از به کار بردن نام خاص خدا اجتناب نمایند. در عهد جدید الوهیم «تئوس» ترجمه شده که به معنی خداست.

یهوه: این متداول ترین نام الهی عهد عتیق است (۶۸۲۸ بار). این نام برگرفته از موسی است هنگامی که نشانهٔ بوتۀ شعله ور را دید (خروج ۳: ۱۳-۱۵). اما در متن عبری این کلمه فقط به صورت چهار حرف بی صدا YHWH آمده. بسیاری از کتاب مقدس های فرانسه زبان آن را به صورت یهوه و یا یهوه آورده اند و یا به صورت یاهو آمده (درست مانند یهوشوات یوشع/عیسی، یا الی یا هو = ایلیا) و در عبارت «هللو- یاه» هم به صورت خلاصه شده آمده که یعنی خدا را ستایش کنید. یهودیان بعد از تبعید به خاطر احترامی که نسبت به نام خاص خداوند قائل بودند دیگر آن را تلفظ ننمودند و آن را در قرائت های کنیسه با کلمه ادونای جایگزین کردند (این کلمه پایین تر آمده). در ترجمه یونانی، کتاب هفتادتنان، kyrios به خداوند تبدیل شده.

معنی یهوه با فعل بودن در خروج ۳: ۱۴ در ارتباط است: «هستم آن که هستم» و یا «آن که خواهم بود» (در ادامه تاریخ نجات) ی ه و ه احتمالاً به معنی «او وجود دارد» (برخلاف سایر خدایان که وجود ندارند) است و یا به معنی «او به همراه است، او اینجاست» می باشد (خروج ۳: ۱۴ و یادداشتهای کتاب مقدس در مورد آیه ۱۴) در مکاشفۀ یوحنا این نام با عبارت «او هست، او بود و او خواهد آمد» به زبان یونانی برگردانیده شده» (مکا ۱: ۸و۴).

ادونای: «خدای من» این عنوان گاه به یهوه همراه می شود (پید ۱۵: ۲-۸). سرانجام جایگزین این نام گردید، هر جا که در نسخه خطی ی ه و ه آمده خواننده کلمۀ «ادونای» را به زبان می آورد یهودیانی که کتاب مقدس را به زبان یونانی ترجمه کرده اند آن را kyrios استدا و خداوند خوانده اند.

مسیحیان این طرز استفاده را حفظ کرده اند و دیگر نام یهوه را به کار نبرده اند. برای ابراز ایمان خود به عیسی مسیح پسر خدا، عنوان الهی kyrios را به او داده اند (۱- قرن ۱۲: ۳؛ فیل ۲: ۱۱).

صبایوت: به زبان عبری به معنی لشکر است و نیز در عبارت «یهوه خدای لشگرها» عنوانی سنتی نزد انبیاء اورشلیم. اما منظور کدام لشکر است؟ ابتدا دسته اسرائیلیان که خدا ایشان را برای تصرف سرزمین به جنگ می برد، پس توسط صندوق عهد معرفی شده (۱- سمو ۴: ۴). سپس این نام یادآور خدایی است که تاریخ قوم خود را توسط لشگرهای آسمانی رقم زده، فرشتگان (۱- پاد ۲۲: ۱۹؛ اش ۶: ۳، ۹: ۶؛ مز ۱۰۳: ۲۱). به یونانی صباوت را «قادر مطلق» ترجمه کرده اند؛ و در ترجمۀ آیین نیایشی «خدای جهان».

شدای: این نام با املائی قدیمی به طور مخصوص در روایات مربوط به پاتریارک ها یافت می شود (پید ۱۷: ۱؛ خروج ۶: ۲) و در کتاب ایوب (۵: ۱۷). ریشه آن ناپیداست و خود به خود آن را با کلمه اکدی «کوه» نزدیک کرده اند؛ خدای کوهستان (کوه سینا، خروج ۱۹، و یا منطقه کوهستانی اسرائیل، ۱- پاد ۲۰: ۲۳) ترجمه ها معمولاً «قادر» یا «پادشاه» را به کار می برند.

اعلیٰ علیین: در عبری به معنی الیون است، که میشوند خدای ال سامی ها (اش ۱۴:۱۴، در آن به چشم می خورد. این خدای ملک‌یصدق و ابراهیم است (پید ۱۴:۱۸-۲۲): نام او باز هم در مزامیر دیده می شود (۷۸:۳۵ و ۵۶، ۹۱:۹ و ۹۱).

قدوس: نام عبری «کادوش» به معنی مقدس، تخصیص یافته، محفوظ برای خدا. خدا قدوس بی نهایت است که با هر موجودی کاملاً تفاوت دارد (یوشع ۹:۱۱؛ اش ۳:۶؛ مز ۹۹:۳-۵). در تمام کتاب اشعیا عنوان «قدوس اسرائیل» دیده می شود (۴:۱، ۲۴:۵، ۴۱:۱۴ و ۱۶ و ۲۰). خدا «قدوس» نامیده شده (ایوب ۶:۱۰؛ امث ۹:۱۰؛ بنسی ۴:۱۴)؛ هم چنین در عهد جدید (یو ۱۷:۱۱؛ مکا ۱۵:۴).

آسمان: که جایگاه خداست، که برای انسان ها غیر قابل دسترسی است، منبع نور و باران، که بر زمین تسلط دارد: «ای پدر ما که در آسمانی» در یهودیت این یکی از اسامی است که توسط آن می توان خدا را نشان داد بی آن که او را نامیده باشند (دان ۴:۲۳؛ طو ۷:۱۲؛ ۱-مکا ۴:۱۰-۲۴ و غیره) عهد جدید نیز همین کاربرد را حفظ کرده (لو ۱۵:۱۸-۲۱). متی به جای ملکوت خدا (مت ۴:۱۷ و غیره) از ملکوت آسمان ها حرف می زند (یا آسمان).

نام: کتاب مقدس بیشتر مواقع به موازات هم از خداوند و نام او سخن می گوید. نام او به خودی خود حضور اوست که شخص ایماندار طالب آن بوده (مز ۹:۳-۱۱؛ ۱۰۳:۱) که نام او را دوست دارد (مز ۵:۱۲). در معبد اورشلیم او «نام خود را در آنجا بگذارد» (تث ۵:۱۲). در یهودیت «نام» معرف خداست، همان طور که قبلاً در لاویان ۱۱:۲۴ بوده «نام تو مقدس باد» در ترجمه جدید کتاب مقدس (TO.B) به «بگذار همه بدانند تو کیستی» آمده (مت ۹:۶).



خداوند عهد می بندد

عهدها به جهت زیستن

عهد میان خداوند و قومش در ایمان یهودیان و مسیحیان از اهمیت زیادی برخوردار است به طوری که این موضوع، این خطر را به دنبال دارد که فراموش کنیم عهد در ابتدا یک واقعیت بشری است که ما به کرات تجربه کرده ایم. کلمه «عهد» صرفاً در ارتباط ریشه دوانده بدون اینکه در آن سخنی از زندگی بشری باشد.

تمام انواع عهدها

در حقیقت عهد، پیمانی ضمنی یا صریح برای هم زیستی بهتر است. این موضوع که در مراحل مختلف زندگی بر اساس نیازها و تمایلات عهد می بندیم، موضوعی تعجب انگیز نمی باشد. فرزندان جوان به دنبال حمایت بزرگسالان هستند. آنها هم چنین با دیگر جوانان ضعیف به جهت روبه رو شدن با والدین یا معلمان خود، متحد می شوند. خیلی زود یاد می گیرند که در زندگی، به منظور محفوظ نگه داشتن علائق، عقاید و آزادی شان بهتر است که تنها نباشند. نوجوانان این موضوع را بهتر می دانند و پیمان هایی که بعضی گروه ها را به هم پیوند می دهند، بسیار پایدار و گاهی اوقات پیچیده هستند. اما بزرگسالان، عهدنامه ها و قراردادها را اضافه می کنند. این دو گروه منافع اقتصادی را مدنظر دارند: آینده، بقاء یا رونق بیشتر کار مؤسسات و تجارت ها، معاملات، شراکت برای روبه رو شدن با رقباء رؤسای دولتی و دولت ها، تحقق بخشیدن به پیمان ها را بر اساس تغییرات موقعیت را متوقف نمی کنند و این شامل حمایت کردن از مرزها، حفاظت از صلح و هم عهد شدن کشورهای کوچک بر علیه ابرقدرت ها یا صلح و دوستی با آنهاست.

در یک زمینه دیگر، جوانان رابطه دوستانه با هم برقرار می کنند. مردان و زنان به منظور محفوظ داشتن عشقشان با هم پیوند ازوداج می بندند. حال آنکه قراردادهای دیگر، شرایط دوستی و عشق را دربردارند و می توانند در رابطه ای دو جانبه بی قید و شرط عرضه شوند.

شرایط و آیین‌ها

در تمامی پیمان‌ها، ثبات وجود دارد. می توان صریحاً و یا به طور غیرروشن به این نکته اشاره کرد که هم پیمانان، در دوستی نسبت به دوستان و در دشمنی نسبت به دشمنان با هم متحد می شوند. بدیهی است که آنان متقابلاً انتظار یک خطر و یا یک مزیت را دارند. آنها نسبت به یکدیگر وفادارند و عهد را تغییر نمی دهند. قصور و کوتاهی نسبت به عهد، در نزد آنان خیانت محسوب می شود. آیین‌هایی که عهد را تأیید می کنند نسل به نسل منتقل شده‌اند. این آیین‌ها گاهی اوقات به منظور یک موقعیت به وجود آمده‌اند، مانند ورود یک جوان موتور سوار به یک گروه. بیشتر توافقی‌ها در عمل با یک وعده غذا یا یک گیلان (مشروب) دسته جمعی همراه است. در مورد ازدواج، که عهدی در حد کمال است، صرف نظر از غذای کاملاً تشریفاتی، جشن با مراسمی در شهرداری و کلیسا همراه است که در این مراسم با رضایت طرفین حلقه‌ها رد و بدل می شوند و این دقیقاً «عهد» نامیده می شود. سخنان و ژست‌های آیینی بیان کننده جدیتی است که عهد در زمینه حقوق و سنت داراست. ناگفته نماند که اکثر عهدنامه‌ها و مستلزم حضور شاهد و ضامن هستند.

اتحاد و عهد در اسرائیل

کتاب مقدس سرشار از روایت عهدهاست. چند نمونه این عهدها را در اینجا مطرح می کنیم: عهد دو دوست مانند داود و یوناتان، پسر پادشاه شاول، که در مقابل خداوند سوگند وفاداری خوردند (۱- سمو ۱۸: ۳، ۲۳: ۱۷-۱۸). ابراهیم و ابی ملک پیمانی در بئر شبع با هم بستند در مورد چاهی که دو طائفه بر سر آن با هم بگومگو داشتند (پید ۲۱: ۲۲-۳۲). وقتی که اسرائیلیان وارد کنعان شدند، ساکنان جبعون، به حيله پیمانی با یوشع بستند که در آن اثری از خداوند نبود (یوشع ۹). بعدها، بنی اسرائیل خود را در مقابل قدرت‌های بزرگ ضعیف می بیند و تمایل پیدا می کند که با این قدرت‌ها متحد شود حتی با بت پرستان: با آشور عهد می بندند و روغن به عنوان هدیه به مصر می برند (هو ۱۲: ۲).

پرده برداشتن از این عهدهای سیاسی که در آن پادشاهان اسرائیل به دنبال امنیتی خارج از قدرت خداوند بودند، توسط پیامبران انجام می شد.

برخی از مراسم عهد در میان اقوام همسایه رایج است. در اینجا دیگر بحث یک امضاء کننده مطرح نمی باشد و طرفین عهد باید یک یا چند حیوان قربانی کنند. این رسم، نشان بنی اسرائیل است. حیوانی که قربانی می کردند را به دو نیم کرده و هر پاره‌ای را مقابل جفتش می گذاشتند. ضمن بیان این کلام: «چه بر سر من خواهد آمد اگر تعهد خود را از دست دهم». (ار ۳۴: ۱۸-۱۹، پید ۱۵: ۹-۱۸). اصطلاح معمول «تقسیم کردن عهد» از اینجا ناشی می شود.

خون که نماد زندگی است، در آیین‌های عهد نقش مهمی بازی می کند. گاهی اوقات برنامه‌ای به یادبود عهد برپا می شود مانند داستان یعقوب و لابان (پید ۳۱: ۵۱-۵۴) و غذای دسته جمعی از

مراسم عهد می آید. عهد به اندازه ای مقدس بود که الوهیت بزرگ را شاهد می گرفتند. بنابراین هیچ چیز جدی تر از عهد بستن در حضور خداوند نیست. هنگامی که طرفین متعهد شونده قوم اسرائیل و خود خداوند باشند انتظار می رود که این پیمان، پیمانی در حد کمال باشد.

عهد اولیه

دو نوع عهد

کلمه «عهد» ۴۳۳ بار در عهد عتیق آمده است. ۲۸۷ بار در کتب عبری و ۴۷ بار در کتب یونانی. گاهی اوقات عهد و عهد نامه های بشری مد نظر است (۵۵ بار) و در بیشتر موارد ارتباط بنی اسرائیل با خداوندش مطرح است (۲۷۹ بار). و در این زمینه تنها عهد سینا مورد بحث نیست بلکه موارد دیگری هم هست. می توان این عهدها را به دو گروه تقسیم کرد.

اولین گروه

عهدهای دو جانبه و مشروط که در آن خداوند و قوم اسرائیل هر یک نسبت به حقوق و تکالیفی متعهد می شوند. این نمونه ای از عهدی است که با موسی در کوه سینا بسته شد. «شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود». وفاداری به قانون خداوند سرچشمه رحمت و برکت الهی است ولی سرپیچی از آن لعنت خداوند را به دنبال دارد و با سرپیچی از قانون خداوند عهد شکسته می شود. این عهد می تواند تجدید شود مانند عهد با یوشع در شکیم (یوشع ۲۴:۲۵) و یا با یوشیا پادشاه (۲-پاد ۲۳:۳).

دومین گروه

وعده ها که بی قید و شرط هستند. که در این مورد خداوند بدون آنکه عوضی از انسان مطالبه کند نسبت به بشر و اولاد او متعهد می شود. عهد با نوح (پید ۹)، با ابراهیم (۱۷)، با هارون و روحانیون (اعد ۱۸:۱۹) نمونه ای از این نوع عهد است، عهد با داود نیز جز همین دسته محسوب می شود. در مورد داود حتی اگر کلمه عهد به ندرت ذکر شده باشد (مز ۸۹:۴ و ۲۹ و ۳۵ و ۴۰). عهد با ذریت داود مد نظر است: «من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود و اگر او گناه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه های بنی آدم تأدیب خواهم نمود. ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد». (۲-سمو ۷:۱۲ و ۱۵). این اساس امید مسیحایی است (امید آمدن مسیح).

در زمان تبعید

متونی را که از عهد صحبت می کند علامت بگذاریم. قبل از تبعید تصور می شد که قوم اسرائیل می تواند ایمان آورد و قومی وفادار باشد. آیا یوشیای پادشاه در سال ۶۲۲ عهد را تجدید نکرد؟ کتاب

تثنيه بسیار امیدوار کننده است: «کلام بسیار نزدیک توس و در دهان و دل توس تا آن را به جا آوری (تث ۱۴:۳۰). کمی بعد ارمیا مردان یهودا را به ایمان آوردن فرامی خواند ولی بعد متوجه می شود که موعظه او با شکست مواجه شده و مجبور می شود اعلام کند که عهد شکسته شده است (ار ۱۱:۹-۱۰). در طول تبعید به بابل، سال ۵۸۷، روحانیون اورشلیم بنیاد و پایه دیگری را به ارتباط خدا و قومش نسبت می دهند: وعده دیرین داده شده به پاتریاک ها. آنها متون پیدایش را دوباره می نویسند و از عهد با نوح صحبت می کنند (پید ۸:۹-۱۷)، مانند عهد با ابراهیم (پید ۱۷:۱-۲۱). بر اساس این تئوری کهنانی همه چیز بر روی عشق و لطف الهی که باید بی وقفه گناهان قوم اسرائیل را ببخشد، تکیه دارد. در اینجا است که اهمیت دعاهاى توبه کاران، قربانی برای گناه، عید یوم کیپور و هم چنین اهمیت روحانیون مشخص می شود: مانند عهد با هارون و فرزندانش.

و اما بیش از این

برای مثال در قرن هشتم چگونه از عهد صحبت می کردند؟ از نظر پیامبرانی مانند هوشع و عاموس و اشعیا کلمه brit تنها پیمان های بشری را مدنظر دارد (هو ۱۲:۲؛ عا ۹:۱؛ اش ۲۸:۱۵). هوشع پیمان های سیاسی، مانند بی وفایی نسبت به خداوند، را افشاء می کند چون تنها اوست که قادر است اسرائیل را نجات دهد. تنها یک دفعه در کتاب هوشع باب ۸:۱ عهد مفهومی مذهبی و وابسته به قانون خداوند را داراست (tara). بنابراین کلمه پیمان، به نظر نمی رسد که در قرن هشتم، یعنی قبل از نگارش کتاب تثنيه، در مفهوم الهیاتی به کار رود.

آیا سنت های قدیمی کتب پنجگانه یا تورات در مورد عهد سینا نیز مطرح است؟ می دانیم که زمان نگارش این متون، امروزه موضوعی قابل بحث است (آیا قرن ۱۰ بوده یا قرن ۸ و یا قرن ۹؟). در نهایت، اگر واژه عهد حقیقتاً به زمان خروج اشاره کند، احتمالاً به سختی درک می کنیم که چرا واژه عهد هرگز در روایات قدیمی مربوط به داود و پیامبرانی مانند ایلیا و الیشع دیده نمی شود. برخی ها فکر می کنند که این واژه در موعظه پیامبرانی که در محدوده پادشاهی شمال بودند، مورد استفاده قرار می گرفته (قبل از ۷۲۲)، و از اینجا ناشی می شود آنچه که در کتاب تثنيه آمده است: و این یک فرضیه قابل قبول است.

کلمه و واقعیت

اما نباید الهیات عهد را به کاربرد کلمه brit محدود کرد. واقعیت کلمه brit به زمان گذشته قوم اسرائیل برمی گردد، قومی که همیشه فکر می کرد ارتباط بی همتایی با خدای پدرانش دارد. در زمان تبعید اگر ایلیا با بعل می جنگد دلیل اش این ارتباط منحصر به فرد با خداوند است «اگر خدا، خداوند شماست او را پیروی کنید» (۱-پاد ۱۸). و اگر عاموس شهادت این را دارد که مذهب یهودیت را با ازدواج با خداوند مقایسه کند به این علت است که از نظر او این رابطه سرشار از عشق

باید یکتا و دو جانبه باشد. وقتی که یک قرن بعد اصطلاحی تشبیه‌ای در یهودا موعظه می‌شود کلمه عهد قوی‌تر و غنی‌تر برای معرفی این ارتباط یکتا بین خداوند و اسرائیل، ظاهر می‌شود.

زندگی در عهد و پیمان

تشبیه

اصالت اسرائیل در تاریخ بشریت از مسئولیت آن در تحقق طرح بزرگ الهی ناشی می‌شود: عهد brit چگونه این عهد در رودرویی میان خداوند و قومش در تمام طول تاریخ سرنوشتش مطرح می‌شود؟ کتاب تشبیه به کمک بازتاب‌هایی که به کتب یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان (این متون قبل و در طول زمان تبعید نوشته شده‌اند) دارد، این مسئله را به نحو بهتری مطرح می‌کند.

از صحرا تا سرزمین وعده داده شده

خدایی که تقدیم می‌کند: صحرا جایگزین آزادی از مصر می‌شود این مکانی است که انسان کشف می‌کند که خداوند همراه او قدم برمی‌دارد: «و به هر جایی که با جمیع بنی اسرائیل گردش کردم» (۲- سمو ۷:۷). صحرایی که در آن آهنگری می‌کردند و جزء عهد بود، و سرزمین موعود، نشانه‌ای از ارتباط میان خداوند و قومش. اما این زمین «داده شده» بعدها به زمینی برای زراعت تبدیل شد. یهودیان در پاسخ به این نعمت خداوند، محصولات این زمین را به او تقدیم می‌کنند: «و اینک نوبر حاصل زمینی را که تو ای خداوند به من دادی، آورده‌ام» (تث ۱۶:۱۵). در مقابل نعمت خداوند، هدیه انسان به خداوند، و دیگر انسان‌ها، فقیران، مهاجران، مانند اسرائیل، در مصر امری همیشگی و پیوسته است «و چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن بده تا در اندرون دروازه‌های تو بخورند و سیر شوند» (تث ۲۶:۱۲).

«بشنو ای اسرائیل»: هدیه قانون

«پس الان ای اسرائیل فرایض و احکامی را که من به شما تعلیم می‌دهم تا آنها را به جا آورید بشنوید تا زنده بمانید و داخل شده زمینی را که یهوه خدای پدران شما به شما می‌دهد به تصرف آورید» (تث ۴:۱۳).

«این شرط نعمت است: گوش دادن. زیرا خدایی که قومش را آزاد می‌کند و در صحرا او را خوراک می‌دهد، خدایی است که فرامی‌خواند، صحبت می‌کند، و با کلامش مانند «مئا» هر روز خوراک می‌دهد. و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن مأمور فرمود برای شما بیان کرد یعنی ده فرمان را که بر دو لوح سنگی نوشت» (تث ۴:۱۳).

خواسته مورد نظر دو مورد است: گوش فرا دادن و عمل کردن: این کلمات خداوند قوم را در یگانگی و وحدت به صورت یک ملت به گردهم می آورد، همان گونه که خداوند واحد است (تث ۴:۶). هم چنین در معبد است که قوم خداوند در وحدت گردهم جمع می شوند (تث ۱۲:۲). عهد، اسرائیل را به عنوان قومی در مقابل دیگر ملت ها معرفی می کند (تث ۴:۶).

قانونی به جهت نقل شدن

حضور خداوند در اعماق زندگی ایماندار مشخص است: «و این سخنانی که من امروز تو را امر می فرمایم بر دل تو باشد و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما و حین نشستنت در خانه و رفتنت به راه و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما» (تث ۶:۶-۸). همه جا و در هر زمانی باید با این کلمات زیست و آنها را به فرزندان نقل کرد: «و آنها را به پسرانت تعلیم نما، حین نشستنت در خانه و رفتنت به راه و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما». به این دلیل است که کلام خداوند حک شده است: «خود خداوند آن را بر روی دو لوح سنگی حک کرده است» تثنیه ۴:۱۳. «و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب تماماً به انجام رسانید» (تث ۳۱:۲۴). و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت (یوشع ۲۴:۲۶). مکتوبات بدین منظور است که بتوان بی وقفه آنها را خواند، بازخوانی کرد و حتی آنها را دوباره کشف نمود مانند زمانی که در دوران یوشیا= یوشع؟ کتاب عهد را کشف کردند (۲-پاد ۲۲:۸).

عشق يك پدر و يك شوهر

«و خداوند شما را از بندگی بیرون آورد لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می داشت» (تث ۷:۸). و اگر عهد به مفهوم عشق خداوند به قومش است در مقابل قوم به دوست داشتن خداوند فرا خوانده می شود «یهوه خدای ما، خدای واحد است پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما» (تث ۴:۶-۵).

محبت به خداوند مانند یک قانون است، و پیامد این قانون، محبت به برادران است، «زیرا یهوه خدای شما خدای خدایان رب الارباب و خدای عظیم و جبار و مهیب است که طرفداری ندارد و رشوه نمی گیرد یتیمان و بیوه زنان را دادرسی می کند و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان می دهد» (تث ۱۰:۱۷-۱۸). «زیرا محبت است که مرا خوشنود می کند و نه قربانی» (عا ۶:۶): محبت به خدا و محبت به برادر.

این محبت خدا به انسان با محبت یک پدر به پسرش مقایسه می شود: «در بیابان دیدید که چگونه یهوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می برد تو را در تمامی راه که می رفتید بر می داشت تا به اینجا رسیدید» (تث ۱:۳۰-۳۵). «و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازوها برداشتم اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا داده ام، ایشان را به ریسمان های انسان و به بندهای محبت

جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم» (هو ۱۱: ۳-۴).

ولی علاوه بر این هوشع عهد را با یک رابطه زناشویی مقایسه می کند: خداوند شوهری است برای قومش، عشق او بر وفاداری استوار است. برای یک دفعه به همه اطمینان داده شده است: «و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت و خداوند می گوید: من خطاب خواهم کرد، آسمان ها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین را خطاب خواهند کرد» (هو ۲: ۲۰-۲۱). وقتی به بحث بی وفایی می رسیم، خاطرات اولین دیدار در بیابان را مشاهده کنیم که در بردارنده موضوع آشتی و تجدید عهد است. «آنها را به صحرا هدایت خواهم کرد و با قلولیشان صحبت خواهم کرد» (هو ۲: ۱۷).

عهد جدید

خداوند می گوید: «اینک ایامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست

نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم
در روزی که ایشان را دستگیری نمودم
تا از زمین مصر بیرون آورم
زیرا که ایشان عهد مرا شکستند
با آنکه خداوند می گوید من شوهر ایشان بودم

«و اما خداوند می گوید:

«این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست

شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد
و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت
و من خدای ایشان خواهم بود
و ایشان قوم من خواهند بود (ار ۳۱: ۳۱-۳۴).

آیا عهد شکسته شده؟

قبل از تبعید به بابل (سال ۵۸۷) اسرائیل تاریخ سرنوشتش را براساس این معیار که آیا به عهد وفادار بوده یا نه، توضیح می دهد ولی به یک باره معبد ویران می شود، شاه قوم را به اسارت می برد. در چنین اوضاعی چگونه می توان نقش عهد را درک کرد؟ آیا عهد شکسته نشده است؟

پیش از این پیامبران قوم را به ایمان آوردن فرامی خوانند، آنها از قوم می خواستند که به خداوندی که عهد می بندد اعتماد کنند: «اگر باور نکنید هر آینه ثابت نخواهید ماند» (اش ۹:۷). ولی اکنون ناکامی، رنج ها و سرافکندگی بشریت حاکی از لعنتی است که بر کسانی که شرایط عهدنامه خداوند را رعایت نکنند، نازل می شود. علی رغم همه این مسائل زندگی ادامه دارد. بنابراین آیا روش دیگری برای ماندن و زیستن به جز اینکه همه چیز در ارتباط با خدا باشد وجود دارد؟ آیا پیوندی که خداوند بسته است محکم تر از آن چیزی نیست که تصور می شود؟ ارمیا و حزقیال راه جدیدی را نشان می دهند و شیوه جدید را برای درک عهد بیان می کنند.

آئینه شکسته (ارمیا ۱۷؛ حزقیال ۱۶)

این دو پیامبر و پیروانشان روی بی وفایی اسرائیل و یهودیت انگشت می گذارند. قوم خدا نمی توانند اعتماد کاملی داشته باشند. تصور ایده آل این است که قطعاً باید خود را تسلیم کرد و کلام پیامبران را پذیرفت. از نظر ارمیا درد و رنج به اعمال قوم بستگی دارد: «اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع شده است بدان که به سبب کثرت گناهانت دامنهایت گشاده شده و پاشنه هایت به زور برهنه گردیده است» (ار ۲۳:۱۳): «گناه یهودا به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است و بر لوح دل ایشان و بر شاخ های مذبح های شما منقوش است» (ار ۱۷:۱).

حزقیال، به نوبه خویش، در باب ۱۶ یک وعده محکم را تشریح می کند: علی رغم توجه و پیمانی که شوهر (خداوند) نسبت به همسر خویش (اورشلیم) داشته است، اورشلیم که از ابتدا بی وفا بوده است خود را تسلیم هر آن کس که سرراش قرار می گیرد می کند. عهد که زیبا بوده است شکسته شده: تمام کشور به سمت فاجعه می رود. ما هنوز به دنبال توضیح و درک درد و رنجی هستیم که رخ داده است. بی وفایی موضوع اصلی این جریان است و مسلماً آنچه که نقض شده فرامین تورات بوده است و این یک خیانت به تورات است. قضیه روشن است و پیامبران از مقصرین شکایت می کنند با این حال، تصویری که حزقیال در باب ۱۶ به کار می برد، تصویر یک زوج است: تنها قضاوت در مورد رفتار ظاهری مد نظر نیست بلکه موضوع رابطه ای است که در آن وفاداری قلبی و باطنی می باشد. روایت حزقیال مسلماً بدون امتیاز است. برعکس هوشع که در دوران نامزدی ماه غسل را در بیابان

جای می دهد، حزقیال می گوید که اورشلیم از ابتدا خطاکار بوده است. با این حال لطف و رحمت خداوند به خوبی مشخص است: او بدون دلیل خاصی به قومش توجه دارد و همه چیز را از روی لطفش به آنها عطا می کند.

آینده ای امکان پذیر است (ارمیا ۳۱؛ حزقیال ۳۶)

این صورت نعمت به خوبی در مژده آینده ای ممکن برای قوم شرح داده شده است. سخن ارمیا ۳۱: ۳۱-۳۴، عهد جدیدی متفاوت از عهد قبلی را وعده می دهد. فسخ عهد قبلی در آیه ۳۲ اعلام شده است: «ایشان عهد مرا شکستند» ولی قلب بشر آمادگی پذیرش قانون خداوند را داراست، همه چیز احیاء خواهد شد» (آیه ۳۳). مهم ترین نقش را خود خداوند دارد. بشر به میل خود وفاداری اش را به خداوند ابراز می کند چون بشری است ناتوان. از این پس قوم می داند که نمی تواند بدون خداوندی که از روی لطفش بر او رحمت می کند زندگی کند: «من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود» (آیه ۳۳).

حزقیال نیز امیدواری تازه ای را برای تمام موجودات اعلام می کند «و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد» (حزق ۳۶: ۲۶). چند عنصر کلام ارمیا را مشخص و بارز می کند: تمام چیزهایی که توسط حزقیال گفته شده است بیشتر به نیایش مربوط می شود (تطهیر، ناپاکی، بت ها آیه ۲۵). و سپس در آیه ۲۳ شانس تازه ای برای اسرائیل مطرح می شود: خداوند اعتبار و قدرتش را نسبت به قومش متعهد می شود. اگر اسرائیل شکست خورده است، این خداوند است که در مقابل شکست خوردگان خود را نشان می دهد. بخشش و تجدید عهد با اسرائیل تحولی جدید و قوی است که در قدرت خداوند نسبت به قوم نمایان می شود.

در اینجا دیگر بحث ما این نیست که آیا قوم قوانین عهد را رعایت کرده اند یا نه، بلکه بحث ارتباط خداوند با قومش است که ارتباطی است بسیار قوی به طوری که نمی توان تاریخ را روی مسئله شکست عهد متمرکز کرد. کم کم در روند جریان حزقیال می توان درک کرد که عهد در ابتدا تعهد خداوند و یک ابتکار عمل است. عهد به وعده یک سرزمین به یک نسل و به آینده تبدیل می شود، مستقل از رویدادهای تاریخ و وفاداری قوم. این تئولوژی در متون روحانی پیدایش (۹-۱۷) توضیح داده شده است.

عهدی با تمام موجودات (پیدایش ۹: ۱-۱۷)

در داستان نوح نشان درود خداوند به نوح کاملاً واضح است «و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت: انسان را که آفریده ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چون که متأسف شدم از ساختن ایشان. اما نوح در نظر خداوند التفات یافت» (پید ۶: ۶-۸) باز هم در اینجا واقعیت رفتار بد بشر پنهان نشده است

اما نشان عهد خداوند یعنی «قوس ابدی» که توسط خداوند مقرر شده است در پایان روایت آشکار می شود. «عهد خود را با شما استوار می گردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند» (۱۱:۹). بشر در مقابل خون برادر خویش در حضور خداوند مسئول می ماند (۵:۹). با این حال، دیگر لعنتی برای انسان وجود ندارد، خداوند برکت می دهد و آینده را برای انسان ها و تمام جانداران تضمین می کند (۱:۹).

عهد با پسران ابراهیم (پیدایش ۱۷)

پیمان با ابراهیم از تئوری کهانت مشابهی ناشی می شود. خداوند به طرز یک جانبه متعهد می شود: «اما اینک عهد من با توست و تو پدر امت های بسیار خواهی بود» (۴:۱۷). ابراهیم تنها یک نشانه پیمان با خداوند خواهد داشت و آن ختنه است. «شکستن پیمان» در این متن (آیه ۱۴) با منتقل نشدن رسم ختنه به فرزندان و سرپیچی قوم از تعهد خویش در مقابل خداوند مطابقت دارد بنابراین موضوع یک آیین پرستشی نیست بلکه موضوع اعتمادی است که قوم به عمل خداوند دارد. بعد از تبعید، درک مفهوم پیمان به طور چشمگیری عوض شد: خداوند دیگر یک پادشاه بزرگ نیست که اسرائیل به خاطر تکالیف اش سر سپرده او باشد. مفهوم حضور خداوند به عنوان کسی درک می شود که بدون هیچ شرطی نسبت به قومش متعهد می شود، در حالی که وفاداری خود را در تمام شرایط نشان می دهد و حضور خویش را حتی در زمان تبعید و یا هنگام اهانت بشریت نسبت به خویش ثابت می کند. امیدواری ایمانداران به امکان بازآفرینی است که در آن خداوند تمام بشریت را فرامی خواند.

قانون، تورات

کلمه قانون که به عبری تورات ترجمه می شود از کلمه ای مشتق شده که به مفهوم: انداختن و کشیدن یک فلش است، جهتی که گرفته می شود و هدفی که کم نمی شود. این پیمانی است که خداوند با قومش بسته است، زیستن صادقانه بر اساس قانون. این پیمان برای اسرائیل یک خواسته و یک لطف خداوند است.

قانون برای آزاد زیستن: ده فرمان (خروج ۲۰؛ تثنیه ۵)

ده فرمان متن اصلی کتاب تورات است. یک تفسیر یهودی به نام (midrash rabba) تورات را به ده قطعه سنگ گرانها که در یک جواهر گنجانده شده است تشبیه می کند. این جواهر (کل تورات) ارزش خود را از این سنگ های گرانها کسب می کند. اولین فرمان را نگاه می کنیم: «من هستم یهوه

خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آورم» (خروج ۲۰:۲). خداوند خود را به عنوان خدایی که نجات می دهد و آزاد می سازد معرفی می کند. اولین قانون داده شده به اسرائیل رفرانسی است به این واقعه بنیانگذار.

نهی از بت پرستی ۴ دفعه به دنبال هم آورده شده است ولی این مانع آزادی ما نمی شود. خوب یا بد، این موضوع آزادی انسان را در پی شناخت واقعی آزادی به وجود می آورد. در کتاب لاویان مشاهده می کنیم که این ده فرمان با احکام دیگری کامل شده است، احکامی که مانند ده فرمان خطاب به اسرائیل است. تمام مجموع این احکام به منظور احترام به شخصیت بشری است «همسایه خود را مثل خویشان محبت نما» (لاو ۱۹:۱۸).

اولین قانون، قانون قداست است که حکم خداوند است: «مقدس باشید زیرا من مقدس هستم». قداستی که انسان باید داشته باشد، باید قداست در حد کمال باشد که هدف تمام احکام خداوند است. ممنوعیت های زیادی در تورات وجود دارد. در چند حکم روی پاکی و ناپاکی تأکید شده است. تقدیس به مفهوم از ناپاکی به سمت پاکی رفتن است. دو نکته قداست و پاکی به هم وابسته اند. ولی اگر جستجو برای رسیدن به پاکی بستگی به خواست انسان دارد، این خداوند است که تصمیم می گیرد انسان را تقدیس کند!

تمام قوانین یکی است: «بشنو ای اسرائیل...» (تثنیه ۴:۶)

در اینجا یکی از زیباترین متون عهد عتیق را مشاهده کنیم که در آن خداوند خود را خدای یکتا معرفی می کند. خدایی به غیر از او و هویتی به مانند او وجود ندارد و در او دوگانگی نیز موجود نیست. تمام احکام دیگر به دنبال این می آیند که خداوند یکتاست: «یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما». «و این سخنانی که من امروز تو را امر می فرمایم بر دل تو باشد و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما و آنها را بر باهوه های در خانه ات و بر دروازه های بنویس» (۱۷-۱۱). برای هر یک از پسران اسرائیل محبت به خدا در آنچه که می گوید، در عملش و در کلامش، معرفت این موضوع است که خدا وجود دارد. این اصل، پایه و رکنی بود که کل تورات بر آن استوار است. خردمندان دوست داشتن خدا را با تمام دل به مانند دوست داشتنی می دانند که اگر لازم باشد جان خود را نیز فدا کنند. در این نکته آخر ایمان، می توان گفت که وفاداری قوم یهود از اینجا ناشی می شود که آنها می دانند چه کسی را محبت می کنند.

ستایش قانون الهی (مزمور ۱۱۹)

در این مزمور ۲۵ بار کلمه تورات را مشاهده می کنیم (بیشتر از مزامیر دیگر). قانون در اینجا مربوط به شخصیت بشری است شخصیتی که در ارتباط با خداست: این «قانون خداوند است». مفهوم کلمه تورات در اینجا دربردارنده راه و روشی است برای زندگی، بدین معنی که قوانین تورات

بیشتر از اینکه احکام حقوقی باشد راهنمایی است برای زیستن. در این مزمو ر طولانی (هر یک از ۲۲ قسمت این مزمو ر ۸ آیه دارد) ۷ کلمه هم معنی برای کلمه قانون مشاهده می کنیم: احکام، دستورات، قوانین، خواست، وعده ها، راه، احکام. در این قانون ممنوعیتی وجود ندارد بلکه رابطه ای است که با کلماتی مثل: «لذت، شادی، آزادی، زیستن» توضیح داده شده است، بدین معنی که در این رابطه شادی و لذت وجود دارد.

هشت بار جمله «از فرایض تو لذت می برم» را می توانیم مشاهده کنیم.

کاتبان یهودی و تورات

در اورشلیم حدود سال ۴۰۰ قبل از میلاد مسیح، عزرائ کاتب رسماً کتاب تورات را در حضور قوم خداوند قرائت کرده، ترجمه و معنی می کرد. بدین گونه آنها مفهوم آن را درک کردند (نح ۸: ۱-۸). این ترجمه عمومی منشاء ترگوم Targum، یا ترجمه آرامی متون مقدس است. این نوع ترجمه، کتاب مقدس را مطابق با زمان توضیح می دهد یعنی همان نقشی را ایفاء می کند که کاتبان یهود قبلاً به عهده داشتند. کلمه «من» اولین کلمه ده فرمان خداست، کلمه «خدای تو» به دنبال آن می آید. تورات راهی است که بشریت را از خودمحوری به سمت شخص دیگری سوق می دهد. پیمان دربردارنده کل مفهوم تورات است و مسیح که بعدها کلمه من را تکرار می کند هیچ نکته متفاوتی از تورات را به پیروانش تعلیم نمی دهد دومین فرمان مشابه اولین فرمان است. برای مثال وقتی شخصی از مسیح سؤالی پرسید مسیح پاسخ داد: این گونه کن که خواهی زیست. عمل کردن یک خواسته است و زیستن یک فیض.

عهد یا حکومت خداوند؟

عهد در اناجیل

کلمه عهد به ندرت در اناجیل دیده می شود دو بار در انجیل لوقا، یک بار در متی و یک بار در مرقس. عملاً عهد به روایت شام آخر عیسی اختصاص دارد، هنگامی که عیسی پیاله شراب را به پیروانش تقدیم می کند. آیا انجیل نویسان این عمل مسیح را مانند یک عهد جدید محسوب نمی کنند؟

سلطنت و دیار پادشاهی

در اناجیل یک کلمه در عین حال هم نشان دهنده موعظه و هم نشان دهنده عمل عیسی است: «سلطنت یا پادشاهی خدا». متی مانند مرقس در ابتدای فعالیت عمومی خویش از زبان عیسی این

مژده را رسماً اعلام می کند که «پادشاهی خداوند نزدیک است» (مر ۱: ۱۵؛ مت ۴: ۱۷) تمام خادمان عیسی نشان می دهند که او خواهد آمد تا پادشاهی خداوند را برقرار کند. متی در باب ۱۳ انجیل خود روایات بسیاری را نقل کرده است که در آنها عیسی اسرار پادشاهی خداوند را به جمعیت شاگردانش توضیح می دهد (مت ۱۳: ۱۱). از طرف دیگر معجزات عیسی می توانند نشانه های ملموسی باشند که نشان می دهند پادشاهی خداوند فرا رسیده است. لوقا مطرح می کند که تمام موعظه های روحانی عیسی معطوف به این پادشاهی است که فرا می رسد:

«مرا لازم است که در شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم زیرا که برای همین کار فرستاده شده ام» (لو ۴: ۴۳). این پادشاهی سلطه جویانه نیست زیرا عیسی شاگردانش را در پادشاهی خود گرد می آورد (مت ۱۶: ۱۹). در میان این ملکوتی که از قبل بوده و باید بیاید است که می توان خداوند را به عنوان پدر پذیرفت و تمام بشریت حتی مخالفین عیسی با پذیرفتن خدا به عنوان پدر آسمانی می توانند جایگاه خود را پیدا کنند. مانند کاتبی که در پاسخ پرسش از عیسی می شنود: «از ملکوت خدا دور نیستی» (مر ۱۲: ۳۴).

معنی نماد خون

خوردن خون حیوانات مطلقاً ممنوع است (پید ۵: ۹) زیرا خون، زندگی می باشد (لاو ۱۷: ۱۱). در هنگام انجام قربانی عمل اساسی این است که خون حیوان قربانی شده بر قربانگاه پاشیده شود. با تقدیم یک زندگی به خدا شخص اعتراف می کند که هر زندگی از خدا سرچشمه می گیرد و بدی یا قتل که احیاناً مرتکب شده را با طلب بخشش جبران می کند.

و اما پیمان

ذهنیت جدید ما با این تصویر از پادشاهی مخالف است. با این حال، این پادشاهی به خوبی در کتاب مقدس و منجی گری قرن اول ثابت شده است. برعکس، عبارت پیمان جدید ما را مبهور کرده است: این دو کلمه ما را گمراه می کند. دیگر نباید فراموش کنیم که عبارت عهد جدید یا پیمان جدید مجموع متون مسیحی است که در جامعه دارای نفوذ و قدرت است. علاوه بر این، کلماتی که پایه گذار مراسم عبادی مربوط به شام آخر هستند، از زمان شام آخر به بعد، از پیمان جدید صحبت می کنند. بدین ترتیب می توان درک کرد که چرا این عبارت به مسیحیان این ذهنیت را عطا می کند که ما همگی یک خانواده هستیم. رسوم عبادی نباید ما را از این مسئله باز دارد که به طور کلی از نزدیک روایات شام آخر را بنگریم.

عهد جدید تنها در روایات لوقا و پولس ظاهر می شود: «و هم چنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود». (لو ۲۲: ۲۰؛ ۱-قرن ۱۱: ۲۵). اصطلاح پیمان جدید صریحاً به کلام ارمیا که در باب ۳۱ آیه ۳۱ تجدید عهد سینا را پیشگویی می کند، مربوط است. ارمیا برای این تجدید پیمان هیچ قربانی را در نظر نمی گیرد. بلکه او بر وفاداری مطلق قوم خدا نسبت به قانون خداوند که بر دل هایشان نوشته شده اشاره دارد. ارمیاء

بیش از این تصور نمی کند که مسیح نجات دهنده عامل اصلی این پیمان جدید است. لوقا مانند پولس کاملاً به کلام ارمیاء تکیه کرده و روی بنیان جدید پیمانی که با شاگردان عیسی بسته شده، پیمانی که فراتر از یهودیت می رود، تأکید می کند: «خون ریخته شده برای بسیاری».

خون پیمان

متی و مرقس هر کدام به نوبه خود متن متفاوتی را برای کلام عیسی ارائه می دهند: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود» (مر ۱۴: ۲۴) و «این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می شود» (مت ۲۶: ۲۸). عبارت خون عهد به قربانی که توسط موسی در کوه سینا تقدیم شد، اشاره دارد. موسی هنگامی که خون گاو را بر تمام قوم پاشید گفت: «و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: اینک خون آن عهدي که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است» (خروج ۲۴: ۸).

این دو انجیل نویس به وضوح ریشه عمل عیسی در هنگام شام آخر را، با در نظر گرفتن روش بنیادی موسی در هنگام پیمان در کوه سینا توضیح می دهند. لحظه ای که عیسی خادم خداوند، طبق کلام ارمیاء در باب ۵۳ جان خود را برای همه قربانی می کند، نقطه اوج وفاداری او به قوم است: «بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد نمود» (اش ۵۳: ۱۱).

هر دوی این سنت ها، که مربوط به پیمان است، به طور کلی در برگزاری مراسم نیایشی جامعه مسیحیت مانند مشارکت در پیمان بنیادی سینا (خروج ۲۴) معرفی شده و مطابق روایت ارمیاء باب ۳۱ عمیق تر شده و سرانجام توسط عیسی نجات دهنده و خادم مردم به تحقق رسیده است.

از حرف تا روح

عهد جدید از نظر پولس

پولس از پس چندین رساله، داستان درود و برکتی از طرف خداوند را طرح ریزی می کند که در آن عهد جریان اصلی است. چرا او از عهد جدید صحبت می کند؟ چه تازگی در این عهد که توسط عیسی مسیح بسته می شود وجود دارد؟ پولس در مورد عهد نخست چگونه می اندیشد؟

يك عهد جديد

علی رغم اینکه موضوع عهد جدید از نظر پولس دارای اهمیت خاصی است، کلمه عهد تنها ۹ بار در رسالات او و ۲ بار با صفت جدید آورده شده است. «او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می کشد لیکن روح زنده می کند» (۲- قرن ۳: ۶). اشاره دیگر مربوط به روایت شام آخر است: «این پیاله عهد جدید است در خون من هر گاه این را بنوشید به

یادگاری من بکنید» (۱- قرن ۱۱: ۲۵). هم چنین می توان به (روم ۴: ۹؛ غلا ۴: ۴؛ افس ۲: ۱۲) مراجعه کرد.

پولس پیمان های پیشین با نوح، ابراهیم و موسی را رد نمی کند. او غم خود را از این موضوع که قوم برگزیده تحقق وعده ها در مسیح را نادیده گرفته است، پنهان نمی کند او از برادران یهودی اش صحبت می کند آنهایی که به حسب جسم خویشان او هستند. «برادرانم که به حسب جسم خویشان منند که ایشان اسرائیلی اند و پسرخواندگی و جلال و عهد ها و امانت شریعت و عبادت و وعده ها از آن ایشان است» (روم ۴: ۹). از نظر پولس قوم یهود به ایفای نقش خود در نقشه خداوند ادامه می دهد. در باطن چنین قومی «اسرائیل» رایگان بودن این انتخاب باقی مانده است.

آیا عهد جدید بر ضد عهد قدیم است؟

پولس رسول رسالات خویش را به منظور تقویت و احیای ایمان جوامع نوپا که توسط او پایه ریزی شده بود، نوشته است. در این رسالات نکات اساسی برای مسیحیت نوپا، گنجانده شده اند. پولس در برخی موارد، هنگامی که باید در مقابل انحرافات و اشتباهات عکس العمل نشان دهد، از یک لحن مجادله آمیز استفاده می کند. این لحن در محکم کردن تفکر او اثر گذار است. این روش همان روشی است که در دوم قرن تیان باب ۳ مشاهده می کنیم: پولس در ابتدا در آیات ۶-۸ مشخص می کند که عهد جدید شامل چیست؟ و سپس در آیه ۱۴، آن را از عهد قدیم متمایز می کند. و در آنجا که نیاز است استدلال خویش را وصف کند، عهد جدید را در مقابل عهد قدیم قرار می دهد. نباید فراموش کنیم که در واقع این متن خطاب به غیریهودیان نوشته شده است زیرا برخی آن را خطاب به یهودیت می بندارند. پولس نشان می دهد که مسیحیان، از این پس، دیگر مطابق عهدی که با یهودیان بسته شد زندگی نمی کنند.

یهودیان در مواقع لزوم از قانون سینا که توسط خداوند به موسی داده شده است پیروی می کنند. جای تعجب نیست که در اینجا پولس اختلاف جزئی کلمه پیمان را که می توان عهد ترجمه کرد را مدنظر می گیرد ۱۴: ۳. از این پس، آنچه که توسط مسیح به ارث گذاشته شده و با مرگش به اوج قدرت رسیده است، ارتباطی جدید است، عهدی که بر پایه قربانی او استوار است. پولس رسول کلام خود را به دنبال عهد قدیم می آورد ولی او به این عهد وسعتی جدید می بخشد: خود عیسی به این ارتباط زنده میان ایمانداران و خداوند تبدیل می شود.

از حرف تا روح

عهد جدید دیگر نمی تواند مانند عهد قدیم در یک نوشته گنجانده شود زیرا این عهد دیگریک متن نیست بلکه شخص عیسی، در روح زنده می شود. دیگر نویسندگان عهد جدید، این گذر از یک متن به روح را به طرز دیگری توضیح می دهند: متی نشان می دهد که از این پس عیسی جای قانون خداوند را

می گیرد تا خواست او را بیان کند. یوحنا تأکید می کند که کلام خدا جسم گرفته است (باز هم اول رساله به عبرانیان را نگاه کنید). به خون عیسی مسیح نزدیک شده اید» (افس ۲: ۱۲-۱۳).

عهد جدید نه یک کامل کننده و نه یک بهبود دهنده عهد قدیم است بلکه این عهد نوعی ارتباط جدید با خداوند است، ارتباطی که مربوط به کل بشریت است. توسط عیسی که کامل کننده عهد قدیم است، تمام بشریت به وارد شدن به این عهد جدید با خداوند فرا خوانده شده اند. در واقع این عهد به مفهوم تحقق عهد قدیم است نه اینکه بر ضد آن باشد.

تابلوی زیر سلسله تضادهای استفاده شده

توسط پولس رسول در باب ۳ و ۴ دوم قرنیتیان، را توضیح می دهد

عهد جدید	عهد پیشین
الواح گوشتی دل (آیه ۳)	الواح سنگی (آیه ۳)
روح زنده می کند (آیه ۶)	حرف می کشد (آیه ۶)
خدمت روح (باب ۳ آیه ۸)	خدمت موت (آیه ۷)
خدمت عدالت (آیه ۹)	خدمت قصاص (آیه ۹)
باقی (آیه ۱۱)	فانی (آیه ۱۱)
نور معرفت (۶:۴)	نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است (آیه ۱۴)
جلال خداوند (۶:۴)	جلال فانی (۷:۳)
روی چهره مسیح (۶:۴)	روی چهره موسی (۷:۳)

يك پيمان بهتر

(رساله به عبرانیان باب ۸ و ۹)

نویسنده گمنامی که خطاب به عبرانیان این متن را نوشته است، الهیدانی با استعداد بوده است. او حدوداً از سال ۷۰ قبل از میلاد، توانسته است با تمام قدرت و به طور عمیقی اصالت راز عیسی را توصیف کند. او مسیح را به عنوان کاهن بزرگ معرفی می کند. مرگ و رستخیز او فدیة ای است که عهد جدید را بنا می کند.

دو آیین نیایشی تطبیقی

ما دقیقاً نمی دانیم که مخاطبین واقعاً عبرانی هستند یا خیر؟ در هر صورت یهودیانی که افسوس شکوه مراسمی را که در معبد برگزار می شود می خورند، به مسیح ایمان می آورند (زیرا هیچ نشانه ای در این متن نیست که نشان دهد معبد قبلاً ویران شده باشد). نویسنده یهودی الاصل نیز کاملاً آیین نیایشی معبد را می شناسد و آن را با قربانی عیسی مقایسه می کند تا تازگی ارتباط خواننده هایش را با خداوندشان نشان دهد.

تحت نفوذ شدید فلسفه یونانی افلاطون، نویسنده با کمک مقایسه کردن واقعیت های دنیای ما و واقعیت های آسمان، تفکر خود را استدلال می کند. از نظر او، چیزی که دنیوی، قابل مشاهده و زمانمند است تنها تجسم یا چهره کسی است که ملکوتی غیرقابل مشاهده ابدی است. تمام مراسم یهودیت که در معبد انجام می شد واقعیت های ملموسی بودند (ساختمان معبد، اشیایی که برای مراسم استفاده می شد، تقدیمی ها و حیواناتی که قربانی می شدند) که به لطف کاهنانی که در طول قرن ها جانشین هم می شدند، برگزار می شد. تمام این مراسم تنها شکلی دنیوی و ناتمام از آیینی آسمانی و ابدی بود.

خون قربانی

نقطه مهم و مشترک میان این دو آیین نیایشی، یعنی آیین نیایشی معبد و آیین نیایشی مربوط به عیسی، خون پاشیده شده است. به وضوح تفاوت میان این دو تقدیمی بسیار بزرگ است. از یک طرف آیین قربانی یک حیوان و از طرف دیگر واقعیت قربانی یک انسان: «و نه به خون بزها و گوساله ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیۀ ابدی را یافت» (عبر ۹:۱۲). این تفاوت از اینجا ناشی می شود که: «هرگاه خون بزها و گاو و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می شود، تا به طهارت جسمی مقدس می سازد پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت کنید؟» (عبر ۹:۱۳-۱۴). این به مفهوم گذر از مرگ به سوی حیات است، گذر از یک وقف کامل برای رسیدن به خداوند.

واسطه يك عهد جديد

نویسنده با این آیه کلام خود را کامل می کند: «از این جهت او متوسط عهد تازه ای است تا چون موت برای کفارۀ تقصیرات عهد اول به وقوع آمد، خواننده شدگان وعده میراث ابدی را بیابند» (۱۵:۹). اولین پیمان با خون گاو و موسی بر قوم پاشیده است پایان یافته است (خروج ۲۴). خون ریخته شده مسیح روی صلیب، نهایت زندگی اوست که به خداوند و به برادرانش تقدیم کرده است، این خون یک قربانی کامل است. این مسیح است که عهد جدیدی را که ارمیا در کلام معروفش (۸:۸-۱۲) پیش بینی کرده بود پایه ریزی می کند.

قربانی عیسی، گذر او به سوی پدر توسط مرگ، تنها یک قربانی به جهت بخشش گناهان

محسوب نمی‌شود بلکه چیزی فراتر از قربانی یک عهد است، یعنی به خاطر خود شخصیت مسیح که واسطه است میان خداوند و انسان‌ها، این موضوع فراتر از یک قربانی معمولی است. مسیح برخلاف کاهنان یهودی بی‌گناه است و هیچ گناهی بین او و خداوند جدایی نمی‌اندازد. علاوه بر این او با عشق و محبت خویش تمام انسان‌ها را با یکدیگر و هم چنین با خداوند متحد می‌کند: (عبر ۲: ۱۱). او رئیس کهنه‌ای کریم و امین شده است (۱۷: ۲).

عهدی برتر

این طرز فکر اشتباهی است که باور کنیم، نویسنده ما صرفاً و به سادگی دو عهد را در تضاد با هم قرار می‌دهد. بلکه دومین عهد جای‌گزین اولین عهد می‌شود (عبر ۸: ۱۳). نقل قول طولانی ارمیا در باب ۱۳ خاطر نشان می‌کند که این «عهد جدید» که همیشه با اسرائیل بسته می‌شود و همیشه محتوای یکسان دارد (محتوایی مشابه با ده فرمان سینا) اعلام‌کننده بخشش است. این تنها تغییری است که این پیمان را تجدید می‌کند: «همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت زیرا که به تقصیرهای ایشان ترحم خواهد فرمود و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد» (عبر ۸: ۱۱-۱۲).

اگر این پیمان جدید بهتر است (۶: ۸) این بدان علت است که میانجی بهتر از موسی است. ما، مسیحیان، نمی‌توانیم هیچ برتری را نسبت به برادران ایمانی خود یعنی یهودیان از آن خود بدانیم، چرا که مانند نیز مانند آنان گناهکاریم. مانند آنان که بدون معبد در قرن ۱۹ زندگی می‌کردند، ما نیز می‌دانیم که در قلب بشر است که پیمان وجود دارد. تعلیمات عیسی، بهتر ما را متوجه این مسئله می‌کند که پیمان همان زندگی است که از روی عشق به خداوند و برداران تقدیم شده است عیسی قبل از دوران ما نمی‌زیسته است او توسط روح خویش که به ما عطا می‌کند، در درون ما زندگی می‌کند.

عهد، يك كلمه جديد در تعليمات دينی

در میان ما، آنهایی که جوان تر هستند هنوز خاطراتی را از تعلیمات دینی بین المللی که همراه با پرسش و پاسخ بوده است را به یاد می‌آورند. اگر چه كلمه عهد در کتاب مقدس از اهمیت زیادی برخوردار است ولی عملاً نمی‌توان زیاد آن را در کتاب مقدس پیدا کرد. بنابراین چرا امروزه کاربرد این كلمه در تعلیمات دینی فرزندان و بزرگسالان رایج است؟

تعلیمات دینی: كل يك داستان

آن می‌دانید چه کسی برای اولین بار تعلیمات دینی را منتشر کرد؟ لوتر. زیرا او از بی‌آگاهی مردم رنج می‌برد. لوتر در سال ۱۵۲۹ در آلمان جزوه‌ای منتشر کرد که توسعه نهضت اصلاح دین نقش

مهمی را ایفا می کرد. چند سال بعد، روحانیون کاتولیک در شورای ترنت (سال ۱۵۴۵-۱۵۶۳) نظریات خود را مطرح کردند، در سال ۱۵۵۵، اصول تعلیماتی رایج بود که در ایمان کاتولیک خلاصه می شد.

این اصول تعلیمات بهتر از اصول تربیتی نیاکان بود و در طول و بعد از جنگ جهانی دوم، توانست در فهرست تعلیمات غیرمسیحی فرانسه جایی باز کند و اعتماد زیادی را نسبت به خود جلب نماید. زیرا غیرمذهبیان و حتی روحانیون مخالفت خود را مبنی بر این که این تعالیم با تعالیم دینی مطابقت ندارد اعلام می کردند. بعد از چندین بحران، اصول تعلیمات دینی برای بیان تعلیماتش زبانی نزدیک به زبان کتاب مقدس پیدا می کند. در بین شورای روحانیون کاتولیک واتیکان دوم، می توان کلماتی مانند: «قوم خدا و عهد» را مشاهده کرد. دلایل متعددی را می توان ذکر نمود که باعث برگشت این کلمات در متون مذهبی شده اند.

سه دلیل برای صحبت از عهد

اول پی بردن به این نکته که ایمان به مانند رابطه ای شخصی با خداوند است. در این بعد، ایمانی که اصول دینی باید آن را پرورش داده و غنی سازد، تأیید یک نظریه نیست بلکه ورود به ارتباطی عمیق با خداوندی است که محبت اش ما را به او وابسته می کند، هم چنین محبت او مردم را نسبت به هم در یک اجتماع مانند برادرانی به هم وابسته می کند. این اجتماع همان کلیساست. این جنبه ارتباطی ایمان و زندگی در عهد موضوعی بسیار فراتر از یک سیستم ایمانداري مجزاست. این جنبه مستقیماً تمام زندگی معنوی را مانند ارتباطات روزانه به هم ملحق می کند و به طور پیوسته در تمام ارتباطات بشری ما خود را نشان می دهد: در نهایت این بعد ایمان در دستور دو گانه عیسی خلاصه می شود: «خداوند را دوست بدار و در نهایت هم نوعت را نیز دوست بدار».

دلیل دیگری نیز وجود دارد که به نظر می رسد در موفقیت حضور کلمه عهد مؤثر بوده است: این کلمه این امکان را فراهم می کند که قانون خداوند را در چهارچوب یک ارتباط دو جانبه قرار دهیم. توصیف قانون خداوند به صورت مقرراتی غیرشخصی و یا به عنوان اعمالی قضایی و حقوقی، این قوانین را بسیار سخت و مشکل می کند زیرا قانون خداوند دیگر از اساس و پایه آن که محبت خدا نسبت به قومش می باشد، قابل تفکیک نیست، در یک مفهوم، کلمه عهد متضاد با ارزش و اهمیت قانون خداوند می شود. و مشکلات امروز ما نیز از همین نکته ناشی می شود. ما امروزه به سختی می توانیم از خداوند داور و داوری صحبت کنیم: این همان تصویری است که سابقاً در مورد آن اغراق می شد و آگاهی ما را از رازهای مقدس نسل های گذشته تحریف کرده است.

به طور کلی، آخرین دلیل برای برگشت کلمه عهد، کشف دوباره عهد عتیق است البته نه به عنوان یک اسطوره باستانی و یا یک منبع تاریخی بی زمان که هدفش تعلیم فضیلت های اخلاقی است، بلکه به عنوان تاریخ خود اسرائیل، و به عنوان صورت داستانی، باب روز خواهد بود اگر آن را

در روح تفسیر کنیم: همین امروز است که خداوند می خواهد با هر یک از بندگانش عهد ببندد تا میان قومش زندگی کند. کلیسا که به اسرائیل پیوند داده شده است، می تواند خود را از کلام خداوند که به وسیله آن خداوند، به تدریج از پس تجربه های عهد، خود را به قومش آشکار می کند، غنی سازد و بدین ترتیب او قومش را برای آمدن مسیح، واسطه عهد جدید آماده می کند.

آیا این کلمه عهد نیست که به ما این اجازه را می دهد که داستان دو برکت (یعنی عهد عتیق و عهد جدید) را به هم متصل کنیم؟ و بنابراین کلیسا و قوم اسرائیل را از پس این دو عهد به هم متصل کنیم؟ «خداوند به قدری خردمند است که عهد جدید در عهد عتیق پنهان شده است و عهد عتیق در نور عهد جدید آشکار می شود» (اگوستین قدیس).

بحث گروهی کتاب مقدس

برای روشن شدن محتوای عهد خداوند با اسرائیل، بسیار جالب خواهد بود که آن را با عهد نامه های شرقی قدیمی مقایسه کنیم. متن ذکر شده در زیر می تواند موضوع یک تحقیق گروهی باشد: این عناصر مختلف عهد که در متون مقدس دوباره آشکار می شوند شامل چه می باشند؟ و اگر آنها منتقل شده اند، چگونه و چرا؟

يك عهد نامه رعیتی

عهد نامه ای میان مورسیلی دوم، پادشاه هتی و نیقمپا اهل اوگاریت، در سوریه: ۱۳۰۰ سال ق.م:

«خورشید سرزمین هتی، پادشاه بزرگ، بدین گونه سخن می گوید: من تو را به سرزمینت برگردانده و بر تخت پادشاهی پدرت نشاندم. تو نیقمپا به همراه سرزمینت خادمان من هستی. امروز را تاریخ زده و برای بقیه روزها، تو نیقمپا، نسبت به پادشاه هتی، اربابت، وفادار خواهی بود. در پی روزهای پادشاه هتی و فرزندانش صلح را نگه خواهی داشت. با دوستان من دوست باش و با دشمنان من دشمن. و اگر دشمنی بر ضد پادشاه هتی قیام کرد و تو متوجه شدی، در آن هنگام با تمام نیروی کمکی ات به کمک شاه بیا. و اگر کسی بر ضد تو کاری کرد و برای شاه پیغام فرستادی که «به کمک من بیا» در این هنگام شاه به کمک تو خواهد آمد و این دشمن را نابود خواهد کرد. اگر نیقمپا به مفاد عهد نامه و پیمانی که بر روی این لوح ثبت شده است وفادار نماند، خدایان او و شخصیت اش، همسرانش، فرزندان اش و شهر و کشور و تمام آنچه را که داراست نابود سازند. ولی اگر نیقمپا به عهد نامه وفادار بماند، خدایان، او، و همسر و فرزندانش و نیز شهر و کشور و تمام دارایی اش را حفظ کنند». (متن کامل در عهد نامه Proche Orient آورده و تفسیر شده است).

روایات عهدهای بشری

- عهد ابراهیم و ابی ملک (پید ۲۱:۲۲-۳۳)
- عهد اسحاق و ابی ملک (پید ۲۶:۱۵-۳۳)
- عهد یعقوب و لابان (پید ۳۱:۲۴-۵۴)
- عهد یوشع و جبعونیان (یوشع باب ۹)
- عهد داود و یوناتان (۱- سمو ۱۸:۱-۳، ۲۵).
- عهد داود و ابنیر (۲- سمو ۳:۱۲-۲۱)
- عهد داود و اسرائیل (۲- سمو ۵:۱-۳).
- عهد سلیمان و حیرام (۱- یاد ۵:۱۵-۳۲).

عهد سینا (خروج ۱:۲۴-۱۱)

این روایت عهد، یک مجموعه عمده و اصلی است:
حضور خداوند در کوه سینا (خروج ۱۹) ده فرمان (خروج ۲۰)، و قوانینی که ده فرمان را توصیف می کند (خروج ۲۱-۲۳). این متنی است اصلی، یکتا که اهمیت آن تا عهد جدید بارز می باشد (۱- قرن ۱۱:۲۵؛ مت ۲۸:۲۶؛ عبر ۹:۱۲).

ساختار ادبی

متنی است کامل و علنی و می توان مشاهده کرد که دو سنت در اینجا گرد هم آمده اند. توضیحات مربوط به کتاب مقدس نشان می دهد که معمولاً دو سنت یهویست و الوهیست را می توان مشاهده کرد ولی ترجیحاً در اینجا دو سنت دیگر را بررسی می کنیم:

الف) بررسی کردن

باب ۲۴:۱-۲، ۹-۱۱: این چند آیه به خوبی به هم ربط داده شده اند، شخصیت ها و کلمات به خوبی نشان می دهد که متن یک متن کهناتی است (مقایسه کنید مفهوم حضور خداوند را با رؤیای حزقیال (۱:۲۶-۲۸)).

آیات ۳-۸: متن به وضوح متنی است تثنیه ای و آیین قربانی (۴-۸و۶) و در دو آیه که مربوطه به سخنان خداوند (آیه ۳) و کتاب عهد (آیه ۷) می باشد، توضیح داده شده است. این همان چیزی است که دو تعهد قوم (آیه ۳ و ۷) را به دنبال دارد، در واقع این آیه سوم است که به نظر می رسد دوباره به متن اضافه شده است.

ب) ساختار قرینه‌ای

نگارش پایانی باب یک تناسب و تقارن را جستجو می کند که می توان این تقارن را در آیات ۱-۹ مشاهده کرد. کلمات: «بالا رفتن»؛ موسی، هارون، فرزندان؛ مشایخ، سخنان: عمل کردن، نوشتن، کتاب، مذبح.

ج) چند نمونه تضاد و دوگانگی

هم اکنون از ۱۲ ستون که برای ۱۲ قبیله بنا شد صحبت می کنیم: از اول آیه سوم موسی باید از کوه خداوند بالا رود ولی او تا قبل از آیه ۹ این کار را انجام نمی دهد. در آیه ۲ گفته شده که فقط موسی باید از کوه بالا رود ولی در آیات ۱۰-۱۱، مشایخ نیز می توانند خداوند را مشاهده کنند.

عاملین آیین نیایشی

الف) چه کسی شخصیت و یا گروه نامیده می شود؟ نقش هر کس در این آیین نیایشی بزرگ که تمام نقش ها را به هم مرتبط می کند، چیست؟ مشایخ خاطرات قدیم قوم و جوانان آینده قوم هستند.

ب) موسی: او عنصر اصلی تمام کارهاست. او کلام قطعی را بیان می کند (آیه ۸).

ج) خداوند: او تنها فاعل یک جمله است (آیه ۸) عناصر دیگری را که خداوند در آن ظاهر می شود مشاهده کنید: «کوه، سخنان، کتاب، رؤیا، غذا».

کلام و خون

کلامی که همراه با حرکت و عمل است، نشان دهنده اهمیت آن در زندگی است و این کاملاً بدین معنی است که کلام به عمل مفهوم می بخشد: عهد با خداوند، کلام و عمل هر دو از هم حمایت می کنند تا آیین های نیایشی را غنی تر کرده و از سخنان پوچ دوری شود.

الف) از پس این آیین نیایشی و سخنان، برگزار شدن مراسم به چه طریق است؟ آیا امروزه می توانیم از طریق برگزاری راز قربانی مقدس (نقش روحانیون، نوع کلمات، دیالوگ ها، قرائت ها...) به این موضوع پی ببریم؟

ب) چرا در این آیین از خون صحبت شده است؟ قربانی های این فرقه، به خوبی در متون مقدس دیگر شرح داده شده است (خروج، لاویان) ولی پاشیدن خون بر قوم مسئله ای جداست. خون مفهومی بسیار عمیق دارد (لاو ۱۷: ۳). (بره عید فصح) مفهوم مرگ نیز مشخص است (خون بشری که جاری می شود). در ختنه کردن نیز، خون به مفهوم پیمان است.

بدین ترتیب ما در این متن به ساختار پیمان پی می بریم: عیسی به طور کاملی کتاب مقدس و کلیسا را کامل می کند.

عهد شکیم: (یوشع ۲۴)

همان طور که کتاب خروج (باب ۲۴) توضیح می دهد، عهد سینا توسط عمل موسی که همان پاشیدن خون است، به پایان می رسد، روایت عهد شکیم، که توسط یوشع، جانشین موسی، انجام می شود بی شک کم تر از عهد سینا شناخته شده است. ما این دو مورد را با هم بررسی می کنیم:

نگاهی بر محتوا

رویداد عهد در قسمت آخر کتاب یوشع جای می گیرد. رحلت یوشع نیز کمی بعد نوشته شده است. مانند همیشه، رحلت شخصیت های بزرگ کتاب مقدس یک وصیت نامه و یا سخن خداحافظی را به دنبال دارد. در مورد یوشع این وصیت از باب ۱:۲۳ شروع می شود در ضمن اینکه به سالخوردگی یوشع اشاره می شود. بنابراین باب ۲۴ در این محتوای وصیت نامه گنجانده شده است ولی به نظر می رسد که در باب ۲۳ جای گرفته باشد: دو جمله اول هر باب را بخوانید برخوردهای مهم و رسمی را مدنظر بگیرید.

خواندن گروهی روایت

با خواندن متن شروع کنید، آن را دو دفعه بخوانید و نکات جالب و مورد توجه تان و نیز اولین عکس العمل خود را یادداشت کنید:

- کسانی که در این متن حضور دارند و انجام دهنده عملی هستند چه کسانی هستند؟ فاعل و فعل ها را مشخص کنید: خداوند، یوشع، قوم (فاعل ها را با رنگ های مختلف مشخص کنید) بدین طریق شما می توانید متن را به قسمت های مشابه زیادی تقسیم کنید.
- نشانه های زمانی شامل چه چیزی می شوند؟ زمان فعل ها را مشاهده کنید (گذشته، حال، آینده)، آیا نشانه های دیگری نیز وجود دارد (مثل: قیدهای زمان و ...).؟ چه عملی در زمان حال انجام شده است؟ این عمل توسط فعلی که به زمان حال انجام شده است، نشان داده شده.
- در قسمتی که خداوند عمل کننده اصلی است (۲-۱۳) هر رویدادی را مشخص کنید. کدام یک از اهمیت بیشتری برخوردار است؟ هدف این پاراگراف چیست؟ برای آن یک عنوان پیدا کنید.

ساختار روایتی از يك پیمان

معمولاً روایات پیمانی از عناصر مشترکی تشکیل شده اند و در یک چهارچوب مشترک نیز گنجانده می شوند:

- (۱) پادشاه نام خود و عنوان خود را معرفی می‌کند.
 - (۲) متن عهد، مردم تاریخ گذشته را یادآوری می‌کند: نیکی‌ها و شاید بدی‌هایشان، و خصومتشان را. این مقدمه تاریخی است.
 - (۳) متن، قوانینی را که برای وفادار ماندن به عهد لازم است ذکر می‌کند: قید و شرط.
 - (۴) متن عهد، به مکانی که باید متن نگهداری شود و لحظاتی که باید آن را در نظر گرفت تا در حافظه نگهداری شود، اشاره می‌کند.
 - (۵) متن، شاهدان عهد را می‌شمارد، الاهیت‌هایی که ضامن هستند.
 - (۶) متن، برای تخطی‌کنندگان از پیمان نفرین، و برای وفاداران رحمت الهی را آرزو می‌کند.
- = کدام یک از این شش عنصر در روایت یوشع وجود دارد؟ و کدام یک گسترده‌تر است؟ و علت‌اش چیست؟
- = سعی کنید عناصر بالا را با عناصر روایت یوشع تطبیق دهید: شاهدان الهی که در بالا ذکر شده‌اند توسط چه عنصری در روایت یوشع جای‌گزین می‌شوند؟ قوم چه تعهدهایی می‌دهند؟
- = چه تصویری از خداوند در این روایت آشکار می‌شود؟ چه نوع رابطه‌ای میان خداوند با قومش وجود دارد؟ محدودیت‌های این روش را برای معرفی تعهدات خداوند و قومش مشاهده کنید.



روایات کتاب مقدس

پیشگفتار

آموزه‌های کهن دینی هر یک روایتی از انجیل آورده و مطالبی را برای آموزش پیشنهاد داده‌اند. باعث تأسف است که روایات را حفظ نکرده‌ایم و تنها به سؤالاتی پاسخ داده‌ایم که هیچ‌گاه برایمان پیش نمی‌آمده! عیسی هرگز تصویری از ملکوت خداوند برایمان ترسیم نکرده است؛ آنها از درون حدیثی باز گفته که با مثل‌هایی از کشت و زرع، تاکستان‌ها، گله‌ها، مثل‌های ازدواج، پسرانی که خانه را ترک گفته‌اند و پادشاهانی جنگجو، توأم بوده است. آری، خداوند از زندگی انسان‌ها به گونه‌ی حدیث و داستان سخن می‌گوید. از فرانسیس بروسی تشکر می‌کنیم که در انستیتوی کاتولیک پاریس تدریس می‌کند و ما را در تفکر و اندیشیدن بر روایات انجیلی در تعالیم دینی کمک کرده است.

در این شماره از مجله از ما دعوت شده تا روایات انجیلی را کشف کنیم. نباید به سرعت تصور کنیم که همگی آنها را می‌شناسیم، چرا که معنای آنها مانند چشمه‌ای است بی‌انتهای و به خصوص روایات بی‌شماری نیز وجود دارند که بر ما پوشیده مانده‌اند. مانند ایام تعطیلات، مکان‌های بی‌شماری را یک باره کشف می‌کنیم که از جاده‌های اصلی بدور بوده‌اند. باید از جاده‌ها و مسیرهای آشنا فاصله بگیریم.



نحوه باز خوانی روایات انجیلی

نحوه برخورد ما با روایت مانند روش برخورد آقای ژوردان با نثر می باشد. هر روز بی آنکه بدانیم، روایاتی را می سرائیم و وقایعی را نقل می کنیم که برای ما یا برای دیگران اتفاق افتاده است. نقل روایت، یکی از وسایل مهم ارتباطی است؛ نشان زندگانی است که به طور مستمر ارتباط اجتماعی ما را قوت می بخشد و از طرق مختلف همانند روزنامه، تلویزیون، و سینما نقل می شود. روایت نوعی نوشته ای است که در آن وقایع تخیلی یا حقیقی نقل شده اند و بازیگران آن در فتنه گری، خطرپذیری، شکست ها و موفقیت ها دخیل اند. روایت برخلاف موعظه می تواند انتزاعی باشد و دانش ما را بالا ببرد، به طور مثال در تعالیم دینی قدیم و معانی آنها. برای درک بهتر مثل های انجیل باید خطوط برجسته ادبی روایت را طی کنیم و سبک های مختلف ادبی که بیان شده است را باز شناسیم.

روایت

روایت در وحله اول ساختار است

راوی کارگردانی است که شخصیت ها و صحنه ها را انتخاب کرده، عناصری را حذف می کند یا به ارزش آنها می افزاید. و از صحنه ها و سکانس ها، مونتاژ خاصی را پدید می آورد. به طور مثال لوقا، درست قبل از تعمید عیسی، روایت کرده که یحیی تعمید دهنده در زندان است، بنابراین، این امر دلایلی دارد که باید به آن پی ببریم. راوی می تواند مدتی طولانی بر روی سکانش تأمل کند (مثلاً داستان را بسط دهد) یا به عکس آن را کوتاه کند. بنابراین نباید روایت را همچون مطلبی ضبط شده و بیان گذشته قلمداد کرد. روایت کردن همواره طریقه ای است برای خلق واقعیتی دیگر و نوین.

روایت واقعی است

در ارتباط با هر حادثه ای، تخیلی یا واقعی، روایت در بیان وقایع مصمم است. زیرا موضوع، شناخت آنچه که به درستی رخ داده یا آنکه به طور کلی چه اتفاق افتاده است، نمی باشد بلکه بیان دیدگاه و ارائه داستان توسط روای است. در برابر روایات انجیلی باید به دنبال نحوه بیان روایت توسط نویسندگان و وسایلی که برای ایجاد ارتباط بکار گرفته است باشیم. به بیانی دیگر، شناخت و احترام گذاشتن به سبک خاص ادبی است که نویسندگان به کار برده. روایات یهودیت و یونس و داستان های تمثیلی، وقایعی را نشان می دهند که از شبکه تخیل و تجسم عبور کرده اند.

روایت تحولات را ترسیم می کند

روایت، مراحل و لحظات مختلف، و نحوه تحول موضوعی خاص را از آغاز تا پایان نشان می دهد. پیوسته کمبودی دارد که در پایان آن کامل می شود. داستان ربوده شدن شاهزاده خانم توسط مردی «بدجنس» و آزادی او توسط «قهرمان»، معجزات، بیماری، ضعف جسمانی یا کمبود نان، آب یا شراب را در بردارد. در کتاب خروج داستان با بیان پریشان حالی ملت اسرائیل آغاز شده که خداوند به کمک آنها می آید و آنها را توسط موسی از دست فرعون نجات می دهد.

شیوه های مختلف بیان روایت

نویسنده وسایل خاصی را برای جان بخشیدن به نوشته خود به کار می برد، و پیوسته می خواهد ارتباط را با مخاطبین خود حفظ کند تا مدام هیجان دنبال کردن موضوع را در او بوجود آورد. در بیان یک روایت همه عوامل و عناصر مفیدند و همه جزئیات مورد نظراند. اینک دو روش مرسوم را از نظر می گذرانیم. عناصر مورد تأکید، جزئیاتی هستند که توجه مخاطب را تشدید می سازند و اجازه می دهند که بهتر مسائل را درک کند و از خط اصلی خارج نشود. یوحنا در روایت چهارم انجیل، دوست دارد با بکار گرفتن جمله معترضه توجه مخاطب و خواننده را به موضوع جلب کند: شش تنگ خالی جهت طهارت یهودیان بکار رفته است... یا آنکه، یهودیان و سامریان رابطه ای با یکدیگر ندارند. معلق ماندن روایت، وقفه ای است در رسیدن به نتیجه مورد نظر، آنچه که تنش بوجود می آورد و حس کنجکاوی را بیدار می کند. در روایت ایلعازر عیسی چون مطلع می شود دو روز انتظار می کشد، آنگاه سفر می کند. در زاویه ای بزرگتر کتاب تورات در طول چندین قرن و در ارتباط با سرزمین موعود نوشته شده. وعده سرزمین موعود ابتدا به پاتریارک ها در مدتی محدود وعده داده شده است؛ و سپس وعده آن را به موسی داده اند اما در زمان یوشع قوم به آن سرزمین موعود می رسند.

روایت عملکردی اجتماعی دارد

هر تجمعی مانند خانواده، تاریخ خاص خود را دارد، روایاتی که برای نقل به دیگران ساخته شده اند و تفکر خویشاوندی را در آنها بوجود می آورند. اهمیتی ندارد که روایات بارها تکرار می شوند چرا که هر بار موضوع تازه و پرتراوت است، و در عین حال آیین تجدید روایت و انتقال آن وجود دارد. در عید قیام همراه با تعمق بر روایت کتاب خروج، قوم اسرائیل بار دیگر به عوامل و عناصر تاریخ پیدایش خود می پیوندند، و عامل نجات خود می گردد. با روایت قربانی مقدس که در مراسم نیایش موعظه می شود، همان تأثیر نیز وجود دارد، زیرا بار دیگر شاهد شام آخر می باشیم و عضو گروه رسولان مسیح.

روایت خواننده را تحول می بخشد

خواندن رمانی تکان دهنده به مفهوم قرار گرفتن در همان شرایط و نقش آفرینی در موضوع است، تا آنگاه چون به سبب تجربه ای، از آن متحول شویم. همان گونه که اغلب از مشاهده فیلمی پیش

می آید که چهره تماشاگران شاد یا متأثر از داستان می شود. کتاب خروج خواننده را تکان می دهد چرا که نمادهایی با خود همراه دارد که صحبت از مرگ و خروج دارند، به مانند تجربه طی طریق، هر یک از خوانندگان خود را درگیر داستان خروج می بیند. برای تولدی دوباره باید مرگ را تجربه کند و مراحل مختلفی را طی کند تا به آستانه داستان برسد.

روایات انجیل

انجیل کتاب واحدی را تشکیل می دهد، زیرا که تنها یک راوی دارد و آن هم خداوند است، حتی اگر به دست افراد مختلفی نوشته شده باشد. دسیسه ای در سرتاسر کتاب مشاهده می شود و شخصیت مهمی که در تمام طول داستان موضوع اصلی و کلیدی است: عیسی. بنابراین می توان از داستان بزرگ انجیلی صحبت کرد، هر چند از روایات کوتاهی انباشته شده است که در سبک های ادبی مختلفی شکل گرفته اند. اکنون مهمترین آنها را از نظر می گذرانیم.

روایات کوتاه

برخی آیه ها خلاصه روایت تمام انجیل می باشند؛ تاریخ نجات. در کتاب عهد قدیم؛ روایاتی از ایمان تاریخی نقل شده است مانند کتاب تثنیه ۵: ۲۶-۹ یا کتاب یوشع ۲: ۲۴-۱۳. در عهد جدید به خصوص در اعمال رسولان کتاب های (micro-evangiles، اناجیل کوچک) وجود دارند مانند (اع ۲: ۲۲-۲۴ یا ۱۰: ۳۷-۴۰).

روایات کتاب تواریخ

کتب سموئیل و پادشاهان (در کتاب تواریخ باز نوشته شده است) به تصور امروزی ما به تاریخ نزدیک ترند. برخی تصور می کنند که با طرح مشخص تاریخی با گاه شماری و روابط علت و معلول و قضاوتی تحلیل گرایانه مواجه هستیم که به نوشته های سلطنتی بین النهرین شباهت دارد و عظمت و جلال شاهان بر تخت نشسته را همراه با ندیمگان ایشان ترسیم می کند. نگارنده تاریخ داود، هیچ یک از گناهان پادشاه و عاقبت رقت انگیز وی را از ما مخفی نمی دارد.

روایاتی از افسانه های محلی (فولکلور)

نوشته های پاتریارک هاگاه چنان است که خواننده نمی تواند مفهوم مذهبی آن را درک کند. چنان که در روایات: تامار و یهودا (پید ۳۸)، یعقوب و اسحاق (پید ۲۷)، لابان (پید ۲۹-۳۱)، عیسو (پید ۳۲-۳۳) راوی آن چنان واقع بینانه تزویر، بار سنگینی گناه، و گذشت و رحمت را ترسیم کرده که به دنبال نصیحت کردن شخصیت های خود نیست. در واقع نشان داده که گذشتگان چگونه تفاوتی

داشتند و دیانت در نزد آنان به گونه ای دیگر قلمداد می شد. اسرائیل چون پسر خانواده ای تنگ دست می نماید که توانسته در زندگی به موفقیت برسد، و چنانچه گذشته خود را فراموش کند - گذشته پدران خویش را - دیگر نمی تواند درک کند که خود او کیست و چه هدفی دارد. در واقع این روایات هویت وی را شکل می دهند.

روایات نمادین

این روایات نشان می دهد که نگارش آن چگونه برای «نخستین بار در گذشته» اساس و اصول آنها را، مانند افسانه های مشرق زمین که بسیاری اوقات از آن الهام گرفته است، حفظ نموده. آنها بسیاری از واقعیت ها را که عالم انسانیت را بوجود آورده شرح می دهند: درد، مرگ، عشق، شادی، تمام اجزای رازگونه و مبهم انسان را برمی شمردند، انسانی که در آن واحد دارای درایت و کج فهمی است، به قوانین خداوند نزدیک اما ناتوان از اجرای آنها می باشد. مانند روایت آدم و حوا، قابیل و هابیل، نوح، بابل که نشان می دهد انسان در برابر خداوند، در برابر دیگری و تمامی کهکشان و خودش چگونه است. زوایات پراز معنا که سرنوشت یکسانی را تعبیر می کند.

روایات راه گشا

برخی از روایات به علت سنگینی و بار تاریخی از سایر روایات متمایز گشته اند. مانند مهاجرت ابراهیم در (پید ۱۲) که بیش از یک حکایت است، کتاب خروجی از میان هزاران سفر دیگر: «از ولایت خود به سوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو». در این سخنان، ملتی متولد می شود و طی قرن ها و در مسیر قاره ها رشد می کند و به خواننده ای که من هستم می رسد. می توان چنین حکایتی را از قرائت مسئولیت و مأموریت موسی استنباط کرد (خروج ۳)، یا در کتاب داود (۲- سمو ۷) که در آنجا آمیختگی میان ظاهر شدن خداوند و راه آدمیان، داستان ها و دانش اتفاق و نیاز - در کتاب عهد جدید روایات مربوط به تعمید عیسی، پنطیکاست و سخنان شاول یافت می شود: که از آغاز و آفرینش سخن می گوید.

روایات اعجاب انگیز

روایت مربوط به مکاشفات را به سختی می توان دریافت: زبانی سرتاسر نمادین و تمثیل. برای درک آن باید وقایع عهد عتیق را به خوبی شناخت و با روایات مکاشفاتی چون روایت حزقیال و دانیال آشنا بود. موارد مشابه آن در ادبیات افسانه ای وجود دارد که صحنه هایی را با اشخاص اساطیری و دیوها ترسیم می کند که همگی در مجموعه جانوران و احشام جهانی گنجانده شده اند.

نتایجی چند

در برابر روایت، نیاز به تأمل و صبوری بسیار است، همان گونه که انسان به داستان دوستش گوش فرا می دهد. انجیل ماجراهای زنان و مردانی را باز می نمایند که هر کدام خواسته ها و انتخاب خود را داراست: مسیرهایی که خداوند در آن خود را می نمایاند و ظاهر می شود. نباید روایت را به طور خلاصه و در خطوط مستقیم ادامه داد، و برای رسیدن به پایان آن عجله کرد و زود نتیجه گیری نمود. باید تمامی اجزای آن را محترم داشت، که هر یک همچون لحظاتی از زندگی روزمره ما می باشند.

ما دعوت به خواندن شده ایم تا بیاموزیم چگونه داستان خود را قرائت کنیم، این کار نه تنها از جهت سرگرمی، بلکه برای شناخت واقعی خودمان است. در پایان روایت زمانی بی نهایت برای خواندن و مطالعه و به حافظه سپردن باقی می ماند. البته روایات همه چیز را بازگو نمی کنند گاه مبهم و تاریکند و در انتظار کلامی هستند تا مفهوم آنها را امروزی نماید. آنها به کلام ما و نیز به تفسیر کلیسا نیاز دارند. هر چند روایات پیوسته فراتر از تفسیر می باشند. آنها نمایانگر حضور خداوند در زندگی انسان ها هستند.

روایت رستاخیز

(کتاب خروج ۱۲-۱۵)

بیش از ۳۰ قرن قبل، گروه کوچکی از مردان و زنان یهودی از مصر گریختند که با خشونت فراوان تحت استثمار قرار داشتند (خروج ۱۲-۱۵). انجیل این وقعه را روایت می کند؛ در سایر کتب پیوسته به این موضوع اشاره شده است. این یک واقعه ساختاری است که به انسان ها مفهوم نجات را می آموزد.

ساختار روایت

فرم امروزی داستان آثار راهبی یهودی و نابغه ای است که در قرن ۵ یا ۶ قبل از میلاد می زیسته است و داستان کهن شب رستاخیز را بازنویسی کرده تا به آن عمق بیشتری بدهد. او قصد دارد به مخاطبین خود بیاموزد که چگونه باید مراسم سه گانه عید رستاخیز را بجا آورد: خوردن بره، نان فطیر، و نذر پسران ارشد برای خداوند. همه این مناسک با دعایی به خدای نجات دهنده انجام می شود: مراسم اقرار ایمان، که خود عملی ایمانی است.



عبور قوم اسرائیل از دریای سرخ

نوشته با کلامی پرشکوه از خداوند آغاز می شود: (۱۲:۲) «این ماه برای شما سر ماه ها باشد». پس از این واقعه دیگر هیچ چیز مانند سابق نیست، و آنچه که تعریف می شود شامل و در برگیرنده آینده است. خداوند به موسی و هارون می گوید «تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده و مسئولیت تعالیم مذهبی را عهده دار شوید تا امتی را برای همه زمان ها بیافرینید».

ساختار تمام روایت شامل قوانین آیینی عبادی در خود روایت است، تا به این روش نشان دهد آیین های مذهبی در قرن ششم به ریشه های خود، یعنی به موسی باز می گردد. نخستین مراسم برگزاری عید رستاخیز جزء تاریخ اسرائیل می باشد. در هر برگزاری عید رستاخیز عوامل نجات و شام آیینی آن شب تجدید می شود. تناوب خود روایت و قوانین آیینی، از مختصات انجیل می باشد چرا که تعیین کننده اند: قوانینی را برای زیستن خلق کرده تا پیوسته در عهد با خداوند بسر برد.

روایت شرح تحولات است

بنی اسرائیل در سرزمین مصر محکوم به فنا بود: فرعون فرزندان مذکر این قوم را می کشت و نمی گذاشت جز در شرایط بردگی بسر ببرند. اما آنها از این پس زنده می مانند. قوم اسرائیل گروه مردمان وحشت زده ای بود که که از طریق دریای سرخ می گریختند، قومی که خود در آن سوی ساحل سربرمی آورد. در سراسر مسیر دریا تحولات عظیمی بوجود می آید، معجزه ای واقعی، که با ترس همراه است: «و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و به خداوند ایمان آوردند» (خروج ۱۴: ۳۱). هر یک از سه آیین مذهبی دارای سه حالت کوچک عبادی است که حرکات مقدس با واقعه آن شب خاص را تعریف می کند: «و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست؟ گویید: این قربانی گذر خداوند است که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد پس قوم بر روی در افتاده سجده کردند». داستان خود تحولی در خواننده و مخاطب بوجود می آورد، چرا که تجربه رسالت را نقل می کند داستان مربوط به مرگ و زندگی و مراقبه جهت آماده شدن شتاب زده برای شنیدن یک روایت تعقیب کننده و تعقیب شونده است که هر دو طرف در میانه دریا قرار گرفته اند. آنها از عمق ورطه ناظر بر تصویر دهشتناکی هستند که باید از کنارش بگذرند. اسرائیل در وسوسه «بازگشت و بندگی مصر است»، در جایی که باید خدمتگزار خداوند باشد. آنجایی که کلیه نشانه های آشنای مرگ و زندگی ناپدید می شوند، حضور خداوند همچون «ابری» در شب باقی می ماند. «خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید» (۱۴: ۱۴).

کتاب خروج ۱۲-۱۵

روایت	مراسم عبادی و نیایش
خروج از مصر ۱۲:۲۹-۴۲	عید رستاخیز ۱۲:۱-۱۴ نان فطیر ۱۲:۱۵-۲۰ رستاخیز ۱۲:۲۱-۲۸
حرکت به سوی دریا ۱۳:۱۷-۲۲ معجزه دریا ۱۴:۱-۳۱	عید رستاخیز ۱۲:۴۳-۵۱ نخست زادگان ۱۳:۱-۲ نان فطیر ۱۳:۳-۱۰ نخست زادگان ۱۳:۱۱-۱۶
غزل پیروزی ۱۵:۱-۲۲	

روایت به یاد ماندنی

عملکرد اجتماعی این زوایت پایه ریزی جشن است: «و آن روز شما را برای یادگاری خواهد بود و در آن عیدی برای خداوند نگاه دارید» (۱۲-۱۴). از سوی دیگر، روایت بزرگ رستاخیز در باب ۱۵ با سرود پیروزی پایان می یابد که در هنگام برگزاری جشن به کار می رود. جشن گرفتن رستاخیز، به معنای تجدید این واقعه است، و ایمان به اینکه خداوند همچون گذشته، می آفریند، آزاد می کند و نجات می بخشد. حضور آن در هیچ یک از شب ها و ورطه هایی که انسانیت می شناسد غایب نمی ماند، وعده نجات برای همه زمان ها تحقق می یابد.

یهودیان با برگزاری عید رستاخیز به نجات شهادت می دهند: و چون مسیحیان شام آیینی را باهم صرف می کنند، یاد عیسی را گرامی می دارند، و بره عید گذر را که جهان را از گناه رهایی می بخشد. تنها ایده آل مبهمی ما را گردهم نیاورده، بلکه شامی است که هر انسانی به صرف آن دعوت شده است. انجام این مرحله که عید رستاخیز است، گذر جهت تولد دوباره و آزاد شدن و به کار بستن مژده الهی، که دنیا آن را می پذیرد، و سرودن دستجمعی سرود تمجید است که سبب می شود ما دعوت به پذیرش قدرت نجات بخشی خداوند را بپذیریم.

یونس و خداوند:

چه روایت عجیبی!

یونس و ماهی عظیم او که آن را نهنگی برشمرده اند، ورای دنیای ایمانداران یهودی، مسیحی و مسلمان، امری شناخته شده است. متن انجیلی که آن را به ما شناسانده، بسیار کوتاه است و تنها ۴ فصل کوتاه و در مجموع ۴۸ آیه دارد. و همان گونه که به سهولت درمی یابیم - روایتی واقعی به نظر نمی آید. راز موفقیت آن جایی دیگر است.



ساختاری منظم

برای آنکه خواننده یا مخاطب به سهولت با روایت آشنا شود، می بایستی در طول روایت خطوطی ساده را دنبال کند و از راهنمایی های منظمی پیروی نماید: که می تواند طرح ظاهری روایت باشد. کتاب یونس این گونه است. روایت در دو سکانس نگاشته شده، که هر یک به دو سفر یونس اشاره دارد: (۲-۱، ۳-۴). هر سکانس به سه بخش تقسیم شده است: مأموریت فرستادن یونس (۱:۱-۳، ۳-۱:۳)، بت پرستان نقش عمده ای دارند، و در آخر بخشی که یونس با خدای خود زوبه رو می شود (۲-۱:۳، ۱۱-۱:۴، ۱۱-۱:۲).

دستورالعمل هایی که تکرار می شوند برخی بسیار یا تاحدودی شبیه هم هستند که نکات اشاره روایت می باشند. هم چنین جملات آیینی که با آن متون رسالت آغاز می شوند که برای ورود به هر یک از سکانس ها به صورت مقدمه به کار می روند:

(۲-۱:۳)	(۲-۱:۱)
«پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده گفت:	«و کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده گفت:
برخیز به نینوی شهر بزرگ برو...»	برخیز به نینوی شهر بزرگ برو...»
هم چنین این اشاره به گفته خداوند دارد که هر یک از سکانس ها را پایان می بخشد:	
(۱۱:۲)	(۱۰:۴)
«پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد»	«خداوند به او گفت...»

همه مخاطبین در سراسر روایت یکی هستند: خداوند و یونس. موضوع گفتگوی آنها نیز تغییری نمی کند: پیوسته صحبت از «نینوا، شهر بزرگ» است (۲:۱، ۲:۳، ۱۱:۴). چون از گیاه زود رشد صحبت به میان می آید که بلافاصله نیز خشک می شود، متوجه می شویم که تا چه حد سرنوشت آن در مقایسه با شهر بزرگ، حقیر و بی ارزش است.

در واقع ساختار روایت بسیار منظم به نظر می رسد، موضوعات به موازات هم و تکراری می باشند چون - سرکشی لجوجانه یونس - که تحول چشم گیر روایت را به خوبی نمایان می سازد. در ارتباط با تهدیداتی که علیه نینوا اتخاذ شده و این شهر باید از بین برود، و در جای دیگری خداوند عنایت می کند: «و آیا دل من به جهت آن نسوزد؟» (۱۱:۴).

دعای یونس در دل ماهی بزرگ که روایت از بخش (۱۱:۱) ما را به (۱:۲) منتقل می کند. این دعا طولانی ترین مکث روایت و دراماتیک ترین قسمت آن است، فریاد پریشان حالی انسانی است که چون منتظر مرگ نشسته هم چنان به خدا ایمان دارد تا نجاتش دهد.

معلق بودن دائم روایت

برای شنیدن یا خواندن روایت، آسودگی خیال بسیار اهمیت دارد؛ خواننده باید در جایی که قرار گرفته راحت و مطمئن باشد. آنچه که بیشتر اهمیت دارد، هنر معلق نگاه داشتن روایت است: از این رو نویسنده روایت یونس تبحری خاص دارد. نخستین جملات به روایت کلاسیک رسولان بازمی گردد. و بلافاصله متوجه می شویم، چه کسی می فرستد و چه کسی فرستاده می شود و برای چه کاری. اما بلافاصله بخش های غافلگیر کننده داستان روایت آغاز می شوند. یونس باید به سوی شهر شهر بت پرستان روانه شود و همچون سایر پیامبران مقصد او اسرائیل نمی باشد. مخصوصاً او که به ملی گرایی معروف بود (۲-۲۵:۱۴) مأموریت یافته تا به پایتخت کشوری منفور برود که خاطره حمله و تهاجم و تخریب آن از اذهان یهودیان پاک نمی شود. از این جهت است که به جای اطاعت از امر خداوند، می گریزد.

و این سرآغاز جدال واقعی بین او و خداوند است. چه کسی پیروز می شود؟ یونس قایقی را برای گریز انتخاب می کند، اما دریا تحت فرمان خداوند است. توفانی سهمی گیرد و برنامه گریز یونس مختل می گردد. او چندین بار شانس خود را می آزماید اما خواسته او پیوسته به واسطه عواملی نوین اجرا نمی شود. منتظریم تا دریا نوردان خود را از مردی که بد یمن است خلاصی بخشند، اما اینطور نمی شود و چون در به دریا انداختن وی تردید دارند، ماهی بزرگی نمایان شده و یونس را می بلعد ... که سه روز بعد او را صحیح و سالم به خشکی می نشانند.

آنگاه از سوی مردمان نینوا واقعه غیرمنتظره ای رخ می دهد، آنان بی درنگ ایمان می آورند، و پادشاه آنان خداوند را بهتر از پیامبر منتخب خود می شناسد. بار دیگر خیزش آتش خشم یونس - هر چند درک آن مشکل به نظر می رسد - با مشاهده ظهور گیاهی محافظ و مداخله کرمی مخرب، و آفتاب و باد شرقی، از سر گرفته می شود. روایت با عکس العمل غیرمنتظره یونس به پایان می رسد، که هم چنان حق را به جانب خود می بیند، «تا پای مرگ خشمگین است» (واقعاً قصدش مردن است) از دست خداوندی که خود را خدای یونس عبرانی و خدای ملت نینوا می خواند.

خداوند بدون وقفه در حال خلق ابهام است شاید قصد دارد خود را رهبر همه عناصر، انسان ها و حیوانات و وقایع معرفی کند. خداوند قهرمان روایت است و نه یونس.

سبکی گویا

این سبک نگارش برای بسیاری هدف پی گیری دنباله روایت است. در زبان بکار رفته ضعیف و تکرار بسیار مشاهده می شود اما مثل ها و کلمات بدیع در آن بسیار است. به طور مثال صفت «بزرگ»، توصیف شهر نینوا، توفان، ماهی و شادی یونس با مشاهده گیاه است که یک جا گنجانده شده. اما بسیاری افعال و پیوستگی سریع آنها روایت را در حالت پویا قرار می دهد (۳:۱). «اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده کشتی یافت که عازم ترشیش بود و پس کرایه اش داده سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. اما در

فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد. و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزایند و آفتاب بر سر یونس تابید و به حدی که بی تاب شده برای خود مسئلت نمود» (۴: ۷-۸).

ایجاز و خلاصه نویسی متداولی توجه را به لحظاتی کوتاه که جمله در آن مکث می کند وجود دارد. مانند صحبت از «ترشیش به دور از حضور خداوند» مکانی که دسترسی به آن امکان ندارد. و آن هنگام که یونس خداوند خود را معرفی می کند: «از خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می باشم». این گونه و بخصوص زمانی که یونس شهادت می دهد: «می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی» (۴: ۲) و در پایان روایت که با گیاه مخالفت می کند: «در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید» (۴: ۱۰)، «و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد، که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار» (۴: ۱۱).

طنز

طنزی که وقایع را سبک بار تر می نمایاند و پیوسته حاضر است - بجز در بخش مزامیر - با آسودگی خاطر از دولت سر یونس و به نفع خداوند تمام می شود. در هیچ زمان عواطف و شعر را حذف نمی کند. تضاد استادانه بکار رفته است: میان یونس خواب رفته و دریانوردانی که می ستیزند، میان کافرین که به خدا گوش فرا می دهند و رسولی که در برابر او امر او ایستادگی می کند، میان نومیدی فراگیر یونس و محبت بی پایان او به خداوند برای تمام آن چیزهایی که انجام داده است. سخن به گزاف نگفته ایم که روایت یونس شاهکاری استثنایی است که با توجه به نحوه قرائت آن (که به زبان اصلی زیباتر می نماید)، پیامی در خود گنجانده که فراتر از کلمات و جملات آن است. به راستی که روایتی است منسوب به خداوند.

اناجیل و داستان زندگانی عیسی

آیا می توان داستان واقعی زندگی عیسی را از روی نوشته های چهار انجیل باز نوشت؟ در قرن ۱۹ بسیاری از تاریخ دانان بر این باور بودند، اشخاص مانند ارنست رنان که در سال ۱۸۶۳ زندگی عیسی را باز نوشت جنجالی برپا کرد و محبوبیت فراوانی نیز بدست آورد. این اقدامات ادبی حکم می کند تا بر ارزش تاریخی بینشی روشن تر داشته باشیم. آیا روایات بی شمار آنها می تواند در شمار اسناد تاریخی محسوب شود؟ شهادت آنها بر عیسی ناصری چه ارزشی دارد؟

قبل از اناجیل، انجیل

بیهوده به نظر نمی آید که یادآوری کنیم کلمه یونانی «انجیل» به مفهوم «مژده نیک» است. که شامل پیامی گفتاری، کوتاه و روشن، برای بشارت به خبری خوش می باشد. همان گونه که پولس قدیس بی وقفه به کلیساهای خود خاطرنشان می کند، «انجیل خداوند» (روم ۱: ۱) و شامل عیسی، مسیح، پسر خداوند است. پولس پیوسته شهادت می دهد که (از روی نامه های وی استخراج شده) انجیل اثری هنری و ادبی نمی باشد هم چنین روایتی تاریخی نیست، بلکه سخنان کوتاه و اعلام بشارت مربوط به عیسی مسیح می باشد.

از این رو داستانهای طولی در ارتباط با جزئیات زندگی او در این نوشته گنجانده نشده است بلکه اساس امر رسالت اهمیت دارد که خطاب به نخستین جماعات مسیحی است که در حضور مسیح خداوند زندگی می کردند: کلام خدا در عیسی ناصری، عیسی و خداوند، تحقق یافت. انجیل، در اینجا پیام اصلی و اساس مسیحیت می باشد: که ابتدا به وسیله رسول خداوند اعلام شده آنگاه در جماعات از سوی رسولان مسیح تجدید حیات یافته است.

تولد چهار انجیل

انجیل پولس، به جماعات مختلف طی نشستی با خداوند باز گفته شده است (اع ۲۰: ۷) یادآوری «شام خداوند» یا «رستاخیز وی» (قرن ۱۱ و ۱۵) که اشاره به سنتی زنده دارد که شامل حضور خداوند در جماعت خویش، به خصوص آنانی که برای صرف شام با وی گردآمده اند، می باشد. این حضور رستاخیز یافته نمی تواند بدون بازخوانی درد و رنج و مرگ او انجام پذیرد: از این رو این انجیل روایت تحول یافته درد و رنج و رستاخیز عیسی را پر بارتر نقل می کند: و پیوسته جایگاهی مهم در اناجیل نگاشته شده دارد (فصل ۲ و ۴).

برای برحذر ماندن از تعرض زمانه و اختلافات اجتناب ناپذیر، این سنت شفاهی که درد و رنج خداوند را باز می خواند، به صورت نوشته ثبات یافت: کتابچه هایی مربوط به درد و رنج در میان جماعات به خصوص به دست رسولان مسیحی که مأموریتشان بشارت دادن بود نگاشته شده و دست به دست چرخیده است.

حدود سال ۱۵۰ میلادی ژوستین قدیس نحوه برگزاری مراسم یکشنبه را از سوی ایمانداران مسیحی باز می نویسد. او می گوید: «چون امت گردهم آمدند، روایت خاطرات رسولان و نوشته های پیامبران را باز خوانده اند»، این «خاطرات رسولان» هم ردیف کلام خداوند است که همان چهار انجیل ما می باشند. در دهه های بعد از پولس قدیس این نوشته ها ظاهر شده، ترویج یافته و به هنگام مراسم عبادی به کار رفته اند. اناجیل، مرقس، متی، لوقا و یوحنا در طول بیست سال نگاشته شده اند: مرقس در سال ۷۰؛ و یوحنا در حدود سال ۹۰، و زمان زیادی میان نامه های پولس و نوشته های مربوط به روایات عیسی وجود دارد! از این پس این بشارت مژده جدید در نوشته ای که زندگانی عیسی را ترسیم کرده آشکار می شود.

به وجود آمدن انجیل مرقس

انجیل دوم، که کوتاه ترین انجیل است به نظر می رسد قدیمی تر از سایر نوشته های عهد جدید می باشد. می توان تار و پود آنان را از میان روایات کوچک بی شماری که بر محور اصلی تعمق حرکت می کند را دریافت، تعمقی که پیش تر از نوشته تمام انجیل سابقه داشته است.

۱:۱-۱۳ تعمید یوحنا و عیسی

۲۱:۱-۳۹ اولین روز در کفرناحوم

۳: ۲۰-۳۵ عیسی و شیاطین

۴: ۵۳ و ۴۳:۵ معجزه کنار دریا

۶: ۳۰ و ۳۷:۷ بخش «نان ها»

۸: ۲۷-۲۹:۹ کتابچه تحولات

۱۵: ۱-۳۱ فرمان های ملکوت خدا

۱۵: ۳۵-۵۲ دو درخواست

۱۱: ۱ و ۱۲: ۱۲ عیسی در اورشلیم

در حالی که اناجیل «تحریفی» شامل سخنانی است حکیمانه که از زبان عیسی برخاسته است، چهار انجیل این گفته ها را در خود گنجانده و تار و پود داستانی آن حکایتی را تعریف می کند که البته شرح زندگانی عیسی نمی باشد.

محتوای اناجیل

خواننده هوشیار اناجیل در ابتدا متوجه می شود که روایت با تار و پودی زمان بندی شده که از تعمید یحیی تا زمان مرگ عیسی را شامل می شود. تار و پود جغرافیایی که سبب تحول شخصیت هاست از جلیلیه تا اورشلیم ادامه دارد. با مشخص شدن بخش کلی روایت به نظر می رسد حوادث در روایت مرقس می توانند سریع تر پیش بروند، و بیشتر از چند هفته از شروع تا پایان آنها نباشد. در انجیل یوحنا بعکس جشن رستاخیز (۲: ۱۳، ۶: ۱۴، ۱۲: ۱) شامل روایتی است که سه سال به طول می انجامد. در اناجیل متی و لوقا به دوران کودکی عیسی باز می گردیم! انجیل نگاران کمتر به زمان بندی توجه دارند. از این رو برای ما که طالب وقایع نگاری درست تاریخی روایت می باشیم، این موضوع مشکلاتی را دربر دارد. چنانچه به تار و پود مجموعه مختلف ادبی آن پردازیم بار دیگر دچار یأس می شویم چرا که کلمات و اشارات بدون دقت و بی ملاحظه بکار برده شده اند: «بعد از این ... سپس ... روزی».

چنانچه «روایات دوران کودکی» در اناجیل متی و لوقا را به کناری بگذاریم، که خود دارای

ساختار ادبی خاصی می باشد، مقایسه چهار انجیل نکاتی را در تحول خدمت عیسی، طی سال های آخر زندگانش در جلیلیه و اورشلیم، که در آنجا به صلیب کشیده شد بر ما روشن می سازد. بدین ترتیب می توانیم چهار مرحله اصلی دوران رسالتش را برشماریم:

۱- ملاقات اولیه با یحیی تعمید دهنده

بشارت دهنده عیسی را تعمید می دهد و او نیز پیروان خویش را به دور خود جمع کرده و بشارت جدیدی را آغاز می کند.

۲- موفقیت و تکریم عیسی

هنگام فعالیت در شهر جلیل با موعظه و انجام اعمال خارق العاده ملکوت خدا را بشارت می دهد: این معجزات و اعمال شفابخش سبب ایجاد اشتیاق بین مردم بخصوص قشر فقیر جامعه می شود، که او را به عنوان پیامبر می پذیرند. اما فریسیان و کاهنان از تصویر مسیحایی او سخت متغیر شده اند.

۳- آخرین سفر به سوی اورشلیم

هنگام آخرین زیارت اورشلیم، عیسی به وسیله عالمان دین مورد سرزنش قرار گرفته. هر چند به موعظه خود به ملکوت خدا ادامه می دهد و به طور مصمم مسیر مرگی سهمگین را پیش می گیرد و در عین حال با اعتماد و اتکای کامل به آن که «پدر» خطابش می کند، راه خود را دنبال می کند.

۴- پایان عیسی

عیسی در اورشلیم دستگیر شده و به سرعت محاکمه می شود و به مرگ محکوم می گردد. او را چون راهزنان به صلیب می کشند.

چهار کتاب بسیار متفاوت

در هر یک از اناجیل تار و پودی روایتی را از نظر می گذرانیم که زندگی عیسی را در برگرفته است، و هیچگاه فراموش نمی کنیم که هر یک از اناجیل (و هر جماعتی)، با رعایت تاریخ زمان بندی داستان مصائب عیسی، موعظه های بزرگ او را انتخاب می کند و روایات ملاقات هایش را باز می نویسد. که به سبب نیاز سنت و مراسم عبادی، اعیاد دینی، خطابه و موعظه، مشاجرات، نیاز به دفاع از حقانیت یا هم چنین مسائل عینی چون بیماری، شفاها و مسئولیت هاست که با یکدیگر تفاوت می کند. از این روست که شاهد تفاوت ها یا «اهمال و کوتاهی» هستیم، که به سبب انتخاب موضوعات مختلف شده و در اناجیل تفاوت می کنند.

این توجه به نثر اناجیل سبب شده که وارد زندگی و مشکلات جماعات مسیحی قرن اول باشیم که با نوشته های پی در پی موجودیت و مشکلات زمان خود را باز نگاشته اند و از سوی ارکان کلیسای خود مشخص گردیده و در عین حال موجودیت متفاوت خود را عرضه می داشتند. سنت در عین حال

ریشه‌گیری و جدید شدن می‌باشد. چهار انجیل، کلام و اعمال ما را در برابر عیسی قرار می‌دهد. و دعوتی است تا بجای مدفون کردن او در گذشته، روایت عیسی مسیح را دنبال کرده او را در کنار انسان‌های امروزی قرار دهیم.

دو روایت از رود اردن

یوشع و نعمان

دو مینیاتور صفحه بعد مربوط به قرن پانزدهم که در موزه Condem شهر Chantilly منطقه Oisa قرار دارند و عنوان آن‌ها Le miroir de l'humaine salvation (آیین نجات انسان) است. داستان عبارت است از نجات انسان‌ها که روایاتی را از عهد عتیق و جدید در کنار هم قرار داده است.

شفای نعمان

مینیاتور بالا توضیح می‌دهد: نعمان در رود اردن خود را می‌شوید و از مرض جذام پاک می‌شود. این زیباترین روایتی است که در کتاب دوم پادشاهان آمده (باب ۵). روایت این گونه ادامه می‌دهد: نعمان چون در اردن فرو شده، غوطه خورد و از جذام پاک گردید. نعمان کافر بود و خدانشناس، اما به موجب دستور الیشع شفا یافت.

در تمام انجیل تنها دو روایت شفا توسط آب را می‌خوانیم: روایت نعمان و دیگری نابینایی که عیسی به او فرمان داد تا در حوض سیلوحا (یوحنا ۲) خود را شستشو دهد. هم‌چنین شفا یافتن مرد فلج است در بیت حسدا (یو ۵: ۱-۱۵) که در کنار حوضی قرار داشت که به دلیل شفا بخشی شهره عالم بود، اما عیسی با کلام خود شفا می‌بخشد بی آنکه نیازی به این آب باشد.

در ارتباط با شهادت به شفا بخشی آب اردن مطلب دیگری روایت نشده. چنانچه یحیی تعمید دهنده در کنار این رود موعظه می‌نموده و تعمید می‌داده، صورت بیشتر نمادین این روایت بازگشت به سرزمین موعود است؛ ایمان آوردن وی نماد آغاز حیات تازه است.

گذر از رود اردن

مینیاتور پایین عنوان: اردن هنگام عبور پسران اسرائیل خشک شد، را برخورد دارد. این روایت مربوط به سه قرن پیش از نعمان و الیشع، حدود سال ۱۲۰۰ قبل از میلاد است چون اسرائیل به وسیله یوشع برای عبور از اردن و رسیدن به سرزمین موعود هدایت شدند. در قسمت توضیح مینیاتور آمده (صندوقچه عهد) در میانه رود عیسی مسیح ایستاده و تعمید می‌یابد، در این بخش عصای هارون روییده و مئای آسمانی نازل شده ... (فرانسو کهن).



تعمید عیسی در رود اردن



آب رود اردن به هنگام عبور فرزندان اسرائیل

مسلماً در تمام طول روایت باب ۳ و ۴ کتاب یوشع اهمیت (صندوقچه عهد) را که توسط کاهنین حمل می‌شد را برای ما روشن ساخته‌اند. نماد حضور خداوند که در رأس قوم خود از هنگام ظهور تا عهد سینا قرار دارد. این صندوقچه عهد شیء مقدسی بود؛ و محل اجرای مراسم مذهبی را نشان می‌داد و از آن در هنگام جنگ نیز استفاده می‌شده است، برای اطمینان از حضور - پیروزمند - خداوند را مشاهده می‌کنیم (۱- سمو ۴: ۱-۱۱). بعدها از آن برای نگاه‌داری دو لوح سنگی ده فرمان استفاده شده است (تث ۳۱: ۲۶؛ ۱- پاد ۸: ۹) و حتی دو نشان معجزه‌گر: عصای هارون (اعد ۱۷: ۲۵) و جام منّا (خروج ۱۶: ۳۲؛ عبر ۹: ۴) در آن گنج‌انیده شده است.

رود اردن خشك شد

کتاب یوشع (۳-۴) داستان عجیبی را روایت می‌کند: چون کاهنانی که صندوقچه عهد را برمی‌دارند در آبهای اردن قرار گرفتند آبهای اردن یعنی آبهایی که از بالا می‌آید شکافته شده مثل توده ایبر روی هم ایستاد. جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند. این معجزه نظیر روایت عبور از دریای سرخ در آغاز کتاب خروج می‌باشد.

جالب است بدانیم که در سال ۱۹۱۶ و ۱۹۲۷ روایت نویس عرب وضعیت مشابهی را از دسامبر سال ۱۲۶۷ گزارش کرده است. به علت فرو افتادن خاکریز آهکی رود، جریان آب به مدت ده‌ها ساعت متوقف ماند تا زمانی که آب‌ها سد طبیعی را پوشاندند.

برخی با تردید از خود می‌پرسند شاید این واقعه تابحال چندین بار اتفاق افتاده است و شاید منشأ روایت عبور از دریای سرخ باشد، آن هنگام که قوم بنی اسرائیل از میان دو دیوار آب از دریا عبور کرد: «به نفخهٔ بینی تو آب‌ها فراهم گردید و موج‌ها مثل توده بایستد. و لجه‌ها در میان دریا منجمد گردید» (خروج ۱۵: ۸).

مردی به نام تئودا

تئودا یهودی در سال ۴۵ میلادی خود را پیامبر می‌نامید و می‌کوشید یهودیان را علیه رومی‌ها بشوراند، با بکارگیری از معجزه متوقف کردن آبهای اردن، و عبور از رود خشک قصد داشت معجزهٔ ایلینا و الیشع را تکرار کند (۲- پاد ۶: ۲-۱۴) و به خصوص داستان یوشع را، چون به سرزمین اسرائیل وارد می‌شوند. اما رومیان به او حتی اجازهٔ چنین کاری را ندادند. و گروهی از لشکریان آنها افراد تئودا را پراکنده کردند و تئودا را سربریدند. در اعمال رسولان آمده که: به هنگام محاکمه پطرس و یوحنا در مقابل سانهدرین، مرد فریسی به نام غمالائیل (که مفتی و نزد تمامی خلق محترم بود و استاد پولس نیز بود) - داستان تئودا را یادآوری می‌کند (۵: ۳۶).

روایاتی خاص

روایت تعمید و تبدیل هیئت عیسی

در اناجیل همگون (همدید) روایت تعمید عیسی و تبدیل هیئت او نقطه مشترک تجلی صدای الهی است بر هویت عیسی. این تنها دو نوشته انجیل است که صدای خداوند به صحنه می آید. تاریخ نگاران بدون الهام راز الهی عیسی را از پیروان یحیی تعمید دهنده می دانند، از این روست که او بی مقدمه به درخواست استاد خود اطاعت کرده و در رود اردن غوطه می خورد. یحیی تعمید دهنده فرمانروایی خداوند را اعلام کرده و دگدگونی در زندگی را موعظه می کرد. با انجام عمل تعمید بود که ایمانداران خود را برای ملکوت خدا آماده می ساختند.



تعمید عیسی

هم چنین تصور این که شاگردان در برابر عیسی مدتی دچار بهت زدگی بودند دشوار نمی باشد: پس متوجه شدند که خداوند از آنها تقاضا می کند تا عیسی را با وجود مشکلاتی که پیش روست پیروی کنند.

همه اناجیل پس از مرگ عیسی نگاشته شده اند و همگی از نور عیسی رستخیز یافته روشن گشته اند. آنها تنها عیسی ناصری را به صحنه نمی آورند بلکه عیسی رستخیز یافته و خداوندی که ایمان آورندگان به مسیح برایش سرود خوانده و نیایش می کنند. در نحوه ای که تعمید و تجلی یافتن عیسی روایت شده، ایمان مسیحی به شفافیت آشکار می شود.

مسیحیان قبل از نگارش کامل اناجیل، به مفهوم تعمید، عناصری پیشنهاد داده اند که در عوامل روایت پیشین جا افتاده: گشوده شدن آسمان ها، نزول روح القدس در ظاهری عینیت یافته، شهود، صداها الهی. روایتی که از آن نقل می کنند اجازه می دهد تا ادعای زیستن با عیسی را واقعیت بخشند. قدرت خدا و روح عیسی را در برگرفت که برگزیده خدا می باشد، رسماً مأموریت نجات بخش به او عطا شده و عنوان ملوکانه «پسر خدا» را دریافت کرده است. اما مسیحیان فراموش نمی کنند که عیسی، «مسیح» نیز هست، و بر خلاف پادشاهی چون داود او خدمتگزاری است که رنج می بیند، به همان روایت اشعیا (۱:۴۲).



روایت تجلی مسیح (تبدیل هیئت)

روایت تجلی عیسی از صورت مشابهی پیروی می کند. عوامل شهود (تبدیل هیئت عیسی) و حضور موسی و الیاس و صدای الهی. از همه مهمتر در این شکل، صدایی هست که شنیده می شود. مهمترین قسمت صحنه، چون در هنگام انجام تعمید صدایی برخاسته که از درون ابری شنیده می شود: «این پسر محبوب من است از او اطاعت کنید».

اینها عواملی هستند که در روایت تعمیدآمده به علاوه صدای آمرانه ای که می فرماید: «به او گوش دهید!». چون در هنگام تعمید هویت عیسی کاملاً آشکار می شود: عیسی مسیح است، مسیحی که نجات خدا را با صلیبش به ارمغان می آورد. عیسی، مسیح گمراه کننده ای است زیرا با تصاویر معمول قدرت و حکومت که از مفهوم مسیح موعود منتقل می شد برابری نمی کند. حتی پس از روز رستاخیز مدتی طول کشید تا ایمان آورندگان به مسیح دریافتند که رستاخیز از صلیب جدا نیست. از این روست که جمله آمرانه (به او گوش دهید) مفهوم می یابد. ایمان آورندگان به مسیح باید از تعالیم و موعظه عیسی و وجود او پیروی کنند، کلام خدا، اما نباید فراموش کنند که پیروی از او «حمل صلیب او» نیز هست.

وقایع برجسته زندگی عیسی مژده کلیسای اولیه را محکم تر می سازد. حضور الیاس و موسی وجود مسیحایی را در عیسی تشدید می کند. الیاس می بایستی بازگردد تا معرف مسیح باشد. عیسی، موسای نوین است که از او فراتر می رود: نورانی شدن موسی پس از بازگشت از کوه سینا در برابر سفیدی پر تالو چهره و پوشش عیسی ناچیز می نماید.

حضور هر دو روایت در انجیل اهمیت فراوانی دارد. هویت عیسی پس از روایت تعمید بر ما آشکار شده: او عیسی، مسیح، نجات دهنده رنج دیده است. هویت عیسی به واسطه مرگ و رستاخیزش بر ما مکشوف می شود. مرحله تجلی یافتن درست قبل از روایت درد و رنج و مرگ نوشته شده است. خواننده آگاه متوجه می شود که این بخش کلید درک واقعی وجود عیسی است، از این رو یادآوری این جمله «به او گوش فرا دهید» بیهوده نمی باشد.

آنچه انجیل روایت می کنند، بدون توجه به نحوه نگارش آن، پیوسته ایمان خود به رستاخیز یافته را یادآور می شوند، و این اساس ایمان ما را تشکیل می دهد.

انجیل، تاریخی بزرگ

۷۳ کتاب در کتاب مقدس، کم و بیش ۷۳ باب از کتابی واحد هستند که داستان بزرگی را تعریف می کند. سنت یهودی و مسیحی بارها متفقاً موضوع تجلی را از میان نوشته های متعدد دریافته اند. هر کدام، به کتاب مذهبی خود مفهوم واقع نگار تاریخی داده اند، که کلیه متون غیر تاریخی را نیز دربر داشته است.

تاریخ پیدایش ها

نخستین نوشته های عهد عتیق از قرن هشتم و نهم قبل از میلاد در قالب روایات تاریخی درآمده اند: و چگونگی پیدایش بنی اسرائیل را بازگفته اند. از همان ابتدای سلطنت می بایستی

حکومت خاندان داود و قوم یهود را رسمیت داد: از این رو کاتبان در بار به نگارش زندگی داود و چگونگی جلوس او بر تخت سلطنت شاول همت گماشته اند، هم چنین چگونگی ادامه دشار شجره او را تا زمان سلیمان نبی نگاشته اند. این روایات در دو کتاب سموئیل آورده شده.

به خصوص گردهم آوردن طوایف در قومی واحد در اطراف پادشاه ضرورت داشته است، توسط کاتبین اورشلیم، همان گونه که نویسندگان منطقه شمالی به هنگام انشقاق، روایات سنتی معابد محلی و بزرگان قبیله را گرد هم آوردند. تمامی آن تبدیل به تاریخ خانواده ای واحد با چهار نسل متفاوت شده است، که پاتریارکهای کتاب پیدایش را شامل می شود. با معرفی اجداد قبایل چون دوازده برادر، پسران یعقوب - اسرائیل (از چهار مادر متفاوت) مسئولین اورشلیم نشان داده اند که قبایل باید برادانه در کنار هم همچون امت یگانه خدا هم زیستی داشته باشند.



همین عمل با سنت های متفاوت بر موسی و در کتاب خروج اعمال شده، که در حول مجموعه احکام شرعی گردآوری شده، همراه با زنده نگاه داشتن خاطرات کم و بیش افسانه ای که یاد اسکان آنان را در سرزمین موعود در کنار قهرمانان محلی خود که داوران می نامیدند. کتابی با همین عنوان که دوازده شخصیت کم و بیش معروف را معرفی می کند که از قبایل متفاوت برخاسته اند. این گونه سنت های خاص از مناطق مختلف، روایت بزرگ حکومت را تشکیل می دهد. از این پس بنی اسرائیل می تواند داستان خود ۴۰۰ سال از زمان ابراهیم که جد بزرگ شهر هبرون (در آنجا داود به پادشاهی رسید) می باشد را روایت کند تا زمان معاصر، زمان پادشاهان.



از پادشاهان تا زمان بوجود آمدن آیین یهود

کتاب پادشاهان، مدیون آرشیوهای سطنتی شهر اورشلیم و سامره می باشد که در آن وقایع مهم حکومت را ثبت می کردند. هر چند این داستان تنها روایت پادشاهان نمی باشد و در آن ضعف ها و خیانت های پادشاهان، که دلیل انهدام دو پادشاهی بوده اند را پنهان نکرده .

تاریخ بنی اسرائیل در زمان تبعید تا هنگام بازگشت به سرزمین موعود معلق مانده است. بعدها کاتبان مراحل از این بازگشت را باز نوشته اند و بیداری ملت یهود در زیر یوغ امپراتوری ایران را شرح داده اند؛ کتب عزرا و نحمیا شاهدان ارزشمند قرن پراغتشاش پنجم قبل از میلاد می باشند. سپس سکوت مطلق وجود دارد. کاتبان در قرن چهارم قبل از میلاد کتاب تواریخ را می نویسند و در آن داستان کهن خود را قبل از دوران تبعید روایت می کنند. گویی زمان حال اهمیتی برای آنها ندارد، تنها در قرن دوم ق.م.، یهودای مکابی و برادرانش به طور ناگهان از مکانی ناشناخته پدیدار می شوند، که لازم می آید کتب آنها را خارج از متن عبرانی مطالعه کنیم.

روایتی دیگر یا همان روایت؟

خواننده مسیحی پیوسته تصور می کند که تاریخ قوم اسرائیل در قرون آخر با ظهور عیسی و تولد کلیسا پایان می یابد. تاریخ قوم یهود را به یک سو گذاشته و نمی دانیم که علت اصلی سقوط اورشلیم در قرن ۷۰ بعد از میلاد چیست؟ گویی عیسی جایگزین اسرائیل مضمحمل شده است. آیا همان تاریخ ادامه می یابد؟ و هر دو عهد آن دنبال می شوند؟



به گفته عیسی این خود اوست: «پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود» (لو ۲۴: ۲۷) البته این مطلب زمانی روشن می شود که عیسی چون مسیح موعود شناخته شود تا نوشته های مقدس تحقق یابند: «نوری که کشف حجاب برای امت ها کند» (لو ۲: ۳۱) این گونه روایت قوم خدا حول محور عیسی ناصری می چرخد طی ۲ و ۳ سال در شهرهای جلیل و یهودیه و در پایان از زمان رستاخیز عیسی هم چنان در ابعاد جهانی گسترش می یابد: «در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان روح القدس بر شما می آید قوت خواهید یافت» (اع ۱: ۸).

متن‌های بدون روایت داستان؟

در کتاب مقدس کتب متعددی وجود دارد که روایت نمی‌باشد: در این باره چه می‌گویید؟ کتب امثال سلیمان، بن سیراخ، مزامیر، لاویان، و روایات پولس هیچ داستانی را نقل نمی‌کنند. این مطلب کاملاً صحیح است، هر چند همه این کتب در تار و پود بزرگ تاریخی به علل متفاوت گنجانده شده‌اند. اینها چون از تاریخ بنی اسرائیل و کلیسا برآمده‌اند مانند رساله‌های پولس، کاملاً یادآور تاریخ قوم و زندگی امت‌ها می‌باشند که برای درک بهتر آن باید در کادر تاریخی خود گنجانده شوند. آنان روایت خارج از زمان نمی‌باشند.

به همین صورت در ارتباط با کتب حکیمانه و پر فضیلت می‌توان نقل نمود: آیا تنها از کشورهای گل (فرانسه)، یونان یا چین می‌آیند؟ حکمت انجیلی عمیقاً در جغرافیا و تاریخ ریشه دوانده است. آیا آنها ضرب‌المثل‌ها، اندرزها یا اشاراتی به زندگی روزانه و اجتماعی دارا می‌باشند؟ داستان‌هایی کوتاه؟ نباید کتاب امثال سلیمان (۷ و ۹) یا کتاب ایوب را از نظر دور داشت.

قوانین بنی اسرائیل در کلیه روایات انعکاس دارد اما قوانین مخصوص آن جداگانه در روایات بسیاری بکار رفته‌اند، مانند: احکام ختنه (پید ۱۷)، احکام عید رستاخیز (خروج ۱۲-۱۳)، قوانین مربوط به عهد و فرامین خداوند بر کوه سینا (خروج ۲۰-۲۳)، قوانین تشبیه (تث ۱۲-۲۶) که شامل سخنان موسی می‌باشد، و به طور گسترده‌تری قوانین تبعید را در برمی‌گیرد. کتب لاویان و اعداد به طور دائم با تجربه‌رهایی از مصر وابسته می‌باشند، همچنین عهدکوه سینا و شکل یافتن آیین در صحرا را شامل می‌شوند.

در باره تاریخ بشریت

کتاب مقدس تاریخ جهانی را نقل نمی‌کند و خود را به دنیای کوچک خاورمیانه محدود ساخته است. ادعایی نیز بر شناخت تمامی بشریت ندارد، چه در هنگام پیدایش تا بازگشت دوباره مسیح، و چه از دوران پیدایش تا مکاشفه یوحنا. از میان دو کتاب، بخش اول شامل تاریخ بنی اسرائیل و همسایگان آن می‌باشد و عهد جدید تنها اشاره به روایت عیسی و نخستین جوامع مسیحی دارد که بی‌دینان را نیز می‌پذیرند. از همان قرن اول، امت‌ها روایت خود را بین دو دوره‌زندگانی عیسی نگاشته‌اند، از هنگام رستاخیز او تا بازگشت شکوهمندش در زمان آخر، که آغاز دوره کلیسا می‌باشد.



آنچه که درباره بنی اسرائیل و مسیحیان اولیه روایت شده مانند مثل ها (مثبت یا منفی) همه گروه های انسانی است که دعوت به بستن عهد با خدای زنده شده اند. چنانکه در برخی از صفحات تاریخ داوران و پادشاهان اسرائیل صورتی مهاجم دارند که با شیوه مسیحیت مغایرت دارد. فراموش نکنیم که برخی از روایات تاریخ کلیسا که ظاهراً با کتاب مقدس و روح القدس هنوز موفق به انسانی نمودن بربریت اجداد ما نشده اند، بربریتی که تحت عنوان خداوند اعمال می شد!

از کتاب خروج تا کتاب اعمال رسولان، عیسی همه انسان ها را دعوت به مقایسه زندگی آنها با قوم خدا می کند تا بتوانند در زندگی کنونی خود، ندای روح القدس و مژده الهی و علائم نجات را دریابند. تنها یک تاریخ وجود دارد: تاریخ بشریت که دعوت شده در طول قرون متمادی محبت پدر را که در وجود عیسی تحقق یافته است دریابند.

بازگویی کتاب مقدس

تعلیمات دینی و مراسم عبادی ما را به بکارگیری متن های کوتاه کتاب مقدس که مطابق شرایط زمان می باشد عادت داده اند. از آن پس کتاب مقدس به صورت مجموعه ای از متون و موعظه ها و روایات منتخب ظاهر می شود که مانند آنچه که استادان ادبیات، همچون منتخبی از ادبیات فرانسه به کار می برند، مورد استفاده قرار نمی گیرد. اما چنانچه کتاب مقدس را تنها به این صورت در نظر بگیریم آن را از کیفیت اصلی خود خارج نموده ایم. کتاب مقدس تنها آثاری منتخب نمی باشد بلکه روایت واحدی است. در این وحدت خود را چون روایتی بزرگ ظاهر می سازد که سرآغاز و پایانی دارد. نخستین کتاب با این جمله آغاز می شود: «در آغاز»، و در پایان کامل روایت می خوانیم: عیسی بیا!

کتاب مقدس، تاریخ رستگاری

کتاب مقدس همچون روایت بزرگ ارتباط میان خدا و انسان ظاهر می شود. پیام کتاب مقدس تنها شامل مناسک نمی باشد بلکه شهادتی است با اشکال گوناگون که به حوادث و اعمال خداوند در تاریخ بشریت اشاره دارد. مکاشفات مسیحی شامل اعمال الهی است که در طول تاریخ آثار خود را نمایان ساخته اند و مرحله جدیدی در تحقق طرح الهی برای نجات انسان را رقم می زند.

کتاب مقدس، تاریخ مقدس

متوجه شدیم که بکارگیری در تعلیمات مذهبی تنها زمانی کاملاً درست و صحیح انجام می شود که توانسته باشد تصویری جهانشمول از تاریخ نجات را بر ما بنمایاند. این چهارچوب تاریخی (در

مفهومی گسترده) الهام راز الهی مسیحیت است که در طول قرن‌های متمادی «تاریخ مقدس» توانسته خود را به حق جویان در چهارچوب تاریخی ظهور مسیحیت آشکار نماید.

همان پیشنهادی است که به طور مثال آگوستین قدیس در کتاب خود با نام «تعلیمات مذهبی مبتدیان»، که روایت کامل تعلیمات مبتدیان از آیه اول باب نخست کتاب پیدایش تا تاریخ دوران معاصر کلیسا را در بر می‌گیرد، آورده است.

متن تعلیمات که در فرانسه به وسیله راهبان در سال ۱۹۷۹ در شهر لوردز چاپ گردید: به وسیله تاریخ قوم خدا ترسیم شده است. هم‌چنین در تار و پود تاریخ انسانیت است. برایمان تعریف می‌کند: روایت شکل منحصر به فردی است که این نوشته به ما رسیده است. از این رو نمی‌توان از مرور مداوم روایات، که از همان ابتدا تجلی کلام خداوند خطاب به ایمانداران بوده، چشم‌پوشی کرد.

بیزاری معاصر نسبت به روایات تاریخ مقدس

امروزه مربیان علوم دینی گرایشی به بکارگیری تاریخ مقدس نشان نمی‌دهند. درک این مطلب آسان است زیرا چنانچه به روایاتی از تاریخ مقدس در ابتدای قرن رجوع کنیم که تا زمانی نه چندان دور به کار می‌رفته، اساساً با مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه و پندآمیز برمی‌خوریم. این موضوع رابطه‌ای با تلاشی پیوسته که برای حق جویان جهت تعالیم ایمانی چهارچوبی روایتی ایجاد می‌کند، ندارد.

نباید (تاریخ مقدس) را با سلسله تاریخ حوادث اشتباه کرد

این جمله را بد تعبیر نکنید. منظورم بازگشت به بنیادگرایی نمی‌باشد، یعنی تصویری از کتاب مقدس که در آن مجموعه‌ای از حوادث و داستان‌های بی‌هویت گنجانده شده و کافی است آنها را بر یکدیگر منطبق سازیم. منظورم از تجدید نظر در مفاهیم تاریخ مقدس، درک بهتر کتاب مقدس همچون مکاشفات ایمان‌گرای تاریخ می‌باشد. همین موضوع بدعت عمیق مذهبی یهودی - مسیحی را بوجود آورده است. هیچ یک از مذاهب جهان ارتباط تنگاتنگی با این تصویر تاریخی الهام الهی ندارد. از این روست که اقرار به ایمان در حین تعریف روایت ضروری است.

روایت کردن با توضیح دادن تفاوت دارد

آنچه که تا به حال بیان کردیم در تعالیم مذهبی اهمیت بسزایی دارد. دریافت چهره خداوند در قلب روایت با توضیح و تفسیر تفاوت دارد. مسلماً شرح روایت اهمیت خود را داراست اما در ارتباط با روایت مقام دوم را دارد. توضیح آنکه خداوند انسان‌ها را دوست می‌دارد ولی در آن بعد داستان سرایی از محبت خدا خبری نیست. از این رو عنوان «تاریخ مقدس» به نظرم غیرمعمول می‌آید. چرا که تاریخ بزرگ نجات را پیش رو داریم.

روایت کردن یادآوری کردن است

بعضی از معلمان مذهبی تصور می کنند که برای امروزی جلوه دادن روایات کتاب مقدس باید فعل آنها را در زمان حال بکار برد. به نظرم این کار اشتباه محض می باشد. خداوند توسط اعمال خود در قلب تاریخ جای گرفته، به خصوص هنگام مرگ و رستاخیز عیسی. روایت اعمال خداوند نیاز بکارگیری از زبان آن واقعه را دارد ک: در زبان فرانسه از فعل گذشته (ماضی) مردن، *passe-compose*، استفاده می شود. امروزی کردن روایت را در مراسم عبادی و نتایجی که از آن برای زمان حال بکار بسته می شود، به دست می آوریم. فاصله گذاشتن میان حوادث بنیادی و وضعیت حال ما می تواند موجب گفتمانی ثمربخش باشد.

آیا روایات کتاب مقدس را باید خواند یا تعریف کرد؟

جواب مطلقی برای این سؤال وجود ندارد. علیرغم کوشش ما برای کودکان، متن روایات کتاب مقدس چندان هم رازآمیز نمی نماید. مربی مذهبی منطقه من عادت دارد روایات کتاب مقدس را با آموختن حفظ کردن متن و تقلید، به کودکان تعلیم دهد. نتیجه آن موفقیت آمیز بوده است. چرا که در برنامه تلویزیونی (راهنمایی جهت ایمان آوردن - ۱۰ ماه ژوئن - ۱۹۹۰) تحت عنوان «خواندن کتاب مقدس» چنین برآورد شده. کودکان می آموزند که مفهوم روایت را و رای توضیحات مشکل، دریابند. آنهایی که استعداد روایت کردن دارند تعریف انجیل بسیار مفید می باشد «هر کس به شیوه خود»، اما این مستلزم شناخت کامل متن انجیل است به صورتی که می توان متن باز نوشته را در جریان متن مقدس قرار دارد تا اینکه گوینده روایت را پراهمیت جلوه دهند. آزادی بیان گوینده باید با شناخت او از متن کتاب همسان باشد. ژان کلود برونٹی از حوزه کلیسای چمبری به نظرم مثال مناسبی باشد. هنگامی که او باب ۲۱ انجیل یوحنا را تعریف می کند کاملاً مجذوب می شوید، گوینده به هیچ وجه در امانت داری متن یوحنا خیانت ننموده است، اما بخش های دیگری را با مهارت به انجیل یوحنا می آمیزد و می گذارد تا درک گسترده ای از موضوع داشته باشید.

اهمیت تعریف روایت در تعالیم مذهبی کشف جدیدی نیست. در سال ۱۶۸۳ فلوری در مقدمه کتاب خود تحت عنوان «تاریخ تعلیمات کلیسا» اذعان داشته «تعالیم مذهبی تماماً به عشق به خدا باز می گردد». به گفته آگوستین قدیس تعریف کردن باید طوری باشد تا شنونده ایمان آورده، و با ایمان امید خود را باز یابد و محبت خود را با امید فزونی بخشد.

فیش های تحقیقی

مطالعه روایت

در روایت کتاب مقدس یا متون دیگر، خواننده می تواند در آن واحد تحت تأثیر جذبه روایت باشد و هم چنین از آن ملتهب و پریشان شود. چگونه باید متن را مطالعه کرد؟ کدام روش را اتخاذ کرد؟ در این فیش تحقیقی پیشنهاد می شود جدولی ترسیم کنید و روایت مربوط به آن را از کتاب مقدس بردارید. در برابر روایت، نخستین قدم چشیدن آن است تا کاملاً جذب موضوع شویم، همان گونه که کودکی از شنیدن داستانی آشنا لذت می برد.

این نخستین گام است که به طور غیرارادی و سریع برداشته می شود، در ادامه کار باید کمی با متن فاصله بگیریم تا مفهوم آن را همان گونه که پیش آمده درک کنیم، نویسنده با نگارش روایت، انتخاب می کند و جهت می دهد و از این رو حقیقتی را خلق می کند که خارج از تصور ماست.

۱- محدوده روایت را مشخص کنید

پیوسته شناختن آغاز و پایان روایت کار ساده ای نیست. در این عمل پیوسته استبدادی اتخاذ می شود که با توجه به انتخاب های متفاوتی که مترجمین کتاب مقدس داشته اند این موضوع بر ما روشن می شود. هر چند باید نقاط عطفی در روایت ایجاد کنیم. از این رو یافتن اشاراتی به آغاز اهمیت دارد (روزگار چنین بود...) و عواملی که پایان را نشان می دهند، کلمه یا اصطلاحی که با آغاز داستان در ارتباط باشد. در این صورت برای تکمیل آن باید پایان مفهوم را جستجو کرد (رفتن شخصیت ها، جابجایی و غیره).

۲- تقسیم کردن روایت به بخش های مختلف

یک روایت از صحنه های مختلفی تشکیل شده است. که گاه تکرار می شوند: حضور شخصیت جدید که در فضا و زمان جابه جا شده است. و این عموماً با تحولات مهمی که در دسیسه و فتنه های موجود در روایت بوجود می آید در ارتباط است. تقسیم بندی گاه به صورت استبدادی و مقتدرانه اعمال می شود. با مقایسه دو متن می توان به تفاوت های انتخاب مترجم پی برد. فراموش نکنیم که این عمل پیوسته راحت می نماید: می گذارد تا روایت را با روش خاص مطالعه کنیم بی آنکه تمام موضوع را یک جا تکرار کنیم.

۳- دنبال کردن مسیر هر شخصیت

یک داستان دارای شخصیت های بی شماری است که هر یک عملکرد خود را داراست. ضروری است نقش هر کدام را مشخص کنیم و از این سؤالات بهره بگیریم:
هر شخصیت چه کاستی هایی دارد؟ داستان چگونه شروع می شود؟ برنامه ریزی متن تحول داستان چگونه است؟ چه کسی بر دیگران امر یا فتنه انگیزی می کند؟ چه کسی روایت را متحول

می سازد: تحولی که در پی اش بودیم؟ چه کسی قدرت را منتقل می کند؟ علم؟ اراده؟ چه کسی پاداش دریافت می کند (یا تنبیه می شود)؟ از چه کسی؟ آیا مخالفی در روایت وجود دارد که بخواهد برنامه خود را اعمال کند؟

۴- نوع فتنه را مشخص کنید

برنامه اصلی روایت چیست و آیا هدف آن حاصل می شود یا نه؟ چگونه؟ توسط چه کسی (شخصیت اصلی)؟ با کمک چه کسی؟ علیه چه کسی؟ اصل روایت آنجا که همه چیز تحت الشعاع واقع می شود قهرمان فراتر از خود رفته، خداوند با واسطه ای به کمک او می شتابد.

۵- مراحل نگارش

نویسنده از گنجاندن گزارش در متن استفاده می کند؟ باید به ضمائر، افعال و کلمات دقت کند: آیا گویای تفکر فرد خاصی است؟ یا افراد بی شماری را در بر می گیرد؟ کجای روایت از ایجاز استفاده می کند؟ و کجا روایت متحول شده؟

۶- دسته بندی روایت

هدف از بیان روایت چیست: نقل حادثه ای در گذشته؟ توضیح مکتبی خاص؟ از پیشینیان به طور مثال به کار می برد؟ حقیقت مذهبی را تعلیم می دهد؟ سرگرم می کند؟ روایتی سنتی است؟ روایتی پندآمیز است؟ افسانه است؟

۷- روایات کتاب

روایت ما به علت سهولت در عمل؛ کاملاً مجزا شده است. اکنون باید به کل آن رجوع کرد. چگونه این روایت در کتاب بزرگ جای می گیرد؟ آیا زمانی پراهمیت یا ثانوی است؟ چه تأثیری بر ادامه داستان دارد؟ آیا جایی دیگر از آن صحبت به میان می آورد؟

تاریخ نعمان (۲-۵) پاد ۵

فیش تحقیقی را به بخشی از این روایت زیبا معطوف داریم که: داستان شفا یافتن نعمان به وسیله الیشع می باشد (لو ۲۷:۴ از زبان عیسی آمده).

۱- محدوده روایت را مشخص کنید

آغاز روایت با شخصیت جدید. روایت می تواند با آیه ۱۹ تمام شود؟

۲- تقسیم کردن روایت به بخش های مختلف

با در نظر گرفتن شخصیت های اصلی روایت و مکان ها می توان قسمت پنجم بخشی را پیشنهاد

داد: (۷-۱): نعمان به دنبال شفاست (۸:۱۴) نعمان در رود اردن شفا می یابد (۱۵-۱۹) نعمان و الیشع -ایمان (۲۰-۲۴) جیحزی دروغگو و خائن (۲۵-۲۷) جیحزی و الیشع: جذام. روایت مرکزی را به راحتی می توان دریافت که کلام ایمان آوردن است (۱۵-۱۹). حدس می زنیم جیحزی شخصیت مخالف نعمان می باشد: جذام از یکی به دیگری در پایان داستان منتقل می شود.

۳- اتخاذ مسیر شخصیت ها

شخصیت ها بی شمارند: دوازده نفر. متوجه می شویم که زبان بکار رفته «رباب و سرور» و «خدمتگزار» بسیارند؛ می توان جدول روابط میان آنها را ترسیم نمود:

الف) نعمان می خواهد بداند که به تدریج تا زمان شفا یافتن خود از چه کسی باید بیاموزد، بخواهد و به دست آورد. برای مقام ریاستی که دارد بسیار متکی به دیگران است! مکث دوم روایت را دریابید: نامه نوشته شده است: (آخر آیه ۶: پادشاه اسرائیل تصور می کند که توطئه ای در کار است و به او توهین شده: سپس نعمان نمی خواهد شفا یابد؛ درست در هنگام تحقق امر. این آزمون اوست، باید به کلام خداوند یقین داشته باشد.

پس از بهبود، به عکس العمل دوگانه او توجه کنید: اعتراف نزد خدای اسرائیل که او را شفا داده و بهایی نباید برایش بپردازد! و در آخر نسبت به جیحزی گذشت از خود نشان می دهد: چگونه؟

ب) الشیع از منطق ساده ای دور می شود: او را چون شفا بخش معرفی می کنند. اما چه کسی شفای الهی دریافت می کند: کلام او یا ایمان نعمان؟ یا هر دوی آنها؟ و در آخر الیشع می داند که جیحزی عملی را ناخواسته مرتکب شده است (روایت ۸:۶-۱۰ و ۱۲ را مطالعه کنید). ضمناً با اقتدار در مقابل پادشاه خود ظاهر می شود (آیه ۸) چرا خود نعمان را نمی پذیرد؟ و چرا در ارتباط با خدمتگزار خود اینقدر تندی به خرج می دهد؟ تصویری که از پیامبر دریافت می کنیم چیست؟

ج) جیحزی تنها در آیه (۲۰) ظاهر می شود (شاید که او پیام آور آیه ۱۰ باشد). او به دنبال چیست در این برنامه ریزی جدید خود که موضوع نعمان به آن افزوده می شود؟ به زیرکی دروغ اولیه او توجه کنید. به نظر می رسد که کسی مورد اهانت واقع شده چرا که نعمان قصد داشت ده بار بیشتر ادا کند.

۴- نوع فتنه را مشخص کنید

برای گذر از مسیر شخصیت های اصلی روایت به ما اجازه می دهد تا به غنای عظیم آن پی ببریم: حوزه خواسته های آن بی شمارند و به خصوص از میان کلام منتقل می شوند. قسمت دوم تغییر وضعیت است. جیحزی مخالف نعمان می باشد، او نیز مسیر را دنبال می کند اما به جستجوی پول است: بجای آنکه به کلام پیامبر ایمان آورد دروغ می گوید و علاوه بر پولی که از نعمان دریافت می کند به جذام نیز مبتلا می شود.

دنیای وارونه ای است، خداوند افسردشمن را شفا می دهد در حالی که خدمتگزار پیامبر را به بیماری جذام مبتلا می سازد. شاید تحول آیه ۱ باشد: «آیا خدا به دست نعمان، پیروزی را از آن آرامی ها نمود؟» اوست که روایت را ادامه می دهد، همان گونه که محور اصلی روایت اسرائیل و همسایگانش بوده است. قادر است آرامی ها را پیروز گرداند و اسرائیل را تنبیه کند، زیرا که به او بی وفایی کرده است. ثروتی که جیحزی به دنبال آن می گردد شاید همانی است که اسرائیلی های بی شماری از بت پرستان انتظار دارند؟

